













[illegible]

در اسطه امری که این معروض خسته گریزان بود از آشوبش و غرور  
و چشش بدین طاعت شایسته تر یقین قبله ای باب ال ابروی او  
کعبه حاجات بر روی او نه خلعت قدر و قدره تضاف و ان طهر را  
خوشبخت آید سپهر مکان بشید سیرت مدرسان طراز خلعت اوستای  
طغوانی مشور شاهنشاهی قدر و قدرش با به و به منع غرضه  
الش فمش به اسوز و چراغ لطفش عالم افزون بار امتش سعادت  
شکار و سایه دولتش تمامی آثار کشتن اقبالش از بیم تلف حرم و  
کلین بالش رونق کار عالم از بهی تر خسته کشتن بهر حرم  
و عارضت رونق افزون عالم گفت غایت انداز موسی عمران  
بست کلمه آموز عیسی میر کمان ترانه آفران در زده سنان  
نصرت فتح پرچم شکسته را بر آن عدل تو کسری برده گفت بنده  
بودم آن کمان ترانه اگر بانه بر روی و کلمه می کمان خود از پیش  
ابو المنظر به این قطب و لانا اقطاب السماء السعاده و اقطاب  
در اکثر اوقات بهر بهجت عظیم الفقه ربیع الاطوار نوحه میفرو  
چون این بنده و خالص العقیده صادق البیان حمید الحسنی الطیب  
الحی طیب و لسان عنایت بصد رحمان که خدمت بر میان جان بسته  
داشت و سر اطاعت برسد و فرمان در سواری طایر رکاب دولت  
و در مجلس بر کشتی بساط سعادت جاگزی و خدمت میفرود و عمر درو  
می افروزد می دولت خدمت تو عمر ترا نمایه است آری از  
عمر کرانمایه همین دایه است فرمان قضا جریان بهمت محدودیت  
که رساله در باب شکار تحریر نماید و عهده تبیین و تفصیل مسایل آن  
بر وجهی کشاید که از مذهب موافق و مخالفت دقیقه فرو گذار است  
نماید تا موجب خد ما صفا و دغ ماکر احوال مذهب امامیه را  
نصب العین سازد و طریق مخالفت اهل خلافت از روی احتیاط اندازد

دوین لطافت و بیان لازم بود و فیض امر واجب و محترم با حرم  
حسب المقدور درین امر می و بجهت او مبدول داشت و این بیان را  
مرتب کرد و این بر مقدمه و در باب و خاتمه تحریر این ساله از کتاب فقه  
اما می تحریر قواعد و ارشاد و شرایع و ارفع و درود من الله و تسبیح  
و از کتاب فقه شافیه و حیر و عزیز و روضه و اتقوی و تسبیح الفت  
و شرح منافع و میری و از کتاب فقه حنفیه خزانه و هدایه و کلمه و خلاصه  
و فتاوی ساج و حصول عبادی و از کتاب حنبلیه و سراسر المسائل در  
نظم داشت و درین کتاب فقه مالک کتابی حاضر بود و سبب آنکه از علما  
درین کتاب مذکوره از مالک صاحب راه نقل فرموده بود و ذکر کرده  
که اگر کسی فاقد این مسائل خواهد بگفت مذکوره رجوع فرماید امید که  
مباحث معیاران و از ارضاب معانی فتوای این تفسیر بسیار قبول  
مسکون سازند و نظر تریس دقیقه شانس را بر غل و غشوی می دارند  
که هر که سهیم افتد نظر بعید کند و اندک استعان علیه السلام  
در بیان تحقیق لفظه معنی کلمه صید و اثبات جواز و اجابت  
آن این مقدمه مشتمل است بر دو فصل در تحقیق لفظ و در  
کلی صید صید صید صید است از باب ضرب و معنی او شکار  
کردن است و او را علم برشته حتی اطلاق میکند یکبار صید میگویند  
و از حیوان چغنی منتهی از آدمی که مالک می باشد باشد اراده  
بنمایند و بگویند صید میگویند و صید را هم مفعول است یعنی  
صید کرده شده و بصرف در آمده بخواهند و بگویند صید میگویند  
و مراد از ان اصابت صید است یا نه و این اصابت عبارتست  
از هر چیزی که قصد بومی قتل گرفته باشد و حاصل شود بسبب آن  
چراحت نموت در بیان دلایل اباحت و جواز و اصطلاح

بد آنکه ثابت بود از افعال و اعمال یکی از سه طریق ثابت است  
 مثل قول تعالی اهل الک صید البحر و قول تعالی و اذا حملتم فاصطادوا و قول تعالی قل اهل نکه الطیبات و ما علمتم من الحیاج  
 تکلیفین است علی قول علیه السلام اصید لمن ائده و قوله  
 علیه السلام بعد تی بن نام اذا ارسلت کلبک للملح و ذکره الله  
 علیه فکل و اذا ریت سبک و ذکره اسم الله علیه فکل و مثل قول  
 الصادق علیه السلام کل ما قتل الکلب انما سمیت  
 و این ظاهر است و شیخ الاسلام هر ابراهیم فرموده که اهل بیت  
 اسلام اجماع اتفاق دارند بر آنکه اگر صید کردن بقصد عیادت  
 بر دشمن ظاهر ساختن و نشاندن خود را بر برای دفع غم و خستگی و  
 کسب کردن وجه معاش باشد مباح است اما مکروه است که  
 صید کردن برای خوردن و بازی و الفح باشد یا این را پیشتر  
 خود سازد و اگر بداند که بهر چه اما می مکروه است صید کردن  
 و خوش طبع در شکار و چنین مکروه است صید کردن ماهی و در  
 جمیع پیش از نماز و مکروه است گرفتن سگهای جائز را از اشیاء  
 ایشان و شیخ الاسلام بر آن گفته که آنچه حضرت رسول الصلی  
 فرموده اند از شکار در مطبعمول است بر روی ادب  
 در بیان شروط صیاد و ذابره که کسی به شکار صیاد و ذبح نمود  
 پیش اما می که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان و پیش اهل سنت میباشد که  
 صاحب ملت توحید باشد از روی اعتقاد مثل مسلمانان یا از روی  
 دعوی مثل اهل کتاب و لازم نیست که مرد باشد و بالغ و عقل کامل  
 داشته باشد بلکه حی می نیز که از مسلمان متولد شده باشد و عاریت  
 باشد معروف صید کردن و ذبح نمودن و تسبیح گفتن کافیست  
 همچنین جایز است صید کردن و ذبح نمودن زن و نهمی و نهمی و

کسی که او را خسته نموده باشند و تنگ شده باشد و تنگ شده باشد و تنگ شده باشد  
و اینها با نواز و فاسق و جنب و حایض و زوجه الزنا گشته ایشان را حرام  
است و حرامست صید کردن و کشتن شکاری و صید کسی که در  
حج است و او را آن صید در حرم کشیده یا بیرون حرم حرامست کشتن صید  
حرم خواه کشیده و احرام کشیده باشد یا نه و حرام است کشتن و صید  
بت پرست و کشتن بت پرست و آفتاب پرست و مرد و سال بر کلاه  
اهل کتاب هر گشتن و کشتن که در آتش باشد و در کشته و صید اهل  
کتاب مثل یهود و نصاری و مشرک و منافق و شافعی و حنبلی باشد  
که کشته شود و نصاری طلالی است و او را آن کشته را آبانی طلالی  
و اندامند اند و ما که گفتیم که آنچه کتابی از اینها صید و طلالی  
صید اند که کشتن مثل کوفته اند که کشته حلال است و آنچه کتابی  
نه صید و حرام صید اند که کشتن مثل کشته آن حرام است و بعضی  
از فقهای امامیه نیز بر این گفته اند که کشته و صید یهودی  
نصاری حلال است بشرط آنکه از ایشان شصت میوه بشویند اما  
فتوی برین نیست و برین امامیه فرج و صید خارجی و ناصبی  
غلالت حرام است بداند خارجی گیت که بر امام بحق بیرون  
آمد و باشد و جنگ کرده مثل اهل مروان و ناصبی گیت که اهل  
عداوت نماید با اهل بیت علیهم السلام و بموالیان ایشان  
از خویش که متابعیت ایشان نمایند و غلات غایبه را کویند  
که حضرت امیرالمومنین علی با آنکه از ائمه معصومین صلوات الله  
علیه و علیهم اجمعین را خد اکریند و ذبح و صید دیوانه و نافق  
غیر تمیز و مست در حالت مستی و معنی علیه در حالت پریشانی  
و حنفیه حرام است اما فتوی در مذهب شافعی بر آنست که نجس  
کردن هر چند که تمیز داشته باشد و دیوانه و مست رواست

امامیه نوشته ایشان بر تیر انداختن مسک و دوا این بدرام است  
 پیش امامیه و اهل سنت و فح کردن کور و است نوشته ابو  
 حلال اما در حدیث کردن او با خدا حق تیر و ارسال مسک علم اخلاص  
 حین بر انداختن مسک کردن کور و زانیست نوشته او حرام است  
 امامیه گفته اند اگر تیر انداختن و ارسال مسک طلب قصد باشد قصد  
 حلال است صید او و اگر مقصود باشد قصد صید او حرام است بعضی  
 از علماء امامیه گفته اند که بر تقدیر یک جایز داریم مگر در قدرت اعلی  
 قصد صید واجبست در محل ارسال گفتند اخلاص تیر کور بر صید  
 پناهی حاضر باشد صید بد باشد که مسک صید را گرفت تیر صید  
 خرد تا صاحب حلال باشد در مذمت عقی و بیجه شخصی که متولد شد  
 باشد از کافر کتابی و غیر کتابی حلال است خوا و پدر او کتابی باشد  
 و خوا و مادر او در کتابی در کتابی و غیر کتابی در  
 قول است علی که مطلقا فحیم او حرام است خوا و پدر او کتابی و  
 خوا و مادر او و این اصلا اقوال شافعی است و این قول مختار اهل  
 است قول دوم آنکه اگر پدر او کتابی باشد و مادر محوسی و آنچه احوال  
 است و اگر مادر کتابی باشد و پدر محوسی فحیم او حرام است و این  
 قول شمار ماکت اصحاب است و است در بیان الت  
 اصفیاء و آنچه چون قبل ازین مذکور شد که اصطفا و عبارتست  
 از اصحاب است صید با الت لابد است اگر در آن بر آنکه الت است  
 امیاء و فحیم مختص است در یک قسم است و این است تیر که هلاک  
 حشمت کرده اند صید را و این الت نیز این و پولادی باشد مشن  
 کار و مشیر و غیر و بانک چهار و کنار و نیزه و تیر بجان و اردو  
 غیر اینها و از مس و فقره و طلا و از زیر و جوی و بی و آبکینه و  
 و دستخوان و دندان و ناخن و غیر اینها نیز میباشد بد آنکه پیش امامیه

آید و آب بر کف تشبیه گردید و اگر نه صید حرام است و جایز بود بوی آب  
 تشبیه با بعضی علم تارک داده اند و بعضی حکم ناسی داده اند و بعضی  
 اما میباشند که اگر کسی در وقت ارسال سگ در انداختن تیر  
 صید تشبیه تر کند و محل گرفتن سگ در خوردن تیر صید تشبیه گویند نیاز  
 است به قول اقرب و همچنین اگر اندک زمانی پیش از دست دادن سگ  
 بر صید و انداختن تیر تشبیه گویند جایز است و مستحب است تشبیه را  
 مذکور باشد و اما اگر کسی اگر تشبیه را بعد از وقت یا بعد از انباشت  
 ترک کند بعد از تشبیه و اما اگر کسی اگر تشبیه را بعد از وقت یا بعد از انباشت  
 و اشیا گارک کند به تشبیه یا فنی تا آنکه در صید و حرام نمی شود  
 و احمد و شافعی درین مسئله روایات گوناگون است و موافق شافعی  
 و مالک است و مالک است دیگر روایات است که در انداختن تیر بر صید  
 تشبیه لازم نیست اما در ارسال سگ باید بود و باید لازم است  
 در فرج پیش از آنست که اگر تشبیه را پیش از وقت تشبیه او حلال است  
 و اگر بقتل و عهد ترک کرده در آن دو قول است یکی تحریم و یکی  
 حلیت و در حدیث تشبیه مستحب در وقت صید کردن و فرج  
 نمودن یاد کردن نام خدا ایتعالی است یا تعظیم مثل بسم الله و الله  
 اکبر و آنچه درین معنی باشد و این بهترین کلمات است و شمس المایمه  
 خلواتی که از علماء حضرت حنیفه است گفته اند که مستحب است که بگویند  
 بسم الله اکبر یا غیره و او را بگویند سبحان الله یا الحمد لله  
 مقصود از آن صید کردن بسم الله یا تعالی باشد حلال است اما اگر  
 عطفه زنند و الحمد لله گویند برای شکر این نعمت یا از امری قصد  
 نمایند و سبحان الله گویند صید و آنچه از حلال نیست و نام خدا تعالی  
 یا تعظیم هر زبان که خواهد بگویند جایز است با وجود آنکه نادیده  
 بر عربی گفتن و بعضی علمای مایمه بغير عربی تجویز کرده اند و اما هر





هیچ نیست بکج کردن و کشتن حیوان و طیر غیر از آن پس در بلاد و دریا  
 قمارت و اختیار و در حالت ضرورت به حیث که توان برید جایز است  
 احصای خصوصه بزرگترین هوشیا که گذشت و در ناخن و دندان و  
 استخوان و در حالت ضرورت و وقواست بکی طیت و بی حرمت  
 و اقوی پیش حال بدن شیخ مطهر طیت است خواه ناخن و دندان  
 متصل باشد و آنرا غسل و حقی بر آنست که اگر ناخن و دندان متصل  
 حلال است و اگر متصل است حرامست پیش شافعی آنست که کجی آنکه مذکور  
 شده در جح میت و آنکه در غیر از ناخن و استخوان خواه متصل باشد خواه  
 متصل و بعضی از شافعیه کج کردن استخوان مأثور الهم جایز دانسته  
 اند اما مفتی نیست و اگر بیکان تیر اندازند آن و استخوان مبارکند و  
 جانور خور و کشته شود حلال نیست بقول شهید شافعیه و پیشانی  
 آنست که حلال است کوشش شکاری و صیدی که کشته شود و برای  
 که تیر باشد بشر و طی که بعد ازین خواهد آمد مثل شمشیر و نیزه و  
 تیر بیکان دارد و تیرگز تیر بیکان نه شمشیر باشد اما اینها  
 بشر اگر این هر دو کشته جانور را باره کنند که اگر تیر و نیزه بیکان  
 بر اینها جانور عازد و کشته شود حلال نیست بخلاف تیری که بیکان  
 دارد که اگر بر عضو جانور خور و کشته شود حلال است و درین شبهه  
 اهل سنت تمام با امامیه موافق اند که در جوارح جوارات  
 است از مباح مثل سب و یوز و بلبلک از طایفه رانده بگری باز  
 و جرج و باشد و احکام اینها بتفصیل مذکور خواهد شد  
 مفصلات یعنی چیز بایک سبب ثقل و ثقل آن صید میرد و اگر  
 صید را جراحت کند و باره سازد مثل علوله که آن کرده  
 خواهد از کل باشد و خواهد از آن و تفنگ و ضرب این و سنگ و آن  
 و چوب دستی و غیر اینها و هر حیوان از چرند و پرند که اینها

فلهذا جمیع ذرات کشته اوجرام است که بر سر آنها جاده او تیر خاشاکه در  
 مذهب صغی است که اگر غدا در وجودش صفت سر آنها تیر باشد و اگر آن  
 باشد هر شکاری صید می که بد آن کشته شود حلال است اگر آن  
 باشد حرام است هر چند سر آن تیر باشد و پیش شافع است که هر چه  
 تیر باشد و به تیری خود شکار بر اجزای کشته و یا به سازه و بکشد  
 آن کشته حلال باشد خواه غلو که کران باشد خواه کشته جابر است  
 صید کردن جمیع التي که پیشه مذکور شده همچنین جز است صید کردن ماهی  
 و طوطی و بادام و باره که بر زمین فرو بند تا آن صید گرفتار باشد و غیر  
 اینها اما می باید دانست که حیوان و طیور که اینها بگیرند تا به جمیع کشته  
 حلال می شود و اگر بر میزد و یا کشته شود حرام است و اگر چه در آنجا  
 از اسلحه تیر جراحات کنند و مثل کار و شمشیر و نیزه و غیر اینها کشته  
 باشد و با آن کشته در پیش اندازد حرام است بآن مضمون صید کردن  
 اما صید یک بآن مضمون بگیرند و یا کشته حلال است آن صید بلکه  
 صاید می شود نه از آن صاحب التبی بر صاید اجرت الت لازم است  
 اما بعد از آن صید که بآن مضمون بگیرند به پیش افغانی حرام است  
 بقول اصح و بعضی بر علیت آن نیز گفته اند شیخ الاسلام گفته که بگو  
 شکار کردن بدو اینست با اتفاق علما و بسیاری از علما شکار کردن پیشه  
 و خرمن و کرک و شش که بر نیزه انداخته اند چه شیر آغوشه میگرد  
 از بلند آفتی و آن و یکرا آن از دون آفتی در دو کشته و  
 کیفیت کشتن و آن ذکر آنکه واجب است و واجب در بنای جسد  
 است که بد آن کشته و اجنبی بد آن میزد و غنی در غن  
 کردن حیوان و دو آینه آن سکه انداختن تیر بر صید و اگر کسی  
 روی قصد عذر آنکس صید و کشته اوجرام است و اگر از روی  
 سنو و سیان ترک کرده باشد حلال است اگر پیش از رسیدن بیاد



اول حرام است اما پیشتری از اصحاب حنفی و بعضی از اصحاب شافعی  
 بر آنند که صید گشته و یک سیوم خلاص است و گشته و نیت اولی  
 و دوم حرام است اما در میان شیاطین و بجزی و بجزی  
 و امثال آن وقتی معلوم شود که صید گشته و نیت اولی  
 که هرگاه که ایشان را بر آنند که اندک صاحبان بپایند و اگر آهسته  
 میزدند و این خداوند است با یک زنده بر و تیر تر شود و مالک جنگل  
 بر آنند که طبع معلوم اگر از گوشت بخاری بخورد یا نیت و صید گشته و  
 نیت است اما شافعی و اورین و قولی است که اگر از گوشت بخاری  
 خورد گشته و حرام است و این قول را صاحب عزیز اظهار گفته و یکی آن  
 که مال است اما بعد از آنکه پیش از صید گشته و صید گشته و صید گشته و  
 معلوم و باز و جری معلوم و باقی حیوانات و طبع که با آن صید گشته  
 بشود آنکه معلوم باشد خلاص است و از آن باقی حرام می صید کردن  
 جایز است اما صید ایشان را تا درج نکند بشرطی که بعد ازین نیت  
 خواهد شد طلال میشود و از علمای امامیه حسن بن ابی عقیل و درین سلسله  
 اهل سنت است و در احکام صید و گشته و صید و صید و صید  
 به آنکه پیش از آنکه صید گشته و صید گشته و صید گشته و صید گشته  
 صید میوه و سبب حاجتی که او را صید کرده باشد که اگر صید گشته و صید  
 بسیار و و انبیه باشد صید یا از آنده و غم میرد یا سبب آنکه ملک  
 او را خفه کرده باشد صید و حرام است و این که صید و صید و صید  
 ساخت بعد از آن او را زنده و دیگر گرفتار گشت یا آنکه از کوی  
 بلندی افتاد و مرد حرام است که آنکه صید سبب حاجت ملک  
 رسیده باشد و او را حیوانات مستقره بعد از آن نمانده باشد از زمان  
 است و تفصیل حیات مستقره بعد ازین خواهد آمد و درین  
 ملک است صید که اگر بی آنکه ملک را فرستاده باشد خود برود و

بگیرد و بکشد گشته اوجرام دست طراک سک را محلی که دنیا حالور  
میرود و خروج منع کنند و سک ایستاده شود و بعد سک را بکشند  
و بفرستند برود و صید را بگیرد و بکشد این شتر حلال است  
آنست که ارسال سک از برای صید باشد که اگر سک در آن به باد  
و فرستاده از برای صید و در راه صیدی رسیده و او را بکشند  
حرام است <sup>در راه</sup> آنست که کسی که سک دنبال صید میبرد  
از اهل مذکبه باشد یعنی مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد و اگر  
در باب شرط بیاید و ذابح که کشت سک را بکشد و بکشد  
سک شکاری و نفس آن در مایه کشته باشد و اگر کشته  
صید غایب نشود از پیش میاید که سک برود و آینه در جانی که  
حیوة مستقره داشته باشد که اگر از غلصه غایب شد بعد از  
او را یافت مرده باشد حلال نیست خواه سک بر بالای او باشد  
باشد خواه باشد یا نه آنست که یا دخیلی که صید رسیده  
کشته باشد که اگر صید رسیده و صید حیوة مستقره داشته باشد  
واجبست بکشد آن که او را بکشد در زمان باشد که او را ذبح  
توان کرد اگر کسی گوید که با وجود استتار حیوة وجود آنست  
نیست که زمان از ذبح کردن قاصر باشد چرا که بعد ازین میاید که  
استتار حیوة تا مکان وجود و بکشد روز و نیم روز است جواب بگویم  
که هر دو امکان استقرا است یعنی که گوییم که بعضی جایجا  
که امر ممکن لازم نیست و اگر آنقدر زمان بماند و زمان دو وقت  
یکلی حلیت و یکی حرمت و اگر صید رسیده و صید حیوة مستقره  
و پیش از آنکه ذبح نیست بعضی گفته اند که بگذارد سک را بکشد  
بکشد و او کشته شود که حلال است و شیخ ابن اوسین کار را بقل  
کرده است آنست که آنست که صید مسیحی یعنی سرازره باشد خواه

وحشی باشد خواه انسان پس اگر طبع معلوم حیوان غیر متحرک را بکشد حلال نیست  
 و از حیوانات انسانی وحشی کردن و مسک ایشان از بکشد حلال است بشرط آنکه  
 در کج کردن متعذر باشد و اگر در تحقیق میانه متعذر باشد اگر امامیه و اهل  
 معتزله عبارت است از آنکه ممکن باشد زنده بودن حیوان گیرد زیرا بیشتر  
 و بعضی گفته اند نیم روز و بعضی گفته اند اکثر روزی و این حمزه که از امامیه است  
 گفت که ادلی مرتبه حیوة مستقره است که حیوان بنباید بای و اگر نیم  
 زنده نیم را یا حرکت دهد دم را و این قول منقول است از شیعه نیست و بعضی  
 شافعی و ثنونی علامت حیوة مستقره دو است یکی حرکت شدید و بعد از  
 قطع و یکی دویدن حیوان و بعضی گفته اند که یکی از این دو کافیت است از حیوة  
 بپایانست که حرکت شدید کافیت است از حیوة امامیه اسلام معلوم است که  
 نیست بلکه اسلام هر عمل یعنی فرستنده مسک شد است پس اگر مسکی را  
 کافر بی تعلیم داده باشد مسلمان را و او را بر صیدی فرستد و صید را بکشد  
 حلال است اما اگر مسلمان مسک را تعلیم داده باشد و کافری دنبال صید  
 فرستد و صید را بکشد حرام است و بعضی امامیه و شافعیه مسک معلوم  
 اگر نادر از کشته خود خورد قح را و او را با صید و کشته او نمک و این  
 مسک اگر از خون صید بخورد باکی نیست باقی تمام جمیع علماء و اهل مذاهب است  
 اگر مسک گیرد بصیدی بعد از آن صید کرده است او بطریق ندرت خورد  
 یا به طریق عادت آن صید و کشته حلال است و او را بچنان میگویند  
 و اگر مسک معلوم بخورد گوشت کشته خود را از روی عادت حرام نیست  
 و او آن کشته را ظاهر شده باشد عادت او بر آن و آنچه بعد از آن امان  
 کشد و صیدی که قبل از آن که اعتد او ظاهر شده باشد از آن غرض  
 در آن دو قس است یکی حرمت و یکی حلیت و اقرب به شیخ جلال الدین  
 حلی حلیت است و بعضی امامیه است که اگر دو مسلمان صیدی دیدند  
 و هر دو مسلمان خود را بر صید دعوا نیندازد اما یک مسلمان را پیش از آنکه کشته

این گفت و این سبک نشد که صید را گرفته شسته اند آن گشته حرام  
اگر این مسلمان ترک شصت بعد کرده باشد و اگر از روی سهو و اشتباه  
تسمیه نکرده باشد حلال است همچنین اگر یک مسلمان دو سگ را  
بگذارد یکی دست و یکی غیر معلوم و هر دو سگ صید را با اتفاق گرفته حرام است  
و اگر با صاحب آنها نیت که با همی و مسلمانان سگهای غیر علم را تسمیه  
نکنند و صید در آن وقت بر یا بنده صید گرفته و ندانند که سگ کلام  
شخص صید را گرفته حلال است اکل آن صید اگر از افراد و سادات  
واقع شود میان صاحبان سگها و سگ همچنان صید اگر گرفته شده  
پس از آن صید از آن همه آنهاست و اگر بعضی از آنها بعد گرفته  
باشد و بعضی بعد از آن صاحبان سگ است که صید را گرفته  
باشد و اگر سگها همه صید را گرفته باشند و او احیاء و  
برند بزرگ بر صید صید را با و دهد و اگر مسلمان سگ خود را  
تسمیه گفته و نهال صید بگیرد و سگ صید را بگیرد و نگذارد  
بعد از آن کافی سگ را در آب گذارد و سگ فرمود و صید  
بگیرد و بکشد آن گشته حرام است و کافری صید را ضامن است  
و عیش اما می دانست که اگر صید را تسمیه گفته سگ بر صید گرفته  
و در راه صیدی سگ بگیرد حلال است و اگر دیگر صیدی فرستد  
و سگ از راه برگشته صید دیگر گرفت حلال است و اگر سگ بر  
صیدی چند بزرگ دو این و نهال بگیرد و از ایشان صیدی  
کوچک ماند و سگ از آن گرفت و کشت حلال است بشرط آنکه اگر سگ  
ممتنع باشد و اگر صید ندید سگ دو این و صید گرفت حرام است  
و اگر صید بی دید یا از روی شبنم و گمان کرده که آدمیست پس سگ  
و سگ و این دو ظاهر گشت که صیدی بود حلال نیست همچنین اگر  
گمان کرد که سگی است یا حیوانی حلال نیست اما اگر گمان صید را کرده



حلال است و با این همه در بیان احکام صید و کشتن شکار و بوز  
 و باز و بوی و باقی حیوانات و طيور و معذبیه شافعی و اکثر مشائخ  
 کشتن حیوانات و طيور و معذبیه حلال است و آنست که بعد از جرح  
 کند یا بشود مشن را ای نه بکشد هر چند جراحت نکند و در آنست  
 که مسک از سر خود از پیش خود زنده باشد و از سر خود زنده باشد با وجود  
 که صاحبش او را زجر کرده باشد کند و او مضر جز شود بعد از آن دنبال  
 جانور و در کشته او حرام است نه شکار آنست که شکار در آنجا  
 دارد و اخذ او بدش برسد و آنست که از گوشت و تخم و زرده  
 بدل و بدل شکاری بخورد و اما اگر خون شکاری بنیاید یا غنیمت  
 آنست که صاحبش را منع نکند از گرفتن شکاری و نه بدست شافعی  
 اگر مسک یا ز شکاری را جراحت کنند بهرینه که بعد از آن نزدیک شود  
 آنجا هر دو از نظر غایت نه بعد از آن بیاید حلال باشد اگر  
 جراحت مسک یا ز شکاری در آن رسیده باشد در غایت کرد و بعد از آن  
 دور بیاید اگر بروی دیگر یا از ضرب زدن چیزی دیگر باشد حرام باشد  
 با اتفاق و اگر بروی هیچ اثر دیگر نباشد درین دور و او نیست که  
 و یکی حرمت و بیشتر علماء و شافعی بر آنند که حرام است و در بیان  
 احکام صید و کشتن حیوانات و طيور و معذبیه حنفی و این صحنه  
 بر چند مسک شافعی آنست که اگر مسک و باز و بوز و بوی  
 و مانند اینها از هوا و بدش بگریزد و زمانی در یک کند بعد از آن  
 شکاری بگیرد حلال باشد و بیشتر حنفی آنست که اگر مسک و مرغ  
 و باز و معذبیه را صاحبش بسم الله گفته و او را بیدار یا بیدار و آن مسک  
 جرح جانوری را گرفته و او را رسیده و صاحبش شست یا بپا کرد  
 زنده بماند و از آنکه کشته را می باشد حلال است آنست  
 و جهات نیست که سرش بریده اگر زنده بماند و از آنکه کشته

می باشد حلال است آن گشته و حاجت نیست که هم مثل براند و اگر زیاده  
 زنده گی دارد و از آن گشته دایمی باشد اما آن نقد از نیست که او را دوست  
 سر بریدن باشد بر وایت شده و از ابو حنیفه حلال نیست آن بیشتر  
 بسیاری از علماء و حنفی قوی دادند باین که حلال است این عمل  
 مذموب باشد است اما این را اهل رخصت است و غرضت قوی آنکه  
 حقیق مذهب اگر بخازد و اگر صید آفتابیه دارد که صیاد در غنی  
 که باور رسد او را سر نخازد برید و اجابت کرد و افوج کند و بکشد و اگر  
 چنین کند حرام باشد هر چند که او حیله کرد و نیافت باینکه سر نه بریده  
 باشد و پیش از آنست که صید و شکاری گاهی حلال می باشد  
 که سگ یا ر بار و بجری او را گشته باشد یا بکند حرام است کرده باشد  
 که اگر با جراحت گشته باشد حلال نیست و از علماء حنفی گفته اند آنکه  
 اگر یوز زرد و دیدن آید و در کبیر شود بعد از آن صید آنکس حلال  
 به عادت شده باشد گشته و می حلال است که پیش حنفی سگ آموخته  
 از شکاری اگر دفع گشته بر سینه او نشسته زمانی دراز بعد از آن  
 رفت و شکاری دیگر گرفته گشته شکاری دوم حرام است سگ  
 پیش از آنکه دست او را در سگ یوز و باز و بجری و امثال اینها  
 دنبال صید شتر است پس اگر سگ یوز و باز و بجری و غیر اینها  
 بلکه زنده و جانور بکشد و بکشد حلال نیست اما بعد از آن که از صیاد  
 گرفته دنبال صید نمیرد و از صیاد ایشان را او بدو از جبار کرد یعنی با  
 ایشان زده و آنها را نیز دیگر گردانید و تشمیه آفت و آنها نیز صیحه  
 و او از صیاد و طلب صید جزو حریف گشته گشته ایشان حلال است  
 و اگر بیکر گشته حرام است اگر جری یا باز و بجری آموخته شکاری  
 بگیرد و بکشد و باز وی غوزد اما معلوم نباشد که خداوند پیش برانیده  
 یا از وی که بخازد این صید حرام است بلکه مذهب حنفی اگر می دانست

و بنال شکاری فرستاد و بعد از آن یک بک زد و او را  
 که داند بر شکاری و تسلیت و یک از بانگ زد و او که کرد و این را  
 در طلب صید گرفت و در بعضی بند و صید را گرفت حلال نیست و بدست  
 خفی آنست که اگر کسی یک آغوشه خود بر صیدی فرستد و سگ بر سید و پای  
 صید را شکست یا جراحت کرد بر تبه قاف و بر کجین نیست بعد از آن بخفی  
 سگ خود را و آید و آن سگ را سید و پای دیگر صید را شکست یا جراحت  
 کرد و صید مرد آن صید بک شخص اول است لیکن حرام است خوردن او  
 و اگر سگ اول چنان جراحت کرده باشد که صید ضعیف شده باشد و از  
 دو دیدن باز مانده باشد و سگ دوم رسیده و او را جراحت کرد و این که  
 از دو دیدن باز مانده ضعیف گشت بعد از آن مرد صاحب گشت شخص دوم  
 و سگ است خوردن او و اگر جراحت و هیچ یک ازین دو کس چنان نیست  
 که صید را ضعیف ساخته باشد چنانچه از دو دیدن باز مانده لیکن از هر دو  
 بر است چنین شود و مرد و بک بر دست و شخم است و سگ است و اگر سگ  
 شخص اول بصید رسیده باشد که سگ شخص دوم رسیده و گرفت و سگ  
 است سگ پیش خفی که بک شکاری از نظر صیاد غایب شود و بعد از آن  
 چون پیدا شود و صیاد بایشان رسیده و آن گشته باید در مسأله تفصیلی  
 اگر صیاد از طلب صید نه ایستاده و بر دانه جراحتی دیگر نیست سگ  
 پیش صید است حلال است اگر صیاد از طلب ایستاده باشد و بعد از آن  
 بطلب افتد با شکاری رسیده و از جراحت دیگر بریافت یا سگ باز  
 گشته و در شکار شکاری نباشد حرام است و برین تفصیل است جرح و باز  
 و جوی چون با شکاری از نظر صیاد غایب شود و بعد از شکاری گشته  
 پیدا شوند سگ پیش خفی آنست که اگر شخصی تمییز گوید و سگ را بر طره  
 آید و در اند و سگ در آن دو دیدن تمام کرد و بک حلال باشد  
 همچنین اگر تمییز گوید و سگ را بر اهوی معین و آید و سگ اهوی

گرفت یاد و آهو گرفت حلال باشد و اگر در احکام صید داشته و  
 حیوانات و طیور عام به سبب جنسی مثل پیش جنبی حرام است گشته و  
 سگ سیاه و یک رنگ و اگر چه معلوم و آموخته باشد پیش جنبی است اگر  
 میاد تشبیه گفت و سگ معلوم را بر صیدی فرستاد و بعد از پیش سگ  
 بروانفت و سگ کافی ایستاد و معلوم رسید و بعد از آنجا سگ معلوم  
 آورد و سگ معلوم صید است اگر چه حلال است اگر گشته این سگ موافق  
 شافعیست و ابو حنیفه را اینست که هر گاه است و بعد از پیش جنبی است که اگر  
 سگ صید از نظر صیاد غایب شود و صیاد صید را گشته یاد و سگ  
 بد او باشد حلال است اگر پیش جنبی است که اگر یاد و بعد از صید  
 صید را محروم است یا تا که غلظت او پاره شود و رود می او پاره شده  
 و مانده کی در او و اجابت نهی کردن او و ابو حنیفه را اینست که  
 صباح است که گشت او بغیر ذبح کردن و کشتن و پیش جنبی است  
 که اگر سگ خود و دنبال صید گرفته باشد بعد از آن صاحبش در وقت  
 سگ خود دنبال صید می رود و بر او با تیر زد و او را تیر کرد بر صید و او را  
 با تیر صاحبش می کشد بر گرفتن جانور و سگ در دزد و جانور را گرفت  
 و گشت گشته او حلال است و این قول موافق حنفی است و اگر چه  
 در ذکر صید کردن به تیر و شمشیر و نیزه و باقی آلات به جراح کشند  
 و این بابت مثل بر سه فصل است فصل اول در بیان سیاه صید  
 به تیر و در مذبح سیاه صید به تیر و در مذبح سیاه صید به تیر  
 شکاری که گشته شود به تیر و شمشیر است تیر سیاه به که بکمال  
 آهو بولد داشته باشد و خوب باشد انجمن تیر باشد که محروم  
 تیر و جانور را شکار در وقت است که صیاد قصد رسیدن تیر کند  
 به شکاری که اگر تیر از کمانش پاشد و بی آنکه او قصد کرده باشد  
 به شکاری غنای او بمیرد حرام است اما اگر وقتی که قصد شکاری کرده

و سبب آنست که از دجله کمانش باره شود و تیر بر شکاری خورده و کشته شود  
 حلال است که از آن تیر که نقد صید کند اگر نقد صید کند  
 حلال نیست چنانکه اگر نقد خوک کند و تیر انداخت و تیر بر آب خورد و حرام  
 است و نه طایفه است که نقد صید کند پس برین نقد یا اگر نقد صیدی که  
 و تیر بر آن صید بخورد و بر صیدی دیگر بر آن حرام و حلال است  
 گفتن بسم الله و الحمد لله است و وقت انداختن تیر و حکم تیر که کشته شود  
 بعد از سهوا بشته گشته و شرط است که شمشیری گوید که تیری اندازد  
 که اگر کسی صید گوید یا دیگر اندازد آن گشته حرام است و اگر در کتاب  
 صیدی تیری انداخته باشند یا شمشیری که شمشیر است و یکی گفت بعد از صید برین  
 بر هر دو باز خیم تیر انگشت شمشیر بعد گفته مرد حرام است و اگر  
 آنست که کسی تیری اندازد میباید که اهل مذکر یا منکر یعنی از اهل  
 مردان باشد و هیچ کردن کسی است که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان  
 و تفصیل آن در باب چهارم و ذابح گشته و آنست که  
 شکاری که کشته شود بسبب جراحتی که او را از تیر رسیده که بغیر آن  
 جراحت میرسد یا بسبب آن جراحت و بسبب دیگر میرسد حلال نیست  
 و آنست که شکاری بعد از آنکه زخم خورد و یا زخم حقیقی  
 داشته باشد از پیش نظر صیاد غایب شود یا بر صفت گرفته و صیاد او را  
 مرده بیابد حرام است و اگر جریحه با او باشد و همچنین حرام است شکاری  
 و صید که زخمی شده و خود را از لوله انداخته و خود را در آب انداخته  
 و مرد بعضی از علماء و امامیه گفته اند که شکاری که اگر زخم خورد و خود را  
 در آب انداخته و سر او از آب بیرون بیاید و مرد کشته شود و حلال است  
 و آنست که محلی که صیاد بصید رسیده و او را ندید که حیث  
 مستقره دارد و واجبست که در آنجا صیاد کند و همچنین صیاد که محلی که در آنجا  
 تیر انداخت بر شکاری بشتاب و سرعت دنبال شکاری برود و در راه

توقف کنند و یا شکار بر زننده و یا بر ذبح کنند و اگر با مطهر باشد  
و بصید رسید و صید را مرده یافت حلال است ~~و اگر با مطهر باشد~~  
ممنوع باشد از آدمی یعنی سر یا زرنده باشد از فرغان و اگر به از  
حوانات اشی باشد مثل گاو و گوسفند که از صاحبان بخورند و کذا  
شده باشد و نتوان ایستاد اگر وقت شود و اگر پیش امامیه حلال است  
بشکار حیوانی ممنوع و غیر ممنوع زنند حلالی است ممنوع و حرام است ممنوع  
و اگر پیش امامیه شرط نیست که یکس نیز بر شکاری زنند و اگر پیش  
با حلال باشد بلکه اگر جاهلی با اتفاق شکار بر زنند و بکشند حلال است  
و شکاری ای که از آنها است که با یکدیگر در مذهب امامیه اتفاق است اگر  
تقصیر او کم باشد و او را با حرکت دهد و باقی سبب بر شکاری  
در گذشته شود حلال است ~~و اگر پیش امامیه~~ اگر شکاری زنند  
بزنند و به شکار زنند و نیمه حلال است خواه هر دو نیمه حرکت کند و خواه  
حرکت نکند یا یک نیمه حرکت کند و یک نیمه حرکت نکند مگر آنکه آن نیمه که  
حرکت میکند حیوة مستزده داشته باشد پس اگر زن آن را بکشد باید کرد تا  
حلال شود و هرگاه چنین باشد آن نیمه دیگر حرام میشود و هیچ ذوق نیست  
میان آنکه این دو نیمه برابر باشد یا نباشد و بعضی از مجتهدین شیعیان  
گفته اند و گفته اند که اگر هر دو نیمه مساوی و برابر باشد حلال است اگر  
یکی کوچک باشد و یکی بزرگ آن نصف که سرد اخل اوست حلال است  
اگر چه بزرگتر باشد و بعضی گفته اند که حلال است آن نصف که حرکت میکند  
باقی حرام است ~~و اگر پیش امامیه~~ با آنچه گوشت که از شکاری  
جدا شود حرام است ~~و اگر پیش امامیه~~ اگر دو کس با اتفاق بر  
شکار بر شکاری انداختند یکی قصد شکاری کرده بود و یکی قصد کرده  
بود تیر بر او بکشند و دیگری خورد و حرام است اما اگر شکاری بزم  
آنکس قصد کرد که بود و حلال است ~~و اگر پیش امامیه~~ هر دو آن

ما کول الذی را که سنگ معلوم گشته است کشته آن حیوان حلال است بشرطی که کشته  
 اما در اینجهت که آن موضعی را که سنگ کزید یا یک شویین جانچه مقرر است  
 و در میان سایل صید کردن به تیر و شمشیر و نیزه و چنانچه در اینجهت  
 صید شخصی از صید هفتد و همان برد که آن صید است و غیر یکسان است  
 و به صیدی جز و کشته شد در سکه تفصیلی است اگر انیم او از صید آن  
 بر نهج او شنید و مکان کرد که صید است و طاهر کشت که طاهر بود و در  
 و از صید و از صید جانوران بوده او را حاجت ندیج کردن و تیر بر روی  
 بر صیدی دیگر غرضه حلال است و اگر طاهر شد آنچه او کمان کرده که صید  
 غلط بوده و آن صید صید نموده بلکه آوی بوده یا کاف و یا که سقزی  
 یا مرغی یا کالی یا آهوی دست آموز یا آهوی که از آن کشته شده و بسته  
 نگاه داشته اند یا چیزی است که او را حاجت ندیج کردن نیست مثلاً  
 حلال نیست آنچه تیر بر خورده و کشته شده هر چند که سگ یا دوزخ باشد  
 و اگر بهای تفصیلی اگر سنی بر دو معلوم باشد که حیوان است یا آموخته  
 در خانه و شخصی تیر کمان او اندازد و تیر بر شکاری غرضه حلال نباشد  
 و بهای صید حقی اگر تیر کمان باهی و یا بلخ اندازد و تیر بر حیوانی غرضه  
 حلال است و بهای صید حقی اگر تیر کمان که اگر شخصی تیری بر شکاری زد و  
 آن شکار از نظر غایتش و بعد از آن برداشته گشته شد اگر بر شکاری  
 جراحی دیگر بوده غیر زخم تیر حرام است و اگر تیر از آن جراحی و یا بر تیر  
 حلال است بشرط آنکه غرض از تیر از طلب یا ستاده باشد و در صید  
 حقی اگر شخصی تیر بر مرغی زد و آفرغ در آب افتاد و مرد در سکه تفصیلی  
 اگر جراحی آفرغ جان باشد که در سقزی او ممکن نباشد حلال است  
 اگر او چنین نباشد اگر آفرغ از مرغی آنی باشد و جراحی او با تیر  
 باشد حلال است و اگر از مرغی آنی نیست مرد حرام است و جراحی  
 با تیر زور زده باشد و خواه زور زده باشد و بعضی از علما گفته اند که جراحی حلال

همان بنابر این

چنان نباشد که مردن مسائده باشد و مرغ در آب است و میر جراح  
خواه از مرغان آبی باشد و خواه نباشد و جراح است و آب است  
زرقه باشد و جراح است و آب است که اگر تیر بر مرغی زدند و او بر  
زمین افتاد و مرد حلال است و در زمین افتاد و مرغی است که اگر  
بر مرغی سید و او بر پای افتاد یا بر کوهی یا بر بنای بلندی یا  
بر درختی یا بر نی یا بر بنیزه و از آنجا بر زمین افتاد و مرغ جراح  
باشد آنکه آن جراح تیر او را بر آب باشد مرغ کشته شده و اگر جراح  
و اگر کشته شود از آنجا بر زمین رسد در هر جای که مرغ جراح است  
از هر جای که بر زمین رود و او باشد کشته شده باشد تیر و نی و سنگ  
و هر مانده ای که او را کشته شود و نباشد حلال است و بعضی از علما گفته اند  
که اگر مرغ بعد از آنکه تیر بر او خورد و بر چیزی خورد و هیچ یک از اینها  
و اگر تیر بر زمین خورد و سنگ او شکافت کرد و تمام است اگر شکم او  
شکافتد کشته حلال است اگر صیاد صید را بعضا یا چون دیگر  
جراح است که اگر آنکه صیاد او را تیر زد و کشته باشد که آن محل بنای  
نیزه میشود و کشته او حلال است و جراح مرغی که اگر تیر بر او  
باشد و تیر بر او تیری که صیاد او را برد و بکشد حلال است و اگر تیر  
او بر روی شمشیر و کار و دتیری او بر زمین او بر زمین او بر زمین او  
و شمشیر یا بکشد و کشته آن برد و بکشد حرام است و اگر تیر بر او  
و اگر صیاد صید را برد و پارچه از او جدا شود حلال است صید و اگر  
آن پارچه که از او جدا شده باشد جراح مرغی است که اگر تیر  
بر مرغی زد و او را جراح ساخت و آن مرغ پیش از آنکه در جراح  
بر زمین افتاد و بعد از آن مرد و جراح مرغ بنایه است که اگر  
خواهند صید را بر زمین تو است که بکشد و بکشد حرام است  
آن مرغ جراح مرغی که اگر صیاد شمشیری بر شکمی زد و او را



یا هر سه دست پای یا کتفه از نیمه سر او جدا کرد و آن شکا مرد حلال است  
 اما اگر از عضو پای او جدا شده حرام است و همچنین حرام است اگر  
 بریده شود و جدا نکرد و پوست آن عضو یا بر روی چسبیده و محکم باشد  
 و لیکن ممکن است باشد که با هم بوند و اگر ممکن باشد که با هم بوند و آن  
 عضو حلال است اگر شکا برآید و نیم کند حلال باشد اما  
 اگر سه یک دور از جانب پای دوم او برآید و بچسبیده و جدا شده  
 حرام است و باقی حلال است هر سه است حتی آنست که اگر کسی بر جراح  
 معنی انداخته با و تیر را حرکت داده و از زانو بطرف راست  
 یا راست بردارد این بعد از آن برآید و خارج خورد و کشته شده حرام است  
 مگر آنکه با و تیر را اندک حرکت داده باشد بطرف راست یا  
 چپ و اندک باشد آنکه حلال باشد مگر آنکه بجهت چپ حرکت داده باشد  
 صید بسبب جراحت باشد ملاحظه باید کرد که خون از جراحت و آن  
 یا نه اگر خون از جراحت روان شود حلال است اگر بکشد با قنای و اگر  
 خون روان نشود حلال است نزد بعضی از متأخرین فقره ای ضعیف  
 و بعضی تفریقه کردند میان جراحت بزرگ و کوچکی گفته اند اگر آن  
 جراحت صید بزرگ است حلال است در روان اولی آنکه خون و اگر  
 و اگر جراحت کوچکی است خوردن صید حلال نیست مگر آنکه خون از آن  
 گردد در آن صورت در بیان صید کردن به تیر و نیزه و نیزه و گاو  
 و جز آن نه به شمشیر و در مذمت شافعی آنست که اگر مسلمان  
 و کافری با هم تیر بجانب صید اندازند اگر تیر مسلمان بر تیر کافر  
 و یا تیر کافر بر تیر مسلمان حرام است و در مذمت شافعی  
 آنست که اگر صیاد تیر بجانب صیدی را انداخته و تیر بر او خورد و بعد  
 صیاد بصیدی رسید و او را از زنده دید اگر صید حیوان مستحق خوردن  
 و میرد حلال است و اگر حیوان مستقره در رد و او به دست نبی کردن

پس اگر در آن وقت که حرام است بنظر ائمه اگر هیچ کردن ممکن باشد  
 و شکار نباشد و اگر شکار باشد هیچ کردن آن محل حلال است  
 و بنظر شیخ فنی نیست که اگر سیاه و صید پر آب شیر زنده و بدو هم  
 که صلاست هر دو نیم او اگر شیر زنده یک عدد چون در دست نیاید  
 بری بعد سازد آن هم حلال است بنظر ائمه اگر حاجتی که بصید  
 مرده حاجتی نباشد که او را از دست بکشد که اگر حاجت او چنین باشد  
 بصید را زنده دریا بد بعد از آن بکشد یا حاجتی دیگر که حلال است  
 بعد از آن عضو حرام است و فتوی بر اینست اما بعضی از ائمه گفته  
 اند اگر غنای او حلال است پس بنظر شیخ فنی حرام است صیدی  
 صیاد زنده بکشد و حلال است یعنی که بر هوا بر دو تیر برود و  
 در زمین افتد و میرد و بنظر شیخ فنی نیست که اگر کار روی یا  
 شمشیری که در دست است شکار باشد و از دست اولی اختیار رود  
 بیفتد و بر صیدی غور دگرگشته شود حرام است اما بنظر شیخ فنی  
 اگر کسی که تیر یا جانب صید انداخت و تیر او جان بود که  
 میرسد و یا در آن تیر او بر صید رسد و صید زنده شود حلال  
 است بنظر شیخ فنی است که اگر صیاد تیر بر آسمان کرد که سگلی  
 تیر به آن انداخت و تیر بر صید غور دگرگشته شد حلال است  
 ضرر آسان کرد که آبی است یا خاکی یا چوبی غیره کوفل اللحم و تیر  
 بجانب او انداخت و آن صیدی بود و گشته شد حلال است بر  
 اقوال شافعی در این باب نیست که اگر کسی کار روی یا شمشیری  
 یا چوبی یا سگ یا بانی در زمین بقیه کند و صیدی بر آن غور دگرگشته  
 حرام است اگر کسی تیری بر جانب صیدی انداخت و تیر او بر  
 زمین یا دیوار یا چوبی غور دگرگشته شد و صیدی غور دگرگشته  
 اقوال فقهی نیست که حلال است که اگر کسی تیری بر هوا انداخت

یا بر هر فی اندازد و صدق رسید و تیر بر خورد و کشته شد بر قول  
شافعی حرام است اگر صیاد کله آهوی دید و تیر انداخت و یکی از آنها  
خور و حلال است و اگر ندان کله آهوی یک او را معین ساخت و تیر  
بجانب او انداخت و تیر بر آن آهوی معین نخورد و بر آهوی دیگر خورد  
درین مسئله چند قول است اصح اقول شافعی است حلال  
اگر صیاد کله آهوی دید و تیر انداخت و یکی از آنها خورد و حلال است و اگر  
از آن کله آهوی یک او را معین ساخت و تیر بجانب او انداخت و تیر  
بر آن آهوی معین نخورد و بر آهوی دیگر خورد درین مسئله چند قول است  
اصح قول شافعی آنست که مطلقا حلال است و قول دیگر آنکه حرام است  
و قول سیوم آنست که در حالت انداختن تیر بر آن آهوی معین  
آن آهوی را تیر بر خورد و دیده حلال است و اگر ندیده حرام است و قول  
چهارم آنست که اگر این آهوی از آن کله آهوی است که آهوی دید  
حلال است و اگر از آن کله نیست حرام است و در مسئله آنست  
که اگر مرغابی را در روی آب تیر زد و باها نجامید و حلال است و اگر با  
را آب بمطابق زمین است و اگر مرغابی بیرون آب باشد و او را به تیر  
بزند بعد از آن در آب افتد و بر زمین مسئله و قول است  
حرامی نقل کرده یکی آنکه حرام است و یکی آنکه حلال است و اگر مرغابی  
بالای دریا بر هوا باشد و او را کسی به تیر بزند و در آب افتد و بر  
حلال است بشرط آنکه او را تیر زده در شقی باشد و حرام است اگر کسی  
او را تیر زده در خشکی باشد بشرط آنکه تیر او را میان جراحات کرده  
باشد که بمردن نرسد و اگر باشد و زندگی او ممکن نباشد حلال است  
تیر او را چنان زده باشد که زندگی او ممکن نباشد حلال است و بهر طریق  
بمیرد و بهر طریقی شافعی آنست که اگر مرغابی یا در هوا یا در آب  
او بکشد و جراحات نشود و بر زمین افتد و بمیرد حرام است و اگر جراحات

شده باشد و از هوا بر زمین خورده و میرد یا بر درخت باشد که تیر برود  
 خورده و مخرج شود و از اینجا بر زمین افتد و بمیرد حلال است  
 و در میان صید کردن به تیر و نیزه و شمشیر و حرمان نه و نه  
 آنست که اگر کسی شب او از حید و شنیعه و کما کند که آدمی است  
 و اندک گزیند و تیر بجای او انداخته بکشت بعد از آن ظاهر شد که  
 صیدی و در حرام است نه بدست جنلی آنست که اگر صید  
 قصه صیدی معین گردد و تیر او بر صیدی دیگر خورده حلال است  
 حرام است نه بدست جنلی آنست که هرگاه صید از تقریباً  
 خایب نه و صیاد او را کشته یافت و تیر صیاد در صید است  
 اگر تیر در میان به علق و بقول دیگر جنلی آنست که حرام است  
 که اگر تیر کشنده باشد و قول میگویم آنست که حلال است بشرط  
 صیاد از حال صید نه دست داده باشد و توقف نکرده باشد  
 پیش منشی آنست که اگر صیاد بصید رسید و صید را زنده یافت  
 اما قاضی نیست بر کج کردن او و صید مرد حلال است پیش منشی  
 که اگر صید را زنده یافت و بر جراحت او دست موجب موت افتد  
 شکم او یارو شده و روزه بیرون آمده است واجبست نجس  
 کردن او اگر ممکن است که یک روز زنده بماند پیش منشی  
 که اگر شمشیر بر صیدی انداخت و عضوی از وی جدا کرد و صید بهمان  
 زخم در حال بیداری آن عضو باقی بدن حلال است یعنی اجنبی  
 رفتند که آن عضو ام و باقی حلال است پیش منشی آنست که اگر  
 یا شتری اهل و شش شود و سر از فرمان باز زند و او را به تیر بزنند  
 است حلال است و همچنین حلال است شتری یا گاو که در چاهی افتد  
 او را متغذیه باشد یا تیر بزند یا نیزه یا شمشیر بکشد یا  
 در درکه صید ماهی و طریق تذکیر آن تا آنکه که ام جنس از ماهی حرام است

و کذا هم احتلال  
و انما بطلان  
برود است

و کذا هم احتلال است  
بند هب اما میوه بد آنکه هیچ نمودن ماهی عبارت از بیرون آوردن  
او از آب زنده و در وقت بیرون آوردن ماهی از آب سبب  
کفین شرط نیست بلکه ماهی گرفته کافر هم جایز است خواه کافر کانی  
باشد خواه غیر کانی از هر جنس از کفار که باشد لیکن در ماهی که کافر  
میگیرد پیش اما میوه شرط است در مسلمان در حالت مرض  
آب بیرون آوردن او زنده باشد احتلال باشد که اگر کافری  
ماهی گرفت و از آب بیرون آورد و مسلمان او را زنده ببرد  
هر دو حرام است و اگر کافری ماهی گرفت و مسلمان او را زنده ببرد  
هنوز از کافر گرفته و در دست کافر مرده است حرام است اگر کافر  
مذهب اما میوه از جنس ماهی آنجه فلو س دارد و حلال است اگر  
فلاوس نزدی را بلی شود مثل کفایت و امیت از ماهی را میوه  
از جنس ماهی آنجه فلو س ندارد و در ماهی بزرگ و در ماهی کوچک  
انچه کفایت که حرام است و بعضی گفته اند که مکر و داریست و در بعضی  
گفته احتلال است ماهی از میان در بار بار اهل نه و در بعضی  
در بار ماهی میگویند و در آن دو بار بار میگویند و همچنین گفته ربنه و  
نمره و طبرانی و انعامی حلال است ماهی بجز ماهی که در آب  
کشت و خشک و در جنس کانی و خشک آن و آدم آن و کوفتی  
و باقی حیوانات که در آب می باشند تمام حرام اند و اگر چه از جنس  
این ان آنجه خشکی باشد حلال باشد بشرط کافری و غیر ذلک  
بند هب اما میوه حرام است هر ماهی که در آب مرده باشد و در  
آب میگرد و خواه آنکه آن ماهی سیبی مرده باشد مثل کرمی آبانی  
مثل ماهی اما میوه آنست که اگر ماهی مرده در دست مسلمان باشد  
حلال است خواه آن مسلمان عادل باشد خواه فاسق باشد

اما می آید که اگر کسی می گرفت و او را در دام یا غیر آن زندگان  
داشت و آن ماهی بعد از آن بازگشت و باب رفت و در آب مرد  
دام است که اگر بسیار دامی نهاد و ماهی بسیار در آن دام افتاد  
و بعضی در آب مردند و بعضی پروان آب و نمیتوان امتیاز کرد که کدام  
در آب مرد و کدام پروان آب در مذهب امامیه درین دو قول  
یکی از اینها حاکم آمده و در کتاب شریعت که از قضایات  
علمای امامیه است گفته که طریقی امتیاز ایشان است که آنها را  
بر روی آب بیندازند هر ماهی که در روی آب بر پشت افتاد و  
شکل باله که تمام است و آنجا بر روی افتاد و پشت باله را در حال  
زندگی در مذهب امامیه است که هر ماهی را که در روی یا کنار آن افتاد  
یا در آب پروان جسد یا آب دریا و حوض و چشمه کم شود و در  
حوض یا اگر آن ماهی را بدست یا با تکی بگیرد و بعد حلال است  
و اگر بنظر بگیرد باشد تا میرد اما بدست و انگشت او را که میزند و درین  
دو قول است یکی حلیت و یکی حرمت و بیشتر از علمای جرحیه است  
که در مذهب امامیه است که اگر بسیار ماهی را از آب ببرد  
و در دو روز یا سه برید آن یا در چه حلال است خواه آن ماهی بمرد  
و خواه بمیرد و باز کرد و با تکی رود و حیوة مستقره هم داشته  
باشد پس پیش امامیه ماهی زنده خورد و فرو بردن جایز است  
و فتوی برایست که در مذهب امامیه جایز است بکشدن  
بجزی نجس مثل خوراک یا که گشت در روی ماهی را که باقی میکند  
مهرام نمیشود که در مذهب امامیه است که اگر شکم ماهی را بکشد  
در آن ماهی فلووس دارد بدون آید حلال است و شیخ ادیس  
گفته حلال است بشرط آنکه وقت گرفتن زنده بوده باشد و اگر  
ماهی پخته کنند و در آن ماهی فلووس دارد نباشد بعضی از فقها

گفته اند حلال است بشرط آنکه فلو مسل و بر حال خود باشد و از او را  
 نشده باشد و شیخ این ادیس گفته که گاهی محال است که زن زنده باشد  
 خواه فلو مسل او بجا باشد و خواه نباشد و بدیهه اینست که میسر است  
 همراهی که سر کین آدم بخورد و هرگاه او را یک شب تار و زور است  
 میدهد از زنده در آن آب چیزی که حلال است و حلال است که در آب  
 انداخته تخم ماهی تابع ما بدست و همراهی که حلال است که در آب  
 و اگر حرام است تخم او حرام است و اگر بفید و تخم نای حلال و حرام  
 یکی جمع شود و اینها را نموده اند که در آب پخته بپزند و اگر بپزد او در آب  
 باشد حلال است و آنچه بپزد او حرام باشد حرام است و اگر در  
 میان آب یا صیاد کردن ماسی و حلیات آن مذهب اهل سنت است که  
 نه شکار و نه کشتن و نه تمام آنچه در آب است در آب باشد و اگر در  
 بیرون آید عیش و شیان مانده عیش مرغ سریده و یا نه حلال است  
 به صورتی که شکل که باشد و اگر در شکل آدمی و خوک و گاو باشد و خواه  
 بشکل گاو و واسطه غیر آن و بپزد یا نه شافعی آن را حرام است و شیخ  
 حرام است اما فتوی آنست که آن نیز حلال است و نه بدیهه و نه  
 و غوک حرام است و غوک شیش شافعی نیز حرام است بدیهه و نه حنفی و نه  
 در آب پخته ماهی و مرغی حلال است و باقی تمام حرام است و هر چه شکل  
 جانور اند که در خشکی میباشد و حرام است مثل خوک بکی و سگ بکی و  
 آدم بکی و غیر ذلک بغير از ماهی و غنک و عیش حنفی آن حلال است  
 و نه بدیهه و نه حنفی و نه حنفی و نه حنفی و نه حنفی و نه حنفی  
 نیست و همچنین اسلام ماهی که نیز شرط نیست و نه بدیهه و نه حنفی  
 همراهی که میزدنی افتی و بر روی آب افتاده حرام است و اگر  
 بیرون آب بمیرد حلال است و اگر یاره از ماهی در آب باشد  
 یاره بیرون آب و مرده باشد درین شکل تفصیلی است یا شکل

ما یستوفی

حیضه آنست که اگر سرد و آب باشد حرام است و اگر سرد و روغن آب  
باشد و گرم و در آب حلال است و یک روایت دیگر آنست که اگر نیمه از  
مایه یکی از نیمه بزرگتر باشد حرام است و اگر نیمه بیشتر بزرگتر باشد  
حلال است و در مذہب ابو حنیفہ حلال است و مایه که باقی میسر  
رنگ آنکه بر شادی او را بکشند تا آنکه او را شخصی از آب بیرون آید  
و بجز این نیست و در روی پوشی و بوسه و بوسه و در دام میزد  
در غلاب میرد یا آنجا که بچند و در میان کج میزد یا او را در  
طرفی تنگ مثل سبوحی یا کوزه و یا دلی یا جلد کند و از تنگی در تنگ  
و از آن پس از گرمی و سردی آب میرد و درین دو روایت است اما  
فتویٰ بر آنست که مال سیر در مذہب ابو حنیفہ آنست که اگر کسی  
در آب یا بر شیم یا بر میان سیر و حکم شده خیر و تصدق  
نموده بعد از آن سر بر شیم و بر سمان ایستادگی از خیزد و داده  
و گفت که این مایه را برای من نگاهدار پس در آن حالت مایه را  
و این مایه را فرو برد و این مایه دوم از آن انگشت که مایه را  
و بجز این نیست و ایضا این را باید شکاف و انماهی را بیرون آورده  
یا آنکه که خیزد و بود و در آن مایه حکم شده که آن شخص خیزد بود  
مایه دیگر را فرو برد و در آن حالت که در دست فرو شده است و  
مایه از آن انگشت است که مایه را خیزد و در مذہب ابو حنیفہ  
حلال است هر مایه را در شکم جانوری یا مایه بیابند اگر مرده باشد  
شد و در مذہب اشعری مایه را در سداست بهر طریق که باشد و مایه را  
سیر بریدن ندارد بلکه مکروه است و یک روایت از شافعی آنست  
که اگر مایه بسیار بزرگ باشد و بسیار وقت نهد و میانه آن  
او را فوج کنند و یک روایت دیگر آنست که اگر چند مایه بزرگ باشد  
و در جزون آب بمیدانند و یک از آنها ببرد و فوج نکنند و در مذہب



شاهی حلال خوردن ماهی کوچک زنده و در روغن بیان کردن  
هم ماهی زنده را حلال است اما اینکار کردن در صدد شتر اول کرده  
و این در بیان انحصار و شکاری بحدود ملک میاید و میگرد و در  
روغن است و در بیان مذهب امامیه بدانکه صید و شکاری  
ملک شخصی میکرد که از ابد است و دام و ملک و شست و باقی آنکه  
شکار بیان و صیادان بر آن جاری شده که بان مذهب است  
و اگر شخصی صید را به تیر یا نیزه یا شمشیر بحدود سازد و بگوید که بر جای  
بماند و نترسد رفت آن صید ملک شخصی نمیکرد و اگر به صورتی که  
باشد یا گرفته باشد و از او بگیرد و اگر او را کسی دیگر بگیرد  
و همچنین اگر کسی علم شخصی صیدی را چنان بحدود سازد که بر جای  
بماند آن صید ملک صاحب ملک میشود و اگر کسی دیگر او را بگیرد  
هر چند صاحب ملک صید را نگرفته باشد یا گرفته و از او گرفته باشد  
در مذهب امامیه آنست که اگر صید و شکاری در زمین شخصی رود و در آن  
زمین کل وانی داشته باشد چنانکه شکار در آن باشد و از آن زمین  
بیرون تواند رفت ملک صاحب زمین میشود و همچنین اگر کسی  
کشتی کسی جدا ملک صاحب کشتی نمیشود و اگر مرغی در خانه کسی بنشیند  
نهد یا صیدی بجای شخصی رود ملک صاحب خانه نمیشود ولی آنکه او را بگیرد  
لیکن آن صید و شکاری در تصور تمام صاحب کشتی و خانه او نیست  
و اگر بگوید خانه یا کشتی او را آید و آن صید را بگیرد صید ملک اوست  
اما فعلی را می کرده و اینهمه بر تقدیر است که صاحب زمین و خانه  
وقت صید گرفتن باین انواع کرده باشد که اگر صاحب زمین مرغی  
به نیت و قصد آنکه شکاری و صید بگیرد و کل و لای ساخته باشد یا خانه  
برای آن بنا کرده باشد که صید را در جیب کند یا مرغی در آن بنشیند  
نهد یا کشتی به قصد و نیت آن ترتیب داده باشد که ماهی که در آن صید

که در دین دو قول است یکی آنکه آن شکاری ملک او نمیکرد و زیرا که  
 عادت برین جاری نیست که باینها شکار کنند و قوی دیگر داشت که  
 ملک شخصی نمیکرد و وجه ترتیب و ساختن او باین عادت عادت دارد  
 و شیخ نه باین قول را قوی گفته اند بحدیث امیر است که اگر شخصی  
 غیر صیدی زرد یا بعد از چنان ساخت که بر جای خود باز ماند  
 میخواندند و پس آن صید بخاک می ریختند صاحب خانه از آن گرفت  
 صید ملک صاحب خانه است پس آنکه او را گرفته اند باین حدیث  
 بخانه او رفته اند و در حدیث امیر است که اگر شخصی غیر بر مرغی  
 یا صوآلی زرد و او را خر و خر ساخت یا بر جای خود نماند و میرود  
 آنکه از صیاد بر صید و بشتاب تمام زرد نیال او زرد و بدست  
 بر آید آن صید ملک او نمیشود و اگر کسی دیگر گیرد و بر ملکیت  
 شخصی باشد مثل آنکه در گردن او قلابه باشد یا در گوش او حلقه  
 باشد یا بر پای او زنجیری بسته آن شکاری ملک آن شخص نمیشود و اگر  
 گرفته و اگر چه آن صوآل یا مرغ از حیوانات و طایفه شکار است  
 نه حاکمی است در نه بدست امیر است که اگر کبوتری از برج خانه  
 کسی بر ج خانه دیگری رود ملک او نمیشود و بدست امیر است  
 آنست که اگر کسی شکار بر گرفت و در دست او خلاص شد از  
 ملکیت بیرون نمیرود و اگر کسی او را ملک او نمیشود و اگر صیاد  
 نیست بر گردن صید کرد و او را بر پا کرد و قطع خط از ملک او کرد  
 و اگر او را دیگری بگیرد ملک او نمیشود و باین مسئله دو قول است  
 بعضی بر این گفته اند که شکار صحیح است بر آن کسی که او را گرفته  
 و از ملکیت شخصی که او را بر پا کرد بیرون نمیرود و بعضی دیگر  
 بر اینند که از ملکیت بیرون نمیرود و اگر کسی دیگر او را بگیرد  
 ملک او نمیشود و این قول امیر است که بدست

امامیه اگر شخصی صید را از خیم زد و جانجو بر جای ماند و بمردن بگریه  
 بعد از آن دیگری او را کشت صید تعلق بجنس اول دارد و بر دوم  
 هیچ چیز لازم نمیشود مگر که گوشت آن صید یا چیزی از او فاسد گردد  
 که در این صورت از مشی لازم میشود و اگر شخصی صید را از خیم زد و  
 او را چنان نکرد که بر جای ماند و بمردن رسید بعد از آن  
 صید را شخصی دیگر از خیم زد و گوشت صید تعلق بشخص دوم دارد و  
 شخص اول را درین صفت نیست پس در مذهب امامیه اگر شخصی صید را  
 بدین روش و شیوه جز آنکه در چنان بجاخت که بر جای ماند بعد از آن صید را  
 دیگری زد و گوشت درین مثل تفصیلی است اگر از خیم شخص دوم صید را  
 کشته بر جای نچ کردن رسیده صید حلال است تعلق بشخص دوم  
 و بر شخص دوم از مشی لازم نمیشود و اگر از خیم شخص دوم بر غیر محل  
 رسیده حرام است صید بر ذمه شخص دوم قیمت صید لازم نمیشود  
 و اگر بر ذمه صید را قیمت نیست از مشی لازم نمیشود و اگر شخصی را  
 از جویان بجاخت که بر جای ماند بعد از آن دیگری نیز او را از خیم زد  
 اما نکست درین مثل تفصیلی است اگر صید را زنده بیاقتند و هیچ گوشت  
 حلالست تعلق بشخص اول دارد اگر صید را زنده بیاقتند و هیچ گوشت  
 مرد حرام است از جهت آنکه صید تلف شده از دو فعل که یکی تلف است  
 و یکی حرام است بعد از آنکه صید تلف شده است که اگر دو کس با اتفاق صید را  
 بزنند و او را بگیرند حلالست و ملک هر دو میشود خواه از خیم هر دو  
 مساوی باشد خواه نباشد درین مثل شافعی نیز موافق امامیه است  
 بلکه بدینکه اگر صید و شکاری از حیواناتی باشد که ممنوع است بامرین  
 بعضی ببال شایکند و در اوج و شتر مرغ که هم می پرند و می دوند  
 اگر شخصی بای او را بشکند و دیدی ببال او را بشکند درین مثل و درین  
 بعضی از علمای امامیه گفته اند که صید از آن هر دو شخص است میانه

این نشان برابر

ایشان را برابر قسم کند و بعضی گفته اند صید تمام قلعی شخص دوم در  
 صید دیگر در مذهب امامیه اوست که اگر کوثران نهاده دو کس را در صید و شکار  
 شوند مرتبه آنکه بر میان آن کوثران مشکل باشد از نیست که هیچ  
 از ایشان از آن کوثران صیدی فرو نهند و اگر یکی از ایشان  
 کوثران خود را با آن دیگری فرو نهد جایز است اگر صاحب شکار  
 بر دو اتفاق کند بفرز حق جمع کوثران هم فرزند باشد جایز است  
 فرزندان شکار آنکه هر یک شکار خود را بفرزند خود یا اتفاق کند بفرزند  
 معین یا ممکن باشد شکار میباید ایشان را اگر چنین کند فرزند جایز است  
 و درین مثل قول شافعی نیز موافق امامیه است و در بیان  
 صید بچ نوع ملک میشود و مذهب اهل سنت است که اگر زاده  
 صید صاحب ملک میباشد بکفر فتنی اند نمودن و گرفتن بر دو  
 نوع است اول گرفتن حقیقی و آن ظاهر است دوم گرفتن حکمی و آن فتنی  
 میشود و با شکار آنکه شخصی که از برای صید کردن وضع کرده  
 زاده بان الت قصد کرده باشند صید کردن و خواه قصد کرده  
 باشند مثلا شخصی در صحادتی نهاد و شکاری در وی افتاد و حکم  
 شکار آن شکار ملک صاحب نام است هر چند آن دام را از برای  
 شکار کردن نهاده باشد اما اگر در وقت دام نهادن قصد غیر  
 شکار کرده باشد شکار فتنی شدن و صیدی در آن محکم شود ملک  
 صاحب دام میگیرد و همچنین گرفتن حکمی میشود با شکار آنکه  
 وضع از برای شکار کرده باشند هرگاه که بان الت وضع شکار  
 کردن کنند مثلا شخصی خیمه زد و در آن خیمه آهویی محکم شد آن آهو  
 ملک آن شخص میشود و اگر در وقت خیمه زدن قصد شکار کرده باشد  
 و اگر قصد شکار کرده باشند ملک در می شود و هر کس بگیرد آن آهو را  
 ملک همان شخص میشود که گرفته و همچنین اگر شخصی چاهی بنیاید و قصد

کردن بکنده هر صید و شکاری که در آن افتد ملکه صاحب ماه باشد  
 در وقت کندن چاه قصد و شکار کردن نکرد باشد هر کس که  
 بگیرد ملک و بیش دیگر آن شخص خود زود و چاه کند و نزدیک باشد  
 چنانچه اگر دست دراز کند میتواند بگیرد و آن شکار بر آن محل  
 کسی دیگر نمیتواند گرفت و اگر کسی دیگری ببرد صاحب نده و چاه را ببرد  
 که از بگیرد و هر چند در وقت زدن خیمه و کندن چاه قصد و نیت  
 نکرده باشد همچنین اگر شخصی دایم باشد و شکاری در وی حکم شود  
 اضطراب کرد و دایم را باره ساخت خلاص شد اگر صاحب نام زد  
 است چنانکه شکار بر میتواند گرفت تعلق با و دارد و اگر شکار تمام  
 و در است هر کس که بگیرد از دست اما اگر شخصی شست و رنگ داشت  
 و ماهی حکم شد و اضطراب کرده خلاص شد هر کس که از وی خود  
 هر چالی که باشد و اگر شکاری در خانه شخصی تنه یا آید زانند یا  
 پای او در آنجا شکست اگر صاحب خانه چنانچه بگوید است که دست  
 دراز کند میتواند گرفت آن مضه و بجه و شکاری با فکست تعلق  
 دارد و کسی دیگر نمیتواند گرفت و اگر صاحب خانه دور باشد  
 بگیرد از وی باشد شکار ببرد چنانچه است که اگر شخصی جای آماد  
 ساخت و در زمین خود جهت ماهی گرفتن در سراز آید و یا آنجا آب  
 در آید یا ماهی بسیار بعد از آن آب تمام رفت ماهی نماند و اگر  
 تمام رفت اما کم شد بترسد اگر گرفته ماهی احتیاج بدایم و میل ندارد  
 آنماهی ملک صاحب زمین است و کسی دیگر از آن نمیتواند گرفت  
 اگر کسی ماهی از آن بگیرد ضایع است و اگر در آن موضع آب بسیار  
 بر تپه که ممکن نیست گرفتن آنماهی که در آن موضع است بیز دایم حیل  
 هر کس خواهد بگیرد که از دست صاحب زمین را در آن و ضلعت  
 در مذمت چنانچه است که اگر شخصی ملک معظم خود را بقصد صید

و سببی در دوا بهر و آن شکاری رفت و در زمین یا برای کسی در راه  
 این شکاری از خود او نه ملک باشد و همچنین اگر شخصی فریاد کند و شکاری را  
 از سر رنج و جای بیرون کند و بداند که آن شکاری بر او ملک است  
 و زمین شخصی در آن شکار ملک شخصی اول است که فریاد کرده و او را الله  
 می بخشد بر وی آورده و در مذنب او جیفه که عیاد و در باغ و  
 خانه شخصی مرغی گرفت اگر صاحب خانه هیچ تعلقی به صاحب  
 دارد و اگر صاحب خانه مصایقه کرده و اختلاف واقع شد یا در  
 اگر صاحب مرغ دود بود اگر فتنه باشد تعلقی به عیاد دارد و اگر از رحمت  
 و در عواید که شیه تعلقی به صاحب خانه دارد و در مذنب او جیفه که عیاد  
 که اگر دوسر صید بر تیر زده اند اگر تیر یکی از ایشان بیشتر از تیر دیگر  
 بر صید نور و صید را جان ساخت که امتناع نمیتواند کرد و بعد از آن  
 تیر آن که رسید صید تعلقی با انگس دارد که اول تیر زده و اگر تیر دوم  
 با هم رسید صید آن بهر دو دارد و در مذنب او جیفه که عیاد  
 میگرد و باید که او را به دست بگیرد و ضبط کند و حاجت نیست بقصد صید  
 کردن گرفته باشد که اگر صید بر اجبه بود آن گرفته باشد ملک او عیاد  
 یا آنکه او را بر اجاحت آنچنان راحت که ببرد آن را بماند یا آنکه او را  
 چنان کند که بر جای بماند یا آنکه مال مرغ بر نذر بکشد یا بای مرغ  
 کنی بر دو صید و مثل شتر مرغ بشکند یا آنکه در دام افتد که از جهت  
 شکار کردن نهاده باشد یا آنکه او را ملجا کرد اند و در جای تنگ  
 که با در نماند بر خراسی و رستن از آنجا بهر مذنب شتر مرغ  
 که اگر کسی دامی نهاده باشد و شخصی دیگر صید بر او اند و نوعی کند که در دام  
 دام افتد صید تعلقی با انگس دارد که دام نهاده و اگر صیدی دام  
 یا به سبب از دوا و غاص شود و ملک صاحب است چنانکه هر کسی ببرد  
 باید داد و فتوی بر اینست و بعضی از علمای مشافیه گفته اند که اگر شکاری

دام و باره سازد و هر کس بخاک بر آید و ملک او میشود و اگر کسی دوم را  
 باره سازد و شکاری از صاحب دام است و اگر شکاری دام را از دست  
 تمام دام صید کرد و حیوانی را دام میدوید هر کس و اگر کسی ملک کسی  
 که گرفته باشد که گرفته شده باشد یا کسی که صید کرده باشد  
 ملک و سند همیشه و اگر آن صید را بپوشد و کسی دیگر را گرفته باشد  
 بصاحبش داد خواه آن صید در شهر گشته باشد و خواه طوطی شده باشد  
 بوجوشش یا در شهر در میان مسایل هیچ و اگر کردن حیوانات و طيور  
 و اینها بمناسبت است بر دو فصل و چند مسئله و ضابطه می باشد و اینها  
 امامیه بر آنکه بر مذہب امامیه و فوج کردن یا زده شد و آنست که  
 آنست که حیوان و طيور را که فوج میکنند می باید از جنس حیوانات طيور  
 باشد که گوشت و پوست آنها بوج کردن پاک شود و خواه که گوشت  
 آنها خورد و خواه نخورند و فایده فوج نمودن حیواناتی که گوشت آنها  
 می خورد مثل کوسف و کاک و گوسفند و بکری و حملال و زین گوشت است و طما  
 پوست و در حیواناتی که گوشت آنها می خورد مثل شیر و بکری که گوشت  
 باقی می ماند و پوست و بکری گوشت پوست آنها است و بعضی از علما  
 گفته اند که پوست سباع بوج فوج کردن پاک نیست و در استعمال آن  
 احتیاجی را باعث کردن ندارد و بعضی گفته اند پوست سباع بوج  
 محتاج است به لغت کردن و علای امامیه اختلاف کرده اند و آنکه  
 گوشت و پوست و بکری و حملال و زین و شیر و بکری و بکری گوشت  
 پاک نیست و باید سید مرتضی علیه السلام فرموده اند که پاک میشود  
 و این قول شیخ جمال الدین و اکثر فقهاء قوی گفته اند و بعضی  
 که پاک نیست و همچنین در طهارت و بکری گوشت و پوست حشرات مثل  
 موش و سوسمار و در طهارت گفته اند که اینها بوج کردن پاک  
 میشود و قوی آنست که پاک نیست و در اجماع و اتفاق کرده اند علما

اینست

امت شیعه و سنی بر آنکه گوشت و پوست آدمی خواه مسلمان باشد خواه  
 کافر هیچ کردن پاک نیست و همچنین اتفاق کرده اند بر آنکه گوشت  
 و پوست نجس العین نیز بشوئیم و نجس کردن پاک نیست و شسته  
 آنست که گوشتی نجس و نجس کرده حیای که مسلمان باشد یا در حکم مسلمان  
 گشته احوال آن شود و تفصیل آن در باب صیاد و ذبح گذشته  
 است و باید که حیای که در حالت قدرت و اختیار حیوان  
 باطن و پادشاه کندی که در حالت اضطرار و توسل آنکه حیوان  
 مردار شود و غیر آن بالقی دیگر ذبح کند حلال است و تفصیل  
 آنکه ذبح پیش از شسته است و اگر در آنست بریدن چهار عضو  
 است از حیوانات و طوری که او را ذبح کنند و یکی از چهار عضو  
 منقوض است یعنی نامی که کذا که نفلس و یکی مرست نفهم  
 و کسر او آن را از طعام و شراب است و عضو دیگر دوشت  
 یعنی دو ک که از دو جانب کردن میباشد و کذا که خون است  
 و از انبار سی سر می کشند و می باید که این چهار عضو همه بریده شود  
 و بعضی بریده نشود و حلال میشود آن شسته و این قول مشهور است  
 و بعضی علماء گفته اند که هرگاه حلقوم بریده شود و خون روان  
 رسد و کافیت اما در مذاب امامیه فتوی درین نیست  
 آنست که شتر را بکشد و باقی حیوانات او کج و منحرف است  
 از آنکه حرب یعنی نیزه و کوبک یا سخی آن سر نیزه یا چوبه بشا اینها  
 مثل خنجر بر لبه الفخ لام و باین گوی که زیر کردن شتر و بالایی  
 آدمی باشد بزند و او را بکشد و ذبح چهار لحمت از بر عین چهار  
 عضو که در حلق تحت العین می باشد چنانکه گذشت پس اگر در حالت  
 اختیار حیوانی را که بخور باید کرد ذبح کند یا از آن ذبح باید کرد و اگر  
 گوشت او حرام است اگر بان ذبح کردن و شکر کردن بریده و بعضی



که اگر هنوز زنده باشد آنرا که ذبح باید کرد ذبح کنند آنرا که بخوابد  
 نخواهند که حلال است و درین قول اشکالی نیست بجهت استقرار حیوان  
 در وقت استقبال قبل از ذبح است و این حیوان را می کشند و ذبح  
 یعنی آنکه کشند است و شرط استقبال قبل از ذبح آنست که حیوانی که  
 باشد که موضوع ذبح مستقبل قبل باشد و بعضی گفته اند حیوانی که قتل او بعد  
 از ذبح بجانب قبل باشد از آن جمله است که ذبح او و بعضی گفته اند حیوانی  
 که جمیع بدن مستقبل قبل باشد و صحیح قول اول است و اگر بعد استقبال  
 قبله را که کشته گوشت آن کشته حرام است اگر از روی سهوی یا  
 اضطرار یا آنکه جهت قبله را نیت داشته باشد ترک کند گوشت آن کشته  
 حرام است و اگر از روی سهوی یا اضطرار دریا آنکه جهت قبله را نیت  
 باشد ترک کند حلال است گوشت آن کشته حرام است و بعضی گفته اند  
 در وقت ذبح و نحو و تفصیل آن در باب سجد کشته است و در وقت ذبح  
 ذبح است یعنی سالی که در آن و مراد ازین آنست که این چهار عضو را  
 به فاصله از بی یکدیگر ببرند و شش شنبه فرموده که اگر بعضی از اعضا  
 مخصوصه بیکدیگر نپیوندند و بعضی را بکند و بعد از آن بر زمین  
 دو وجه است اگر در حیوان حیات مستقره باشد و اندک زمانی  
 از بریدن عضو اول گذشته باشد و حالست گوشت او و اگر در  
 حیوان حیات متفرقه نباشد و زمانی مانند از بریدن اول گذشته  
 باشد اقرب آنست که گوشت او حرام است و اگر آنست که  
 موت حیوان بسبب ذبح کردن باشد بسببی دیگر پس اگر کسی در کشتن  
 حیوانی طرعی کرد و دیگری در آن حال که حیوان از اسر می بریدیم  
 آن حیوان را دریده زنده برون آورد آن کشته مرد را راست  
 و گوشت او حرام است و اگر آنست که حیوان بعد از کشتن  
 حرکت کند یا آنکه خون معتدل برون آید از محل مجروح و نحو خون

مستأصل

مثل اقل و اگر حیوانی که کشته نمیشود از خود بخورند یا خون معتدل آن  
 بیاید حرام است گوشت او و بعضی گفته اند از عصاره آن گوشت و پیرون  
 آمدن خون معتدل هر بابمه شرط است و بعضی گفته اند که گوشت تنها  
 کافیت و شیخ جمال الدین فرموده و اندک یکی از این دو پس است  
 و در مذاهب امامیه است که اگر شخصی حیوان را سیر کند و او را  
 که شای حیات او بعد از ذبح حلال است گوشت آن شسته و اگر  
 دانست موت آن کشته قبل از ذبح حرام است گوشت آن و اگر  
 مشتبه است بر و حال آن کشته مثل حیوانی که مشرف است بموت  
 یا حیوانی که از بندگی افتاده یا حیوانی که زخم سنگ و حبه بافته  
 یا حیوانی که از حیوان دیگر شاخ زده و مجروح ساخته یا  
 حیوانی یا حیوانی که یارک از دوی خورده در حلیت کوشتن  
 کشته می آید و امر معتبر است اول آنکه خونی که از وی بیرون آید  
 بطریقی معتدل بیرون آید یعنی در بیرون آمدن فی الجمله قوتی  
 در شفته باشد نه که همچون خون مرده بیرون آید دوم آنکه بعد از  
 کشتن حرکتی کند که در بدن بر جای میماند و در شفته باشد هر کدام  
 از این دو امر که حاصل شود حلال است اگر هیچ یک از اینها نباشد  
 حرام است و میباید در ذبح کردنش که اگر کار را از دست  
 کسی میفتد و اعضای مخصوصه بنده حیوانی بریده باشد حرام است  
 گوشت آن حیوان را و در مذاهب امامیه است که اگر حیوانی را  
 بطریقی که مذکور شد ذبح کرده و هنوز روح از بدن او خارج  
 نگردد آن حیوانی در آب افتاد و مرد حلال است گوشت او  
 مثل پیش امامیه جایز نیست که دم کار در او در زیر حلقوم زند  
 و سیر بلا حلقوم را سیرند و بعضی گفته این عمل مکروه است و بعضی  
 بد مذاهب امامیه است که گوشتی را که میکشند و در دست میگیرند

اور ایمنه ند و یکبار را بکند و بعد از آن ذبح کند و بعد از ذبح  
 سوی او و یا چشم او را بگیرد و بکشد و یا آن گشته سرد شود  
 کا و را چهار دست بآید بندد و دم را بکشد و شتر را هر دو دست  
 بر بغل بندد و دم دو پا بکشد و سینه است که مرغ را بعد از آنکه  
 سر بریدند را بکشد سینه پیش اما میهنست شبالی که دن در ذبح در نیز  
 کردن کار دشت در مذبح اما میهن مکروه است در ذبح کردن  
 مکروه در حالت ضرورت و در ذبح پیش از نماز هم ذبح کردن مکروه است  
 و مکروه است که حیوانی را میکشند و دیگری میدهد باشد مکروه  
 که حرام مقرر که در میان استخوان کردن حیوان حیات باشد محل ذبح  
 بریده شود و بعضی گفته اند حرام است و همچنین مکروه است که  
 گوشت را پیش از آنکه سرد شود پوست کنند و بعضی گفته اند حرام است  
 پیش از آنکه پوست کنند که هر حیوانی که متعذر باشد ذبح و غیره واجب  
 آنکه عاصی متعذر باشد یا در جائی باشد که متعذر باشد ذبح کردن  
 خوف مردن باشد جایز است که او را بشمارد بر تیر و نیزه جراحت  
 کنند و بکشند و اگر جراحت بر محل ذبح بخورد رسد گوشت حلال است  
 باشد بعد از آنکه میهن است که اگر کردن حیوانی را بر تیر و نیزه  
 ماند اعضای مخصوصه ذبح اگر در حیوان حیات مستقره است و اگر  
 ذبح کنند که گوشت او پاک است و حلال و اگر حیات مستقره ندارد  
 گوشت حرام است سینه پیش اما میهن است که آنچه از گوشت است  
 حیوانی که حلال با کشت در بارز مسلمانان خوردند حلال است  
 و حاجت نقص ندارد سینه پیش اما میهن است که اگر حیوانی در  
 محل ذبح کردن را باشد پیش از آنکه ذبح کردن او تمام نشده  
 باشد و متعذر باشد گرفتن او جایز است که او را بر تیر و نیزه  
 برند و بکشند و حلال است گوشت او که در احکام مجید که در شکم

حیوان میباشند بلکه میباشند اما میباشند که بجه و شکم مادر است  
 از دو حال بیرون نیست یکی آنکه خلقت او تمام شده و آنکه بقای  
 خلقت آنست که موی و پشم برآورده باشد و دیگر آنکه خلقت او  
 هنوز تمام نشده حرام است و آنکه خلقت او تمام شده نیز از دو  
 حال بیرون نیست یکی آنکه روح در بدن او درآمده و دیگری آنکه  
 هنوز روح در بدن او در نیامده آنکه آنکه تمام خلقت شده و هنوز  
 روح در بدن او در نیامده و کشتن او همان کشتن مادرش است هرگاه  
 که مادر او را کشتند او هم حلال میشود و اگر روح در بدن او در آمده  
 و اجابت کرده و او را قبیح کنند اگر زنده از شکم مادرش و اگر زنده از  
 شکم بیرون نیاید حلال است و قبیح او همان قبیح مادرش است  
 و بعضی گفته اند که هر گاه که از شکم مادرش بیرون آید آنقدر زمان  
 ماند که او را قبیح توان کرد و میرد حلال است و اگر آنقدر زمان  
 که او را قبیح توان کرد زنده ماند و او را قبیح نکردند و میرد حرام  
 است خواه او را قبیح نکردند و خواه او را قبیح نکردند و خواه او را قبیح نکردند  
 بخوبی یا بسبی دیگر که در دو در میان طریق قبیح کردن و آن  
 بدیه اهل سنت است بلکه در بدیه اهل حنفیه شستن بر دو نوع  
 است اختیاری و اضطراری و اختیاری آنست که عیادت در شستن  
 اختیاری و اضطراری آنست که هر حیوانی که در شکم مادر است  
 قدرت و اختیار قبیح میکند میباید که سه برندی آنکه خلقت  
 که گذرگاه نفس است و مری که گذرگاه طعام و شراب است  
 و و شهرک که گذرگاه خونت بریده شود و اگر از این چهار  
 عضو بریده شود و یکی باقی ماند بسته است بقول ابوحنیفه  
 هر که ام عضو که ماند و ابو یوسف گفته که گذرگاه نفس و گذرگاه  
 طعام و شراب یک رک از گذرگاه خون میباشد که بریده

شد و محمد گفته میباید که بیشتر از کذرگاه نفس و کذرگاه طعام و غیره  
 و کذرگاه خون بریده و ملو و شافی برآید که بریدن کذرگاه  
 نفس و کذرگاه خون بریده شود و شافی برآید که بریدن کذرگاه  
 نفس و کذرگاه طعام و شراب کافیت و بریدن دوشه کابل  
 شافی شرط نیست اما مستحب است و اگر یکی از حلقوم و مری یا  
 بعضی از اینها بریده شود حرام است بحدیث شافی بریده  
 بریدن پاره از اینها در حیوان مجرب و بعد از آن تمام  
 را ببرند پیش مالک بریدن هر چهار عضو شرط است و احمد بن  
 درین مسأله دور است یکی موانع شعیبه و مالک یکی موانع  
 و این قول آخر محتمل حریت از علای جانگداز  
 اگر در حالت ضرورت باشد یعنی در حالتی که قدرت و اختیار  
 بر سر بریدن حیوان و طبع و جانچه کشته رواست در نجس  
 ابو حنیفه که حیوان و طبع را در محل ضرورت زخم زدن بر هر  
 که باشد از بدن او و بکشد خواه آن طبع و حیوان مسدی  
 شکاری یا خانگی باشد که دوستی کرده باشد یا نه  
 و کشتن او عاقبت بعید کردن داشته باشد پس اگر مرغ غنای  
 کسی حقی کرد در رواست که او را بکشد بهر نوع که باشد و کشت  
 او حلال است همچنین اگر شتر یا گاو شخصی شتر کرد در حیوان  
 خداوند باری امداد و معاونت جماعتی از کوفتن و کشتن او حرام  
 باشد بهر نوع که او را بکشند بهر نوع و نیزه و غیره خواه حقیق  
 او بریده کرده خواه نکند و حلال است هر چند این را کشته و بکشد  
 اما اگر کوفتن شخصی در شهر و حشر کرد و کشتن او با سیرت و روا  
 نباشد و واجب باشد که او را بطریق که در وقت قدرت و اختیار  
 میکنند بکشند اگر کوفتن در صحرای حشر کرد و او بطریق که بکشند

جایز است چه او حکم میدهد و شکاری در دو کاه و دشت اگر قصد  
کشتن تخم کند این را از هر طریق که بکشد جایز است و همچنین اگر  
کامری و پستی در چاهی افتد و قدرت ندارد بر سر و پا آوردن  
تا بچ کردن او چنانکه کشت جایز است که او را بکشند هر  
طریقی که تواند و گوشت او حلال است و پیش حنفی آنست  
که اگر عقده و کره نای کلوی کج کردن بطرف سینه ماند  
بالا ترا روی بریده شود حرام است گوشت آن کشته لیکن  
بسیاری از علمای حنفی فتوی داده اند که حلال است هر چه عقده  
بطرف سینه ماند یا بطرف سر ماند پیش حنفی نیست آنست  
که سفید و کاه را بچ کنند و دشت را بخورند بچ کنند از آنکه  
بخور باید کرد و بخور کند از آن بچ باید کرد جایز است لیکن ترک  
حسن کرده باشند و مکره باشد و پیش حنفی مکروه است  
زنج کردن و بریدن بر تبه که نخاع رسد یعنی بازخوان کردن  
و صاحب خزانه کلام را چنین تفسیر کرده و بعضی گفته اند که نخاع  
مجا رشت از رکی است که حیاط بخوان کردن می باشد و تا  
دم کشیده است و این اصح اقولست این در صورتیست که  
حیوان از اجانب حلقوم بکشد که اگر از پس کردن سر برزد  
درین مسئله پیش خفته تفصیل است اگر از پس کردن او را چنان  
که پیشتر از حلقوم و موی و هر دو شترک برید و شود و یا تا  
حلقوم و مری و دو شترک بریده شود یا سه عضو از چهار برتر  
شود پیش از آنکه این چهار عضو یا سه یا پیشتر از این چهار عضو برید  
شود ببرد گوشت او حرام است و پیش حنفی آنست که اگر کسی  
چهار پائی را بچ کرد و آن چهار پا حرکت کرد بعد از بچ و بر  
آمد از خون مسفوح حلال است گوشت او و اگر مسفوح بیرون نیاید

و حرکت کند با حرکت کند و خون مسفوح بیرون نماید حلال است  
 آنکه علامت حیات یکی از این دو امر است و اگر حرکت نکند و خون  
 مسفوح بیرون نیاید حرام است و اینهم بر تقدیر نیست که عالم نبات  
 بحیات حیوان پیش از ذبح که اگر عالم باشد بحیات او پیش از ذبح که او  
 ذبح کند حلال است اگر چه حرکت نکند و خون مسفوح بیرون نیاید  
 پیش از ذبح است که اگر کسی که سفیدی در لبش داشت و هیچ چیز او  
 بعد از ذبح حرکت نکرد و مردمان او اگر دهن برهم نهادند حلال است  
 و اگر کشود حرام است و همچنین اگر چشم را بیدار بود و حلال است  
 و اگر چشم را کشود حرام است و اگر با را بجوید کشیده و حلال است  
 و اگر موی او بر خاست و راست شد حلال است و اگر موی او صید  
 حرام است و این نیز بر تقدیر نیست که عالم زندگی او پیش از کشتن باشد  
 که اگر عالم بحیات او است پیش از کشتن حلال است بهر حال  
 پیش از کشتن است که اگر چهار پای دشواری زاید شخصی دست انداز  
 کند و بجه که در شکم او است بکشد حلال باشد بهر طریق که او راشته  
 باشد چون قادر بر ذبح نباشد و پیش از کشتن حلال است و حلال است  
 ذبح حیوانات سنت اول آنکه کار را زودتر باشد و دوم آنکه  
 کار را بزود و قوت بر گردن حیوان براند و بهر علت ذبح کند  
 سوم آنکه آنکس که ذبح میکند رو بقبله کند چهارم توجیه ذبح  
 بقبله و در میان کیفیت توجیه ذبح بقبله سه وجه گفته اند یکی آنکه  
 مواضع مخصوصه ذبح را بطرف قبله کند و روی حیوان را و  
 این وجه را طاهر گفته اند و دیگر آنکه جمیع بدن حیوان را بطرف  
 قبله کنند نه روی حیوان را و این وجه را طاهر گفته اند و دیگر آنکه  
 جمیع بدن حیوان را بطرف قبله کنند و قول سیم آنکه دست بای او را  
 بچایب قبله کنند و چهارم آنکه تمییز است و تفصیل آن گذشت ششم

که در این مبحث

که این شتر است و بچ کردن باغی جوان است و مرغی در حالین  
بسی کج و فوج برید و حلقوم و مری است و اگر از کشته شتر را  
و خرند گوشت و طایر اسلان است و مکر و دیر است که کور  
و اگر جگر است و طغیان دیگر شایع است که مکر و دیر است  
و اگر کله برین رفته که اگر شتر را بچ کنند و گوشت را بچ کنند  
حلال است و در کاه و حلیت نیز و بچ هر دو حاصل میشود و حقیقت  
آنست که کاه و گوشت را بر پهلوی چید بخور ایا نه و پای راست  
او را را کند و دودست و پای چپ او را را بچند و شتر  
بچ کنند ایتا ده بر سه پا و دوز الخوی اوست با شش یا او را  
پدر و زانو بخور ایا نه شتر است که حلی که چهار پا را بچند و شتر  
از آنکه روح از بدن مفارقت نکند او را پوست نکند  
و کوه آن او را بشک و صد و هج عضو دیگر از اعضای او جدا  
نکنند و او را حرکت ندهند و از جای بجای نکند و بریده پا  
نکنند و بر تبه که بنیازند و معنی بخور همیشه گوشت است  
شایع آنست که اگر گوشت حیوانی از بدن جدا شود بطریقی  
بر بدن نماند و بجای گوشت و مری ملاحظه کند اگر حرکت حیوان  
مثل حرکت مذبوح است محلی که بر بدن حلقوم و مری رسیده است  
گوشت آن حیوان مردار است و بر بدن حلقوم و مری بعد از  
پفایده و اگر حیوان حیوان مستقره است بر بدن حلقوم و مری  
را که حلال است گوشت آن حیوان اگر از بدن جدا شود و پای حلال  
بعد از آن او را بچ کنند و مالک آنند و اصل بر اینست که  
حلال نیست گوشت آن حیوان از جهت عدول از فوج کردن  
لمورنه در شریعت است شایع آنست که اگر بال از زخمه  
نامی حلقوم بریده شود و او با این ماند و گوشت آن



در پیش شلخی است که اگر دوشتر باد و کاه در جای آن نه باشد  
 و یکی از کسی بر نوزده جوان را که بالاست و بکشد حیوانی را که  
 در زیر پوست هم بمیرد بسبب کربانی و فعل که در آن حیوان باد  
 باور رسیده و حلال است حیوان بالائی که زخم نوزده مرده و روح است  
 حیوان زیرین که بسبب فعل و کربانی مرده و اگر زخم نوزده حیوان  
 که در بالاست بکشد و در حیوان زیرین برسد و هر دو جان زخم نمیرد  
 حلال است گوشت هر دو و اگر شک واقع شود که آیا حیوان درین  
 بسبب زخم مرده است یا بسبب فعل و کربانی اگر دان که زخم نوزده  
 پیش از مفارقت روح باور رسیده و حلال است گوشت او و اگر آنکه  
 که زخم نوزده پیش از مفارقت روح رسیده و یا بعد از مفارقت  
 صاحب تمذیب در فتاوی گفته که محتملست و همین علت و علت  
 بنده است ابو حنیفه گفت که اگر مرغی خالکی بین دوختی  
 محکم کرد و بر وجهی که صاحبش او را نتواند گرفت و حیوان بد  
 که باک میشود یا میگیرد و او را دایم و نیزه و هم جز از آن است  
 نمیرد نوزده بکشد که حلال است و در بیان احکام همین  
 بچکه در شکم مادر بابت و مادر او را بکشد از او و حال بیرون  
 یا خلعت و ترکیب و تمام شده باشد یا نشده اگر خلعتی ترکیب  
 او تمام نشده و او میگوید ایح و جمیع نه این حرام است و  
 آنچه خلعت از تمام شده آیا موی و چشم بر آید و یا دو چشم بر آید  
 اگر بعد از زشتن مادرش مرده یا سرش بر آید و چشم مادرش بر آید  
 آید حلال است گوشت او و بنده است مالک و محمد که از اصحاب ابو حنیفه  
 است و درج او همان درج مادرش است و هنوز از آنکه موی و چشم  
 بر نیامده و حلال است بنده است فنی و احمد و صل و ابو یوسف  
 که از اصحاب ابو حنیفه است فنی و همان درج مادرش است

در پیش رو حقیقت و در فرجه این زیاده حرام است هر چه که در  
 شکستش بر او نیاید خواه خلقت او تمام باشد یا ناقص  
 خواهد بود و بر آورده باشد خواه بر نیاورده باشد هر چه که از شک  
 مانده باشد بر او نیاید خواه آمده باشد خواه در اوج باشد خواه  
 باقیات و پیش از او محض صاحب کتاب کل درق که از صلاهای شایسته  
 گفته در هر حیوان را که چه در شکست او را و اگر شکست او  
 بعد از شکست مادر در شکست او کن شد و حرکت نکرد و حلافت  
 او و اگر بعد از زوجه مادر که در شکست او حرکت کرد و اختطاف  
 بعد از آن بد کن شد صیغه است که حرام است و اگر یکی از شکست  
 بر او نیاید و حرکت او در شکست مذکور داشت باشد و حلال  
 گوشت او بی آنکه او را زوجه کند بعد از صیغه و اگر بعد از زوجه  
 کردن مادر بر یکی از شکستش بر او نیاید و در حلافت مستقر  
 باشد قاضی حسین و تهذیب از علماء شافعیان گفته اند اگر حلا  
 ف میشود مگر بلنج کردن از جهت اندمق و در علیه است قاضی گفته  
 که صلاست بغیر از زوجه کردن بدلیل آنکه خروج بعضی از فرجه  
 از شکست عدم خروج او دارد و در عدت نیز با و نوادی اول  
 قاضی الاصل گفته است که اگر کسی سفید یا بکشد و یک است او  
 شل باشد یا نباشد بکار و آن دست شل حلال بود یا نه  
 در حد شافعی را درین دو قول است صحیح است که حلال میشود  
 و متعلق به طریقی مذکور آن بدست است  
 و اهل سنت بدانکه بلنج به جمیع مذاهب حلال است و او را زوجه  
 کردن حاجت نیست و اگر فتنه او زوجه دوست جمیع مذاهب در  
 گرفتن او شبهه فتنه شرط نیست و همچنین اسلام بری که بلنج میکند  
 به شرطی که در مایه کشتن او باشد اما پیش از مایه شرط است که

محل گرفتن میوه به باشد و شامی و حنفی و حنبلی میمانند که هر چه  
 که میرود خورده آب بی حیوانی که در ماهی گذشت و خوا و بغیر سبزی بجز  
 میر و حلال است و ما گفتیم که طح کاهی حلال شود و جایز است  
 او که سرش از تن جدا کنند و بریان کنند و پیش اما میانت که اگر طح  
 بکشد خود در حوایا در آب بمیرد حرام است و همچنین اگر طح را پیش  
 از یکدیگر بکشد بسوزند حرام است و حلال است خوردن طح یا چیزی  
 که در شکم اوست زنده خوردن او هم حلال است اما میگویند که  
 که فی برود و در بریدنی سقط است و در بافتن و ال و با حرام است  
 و معنی گفته اند که دو عبارت است از طح و جک که مستعمل است  
 در بریدن و بعضی گفته اند که و یا نیز نیست که مگر همانند  
 بیان طبیعت و حرمت حیوانات و طیور و این کتب شمل است  
 فصل و چند مسئله در بیان آنچه حلال است و حرام و  
 مکرده از حیوانات و طیور و سبزی و قسم آنچه بجزی و ببری و  
 احکام حیوانات بجزی در صیدهای که شسته و حیوانات ببری بر  
 چهار انواع اند بهایم و طیور و سبزی و حشرات نوع اول در  
 بیان احکام بهایم یعنی چهار پایان در آن بر دو قسم اند  
 و حشی از بهایم است که حلال است کوه سفید و کاه و شتر و گاو میش  
 مکرده است شتر و خر و گاو میش را شتر زیاده است ز خر  
 و گاو میش را خر زیاده است از است بعضی از علما گفته اند که  
 خر از شتر زیاده است و جلی که شتر و گاو میش مکرده است و از  
 بهایم و حشی حلال است گاو و گوی و بز گوی و گاو میش و حنفی و  
 آه و کور و گوی و گوی و بوعیت از حیوانات و حشی که دو شاخ  
 بلند بطریق دوازده دارد و اگر در کنار آتش خورد و چنگلی  
 باشد از خدای خود راه را پاک میکند و میش میرود و هر که بکشد

اندازد و آن نوعیت جریان و این ادب پس از علایم از کفایت  
 که گوید کرده است و باقی چهار بابان غیر مذکور حرام است و شست  
 ایشان نوع دوم در بیان احکام میور بعد از آنکه از مرغان  
 آنچه طوطی دارد خلاص است مثل قمری و موسی و کبک و دراج و  
 تیهو و بنگ کبوتر و مرغ و مرغ خاکی و خراش و جکوتر و کلنگ  
 و ناز سیاه که با و نقار و مرغیت و ناز غامض ترنگ و بط  
 و نقار و مرغ آب که شک تمام حلالند و مکرده است حد و حد  
 مستور و خاخنه و خرچال و قنبره و کرا است میور و شوق و  
 صوام از اینها زیاده است و حرام است کباب و پیشه کباب  
 کلاغیت صغیر و سیاه دم در آنکه از اعرابی مقصود میگویند  
 و در خراسان بکله مشهور است بعضی او را شمشیر دم میگویند  
 و با کباب سیاه و خا کستری که در محمودیه بسیار است و آنرا  
 بعرابی خدا میگویند و بعضی گفته اند که حلال است و شیخ علی و مؤلف  
 که احوط سیاه که در کوهها میباشند و مردار میخورند و  
 طاق و شمشیر بره نیز حرامند همچنین است هر جانوری که سنگدان  
 و جینه دان و خا پس با چنین دراج و خر و مس بسیار باشد  
 و آشته باشد بداند که حلال است بذهب امامیه و حلال  
 برنده بکسنگدان و جینه دان و خا پس بی درشته باشد  
 مگر آنکه در شرع حکم صحیح بحکمستان وارد شده باشد و لازم  
 نیست که این هر سه را داشته باشد بلکه یکی از این سه  
 باشد کافیت و همچنین حلال است هر پرند که در محل پریدن  
 بال خود را حرکت دهد و آنچه در محل پریدن گاهی بال خود را  
 میبرد و گاهی نه اگر حرکت دادن باشد زیاد است حرکت  
 با بال و پر است حلال است و اگر حرکت دادن کمتر باشد حرکت

و در مرغان آنچه نیز در شرط است هر چه حیثه دان و مسنگدان  
 و غار پس با داشته باشند اگر در شتر حکم صحیح بود است آن را  
 شده باشد و لازم نیست که این هر سه را داشته باشد بلکه یکی  
 ازین سه چیز که داشته باشد کافایت و همچنین جلال است هر چه  
 که در محل پریدن بال خود را حرکت دهد و آنچه در محل پریدن  
 بال را کشاده می رود و حرکت نمیدهد حرام است و آنچه در محل  
 پریدن کاهی بال خود را حرکت میدهد و کاهی نه اگر حرکت نکند  
 یا شتر زنده است بر حرکت ندادن یا هر دو برابر است جلال  
 و اگر حرکت در آن کمتر باشد حرام است و در مرغان آبی نیز همین  
 شرط است هر چه حیثه دان و مسنگدان یا خلد پس با داشته  
 یا اگر در محل پریدن بال را حرکت میدهند یا حرکت ندادن یا  
 بیشتر است یا برابر حرکت ندادن جلال است و اگر چه مانی بخورد  
 یا شتر نوع دیگر سباع بهایم و طیور است در مذمه سباع  
 جمع بهایم که بدانند از حیوانات مسکنه حیوانات را و صید می نمایند  
 حرام است مثل شتر و بز و گاو و گوسفند و کرک و بکری و  
 و کرک و خاکی و خرگوش و خوک و روباه و کفتار و شغال و خرگوش  
 و سوسمار و راسخ و همچنین حرام است جمع سباع طیور یعنی آنچه  
 بچنگل خویش حرام میکنند و صید می نمایند بطور داخل چری و باز  
 و با شتر و شایم و شفقار و خرگوش و کرک و عقاب و زرد  
 و موش کبر نوع چهارم حرام است در مذمه سباع بهایم جمع شتر  
 مثل مار و کزدم و موش خانگی و موش وحشی و کوس و خرگوش  
 و سمور و نجار و خارشتر و بچنگل و کرک و سگ و اسب و ابرص و کرازا  
 بزبان و گنی کرک و کوب و کلیر و جعل و خرده کن و زنده کن  
 کیلک و پشه و مکن و پشه و ام است و در مذمه سباع

حلال است غیر هر حیوانی که گوشت او حلال است و بکره است  
شیر و جبه گوشت را و بکره است و حرام است شیر هر حیوانی که گوشت  
او حرام است و در شیر گوشت را با کما و یکم و ده باشد اختلاط است  
بعضی از امامیه بر آنند که حرام است و بعضی بر آنند که حلال است  
و بکسی که با بقیه را و احوال گفته اند شاید در مذاهب امامیه  
تکلیف جمیع مرغان تا ج گوشت آنها اند هر چه گوشت آن حلال است  
تکلیف آن نیز حلال است و هر چه گوشت آن مکروه است تکلیف نیز  
مکروه است و آنچه گوشت حرام است تکلیف او نیز حرام است و اگر  
مستحب شود یا حلال و حرام و فرق ندارد اگر در طریق تمیزش است  
که به پیشه آن در هر دو طرف او متفق است یعنی هر دو سر او میگویند  
است حرام است و آنچه هر دو طرف میگویند حرام است و گوشت حلال  
است و بعضی گوشت که در شکم مرغ مرده باشد و پوست بالای آن  
تکلیف شده باشد پاکست و حلال با وجود که گوشت او حرام است  
بعضی گوشتش و سر کین می گویند حیوانات و طیور را کول اللحم  
و بگویند کول اللحم بهر جهت حرام است گوشتش شتر که بکینه شفا  
نمی آید است و بگویند از آن کرده اند ایشان و سر کین حیوانات است  
گوشت ایشان حلال است پاکست از حیواناتی که گوشت ایشان حرام  
نخاست و از حیواناتی که گوشت ایشان مکروه است شامه و  
سر کین از آنها مکروه است و بعضی از امامیه اگر شخصی را جبه گوشت  
یافت و میداند که از ارجح کرده اند باید بعضی است آنکه از آن  
اعتنا ننمایند و بعضی گفته اند بالای آتش اندازند اگر آتش  
در رویداش بداند که پاکست و حلال و اگر انبساطی بداند  
میت است و حرام است و در مذاهب امامیه حرام است از حیوانی  
که او را هیچ نمیکند بازنده چهر او خون سفوف و مراد از این خون

[illegible]

که فیروزان را در این کلمات مضمون را از حکم سروران کردند اندر  
داشتند و در حقیقت این کلمات مضمون را از حکم سروران کردند اندر

است که او را هفت روز چیزی پاک بخورد و بعد از آن گوشت بخورد  
دوم حرام است هر چهار پایی که آدمی با وسایلش کند حرام است  
گوشت او و نسل او و همچنین است حکم باقی حیوانات حلال گوشت  
مرغ و ماهی و غیره است و حرام است گوشت هر حیوانی و طریقی  
که به کین آدمی را غذای خود سازد و چیزی دیگر بخورد و بپزد آنکه  
گوشت برید و استخوان سخت بپزد بعضی به ششبار و زندقه بپزد  
و طریقی است بر پاکی او است که مدتی که در شرع مقرر شده  
او را بپزند و علف و دان پاک بپزند تا حلال شود و در دست  
شتر حمل و در استخوان کاه و بقول الطهریه است روز و از آن سفید  
و روز و از آن بط و آنچه مذکور شد پنج روز و از آن مرغ خاکی  
و آنچه بد و ماهی شتر روز و ماهی یک شنبه روز و در غیر این حیوانات  
و طریقی معین نیست بلکه استبرای ایشان بآن میشود که حکم  
سرکین خواری از ایشان دور میشود و ایشان را سرکین خوانند  
در مذبح امامیه است که اگر کوسفندی شراب خورد و گوشت  
حرام میشود و لیکن گوشت او را با شست و خورد و آنچه در حکم  
او باشد نباید خورد و همچنین اگر کوسفندی شامی بخورد گوشت  
او حرام نمیشود و آنچه در اندرون اوست نیز حرام نمیشود و اما  
آنچه در اندرون اوست باید شست و خورد و شست و خورد و شست  
حرام است حیوانات همه حلالی است استعمال آنچه حیوة در حلالی  
از میت و آنچه حیوة در آن حلال نمیکند یا زده چیز است و در  
دوم دندان شوم ناخن چهارم شاخ پنجم ششم ششم و هفتم  
هشتم بر بشرط آنکه این هر چهار را بر بزند و اگر برکت موضع اتصال  
باید شست هم تخم بشرط آنکه پوست بالا داشته باشد و هم پاره  
یا رجم شود یا شمع افول یا آنچه گذشت حرام است استعمال این

و در آنچه مذکور است که اگر کوسفندی شامی بخورد گوشت او حرام نمیشود و آنچه در اندرون اوست نیز حرام نمیشود و اما آنچه در اندرون اوست باید شست و خورد و شست و خورد و شست حرام است حیوانات همه حلالی است استعمال آنچه حیوة در حلالی از میت و آنچه حیوة در آن حلال نمیکند یا زده چیز است و در دوم دندان شوم ناخن چهارم شاخ پنجم ششم ششم و هفتم هشتم بر بشرط آنکه این هر چهار را بر بزند و اگر برکت موضع اتصال باید شست هم تخم بشرط آنکه پوست بالا داشته باشد و هم پاره یا رجم شود یا شمع افول یا آنچه گذشت حرام است استعمال این



از مسک و خوک کافور خاه زنده و خاه مرده این هر دو حرام است  
 فصل دوم در بیان آنچه حلال است و حرام است از حیوانات و طیور  
 بمذاهب اربعه به آنکه مذاهب حنفی هر حیوان که بداند آن جراحت کند  
 و صید نماید حرام است مانند شیه و کرک و مسک و خوک و خرس و بوز  
 و کفت و رومیون و شغال و کرک و خانگی و کرک و چنگلی و همین حرام است  
 مرغی که بکجای خود جراحت کند و صید نماید مثل بومی و باز و باش و  
 شاهین و عقاب و موشکیر و شتر اوق و کرکس مانند اینها و همین  
 از مرغیان آنچه مرد از خود نرند و همچنین چیست آنچه ساکن در زمین  
 در زمین مثل سوسمار و سنبل است و خارش است و رو باد و غول و کمان  
 و دشتی و راس و دلق و سمور و شهاب و مار و کرم و چلچله  
 و شکر که نیز حرام است هر جانوری که نفس ساید ندارد مثل زنبور  
 و مکس و شیه و کیک و مکر و کرم و مکر و مکر که ایشان نفس ساید ندارند  
 بحسب مذاهب حلالند و عراب بر سه نوع است یکی نوعی است که بفر  
 از مرداری میخورد و آنرا کالغ بسمه میگویند حرام است و یکی نوع  
 است که هم دانه میخورد و هم مردار است این نیز حرام است و یکی نوعی است  
 اما پیش ابو یوسف حرام است و علقه و لکله و فوشن و کوطاوس  
 و طوطی و هر دو بوم پیش ابو حنیفه حلال است و محمد گفته که اگر علقه  
 مرداری خورد گوشت او بخورند حرام است گوشت خر پیش حنفی  
 و همچنین گوشت اسب نیز حرام است پیش ابو حنیفه اما پیش اصحاب  
 محمد و ابو یوسف حلال است و فتوی بر اینست و گوشت استر نیز  
 ابو حنیفه حرام است و نزد محمد و ابو یوسف درین مسئله تفصیلی  
 گفته اند که اگر پدر استر اسب باشد و مادر گوشت او مکروه  
 و اگر پدر استر باشد و مادر اسب درین دو قول است یکی آنکه  
 مکروه است یکی آنکه مکروه نیست و حلال است بنی استر و علقه

جلد پنجم

از کلام

انشی که دو کاوش و کوفتن و شتر و از و می کشد و در حش و زکای  
 و حش که می داند و کوفتن و شتر و از و می کشد و در حش و زکای  
 خوردن گوشت حیوانی که در داری خورد و حش و زکای  
 او بده شود و با شکله نوی بد گرفته باشد و اگر چنین نباشد مکروه  
 می باشد و حش خفی اگر برآه را بشیر و ک ب و می کشد و در حش و زکای  
 اگر سگ را بیهوش می توان خورد و حش و زکای اگر سگ را بیهوش می توان خورد  
 یعنی حیوان خوار و قوالت یکی شتر یک عس مردار خورد و با  
 پس در چهار روز بربندند و دانه و علف پاک بدهند پاک  
 میشود و کا و را بیهوش روزی که کوفتن را ده روز و مرغ  
 سه روز و یک روایت دیگر آنست که همه اینها را سه روز  
 نگاه دارند و دانه و علف پاک بدهند که بسنده است اما  
 فتوی بر آنست که حیوان بربندند و دانه و علف پاک بدهند  
 که بوی بد از گوشت و فی برود و در حش و زکای کوفتن و شتر  
 حیوانات که خوردن آن علما گفته اند مکروه است و در بعضی  
 اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که اگر بیهوش می کشد حرام است  
 و بعضی گفته اند اگر از کوفتن ترک اولیست نه حرام و آن مفتی  
 حرام و آن مفتی حرام است ذکر و خصصتین و فوج و غده  
 و مثانه و زهره و خون که از گوشت یا جگر یا سپر برود آن  
 اما خونی که ریخته شود و روانست حرام است با اتفاق علما و در  
 بعضی روایت آمده است مازده یعنی حرام مغز مکروه است  
 اما فتوی بر آنست که مکروه نیست و بخوالدین عمر نسبی در  
 لغیر خود آلوده که بر و استخوان مرغ استخوان خورد پس  
 برین روایت آنچه مذکور شد که استخوان کبوتر که بخون  
 نباید خورد و لا بینه و حش و زکای و سرش و حش و زکای

نجس است و حرام و شفاش در از کوشش مذہب حنفی ملید است همچنین  
 از اسب نیز و بر قول محمد از اسب پاک است و همچنین شفاش حیوانی  
 که گوشت از حلال باشد پاک است و عمل مردم بر این رواست و مستحب  
 پیش از حقیقه سرکین پس از فکند هر طریقه که گوشت آن حلال است است  
 مگر از مرغ خانگی و بطوریکه باز که سرکین اینها نجس است و گوشت آن  
 حنفی سرکین سبع و طیور مثل بحری و باز و جریغ و امثال اینها پاک است  
 و فتوی برایست محمد گفته ملید است فصل پنجم در بیان نجس  
 و حرام از حیوانات و طیور و بذر و شفاش و فصل ششم در بیان نجس  
 شافعی و حنبلی حرام است هر جانوری که در بدن او دشتکار میکند  
 سید میگوید مثل شیر و بلبل و سگ و خوک و خرس و میمون و نیل و  
 یوز و ببر و مانند اینها و همچنین هر مرغی که بچرخ خود میسوزد و شکار اینها  
 حرام است چون باز و جری و جریغ و امثال اینها و همچنین هر صی  
 حضرت سالت بنامی علیه الصلوٰۃ و السلام در کوشش آن منع و فرمود  
 اند چون مورچه و زنبور و عسل و فرشتوک و هر چه در شتر است نجس است  
 است سیاه کوشش را در غار است و بیخی و صنوع و حیوانی و  
 بوم و در لکک و طاووس و عک خلافت غزالی گفته که اطلاق است  
 که لکک حلال است و شیخ الاسلام گفته که فتوی برایست که هر چه  
 حرامند و حلال است زاع سیاه و خاکستر و نمک اطلاق و کلام سیاه  
 اختلاف کرده اند فتوی برایست که حرام است پیش شافعی که نه نجس  
 و در کربه و حشی شافعی را در قول است امیر است که حرام است  
 و حلال است پیش شافعی و حنبلی و مالک شتر و کاه و کوسه و حشی و  
 و در سبک و پیش و حشی و نجس و کاه و کوسه و حشی و رو باد و  
 کندر و سوسمار و سنجاب و قاتر و فک و خاکی و دو و قاتر و سبک  
 است که اینها نیز حلال است و همچنین حلال است فاخته و کبوتر و حش

[illegible]

جمیع حیوانات تابع آن حیوان است در بانی و کرامت و نجاست  
 هر حیوانی که پاکست مثل کبوتر و کاه و شور و عرق او پاکست  
 حیوانی که نجاست مثل سگ و خوک و سور و عرق او نجاست  
 و هر مکرده است مثل خر و استر و سور و عرق او مکرده است  
 مکرده است سور حیوان سر کین هزار و جانور مردار و خوار و باطل  
 در این ایشان نجاست پاک باشد چه اگر دهن ایشان بلعید بشد  
 سور ایشان نجس خواهد بود و مکرده است سور مرغ خاکی و قیل  
 و هر حیوانی که گوشت آن بخورد بر قول اکثر مسیحین نجس است  
 قول اقرب سور موش و مار و کزدم و سام ابرص و رجه و  
 خرگوش و جمیع موشها و تحقیق موشها بیشتر نجس شده است  
 و پاکست عرق شتر سر کین خوار و بعضی گفته اند که نجس است  
 نه از آب اما پیه از آدمی نجس مسلمانست پاکست سور و عرق او  
 و درین حکم زن و مرد و خصی و عنتی و کسی که جنب باشد و کسی که حیض  
 یا استحاضه یا نفاس داشته باشد مسأله است و بعضی از علمای امامیه  
 گفته اند عرق جنب نجس است و بعضی گفته اند پاکست و فتوی  
 بر اینست قلیل است سور و عرق کافر و ناصبی و خارجی و غلات و  
 آنهایی که خدا را جسم میگویند و کسانی که منکر ضروریات دین باشند  
 و مکرده است پس نامه ولد الزنا و زنیکه حیض داشته باشد و  
 و از آنجاست احقر از نگذرد و در بیان سور و عرق او  
 بنده اینست که سور در نجس حقی پاکست پس بنده طعام و شراب  
 آدمی مسلمان و کافر بزرگ کوچک زن و مرد خصی و عنتی نجس و  
 حیض حلال زاده و حرام زاده و مسیحین پاکست سور و عرق هر  
 پرنده و چرنده که گوشت ایشان حلال باشد بغیر از کاه و سر کین  
 و مرغ غشی که سر داده باشد و نجاست خورده باشد که نجس است

و نهنگ و گربه و سگ و خوک و بئیر و کرک و بئک  
و باقی سباع بهایم که که شکار ایشان حرام است و مکر و دست پس مانده  
سباع و طیور مثل باز و جوی و جوی و باشد و ایشان را اینها و از غیر  
بر آنند که پس مانده اینها مکر و دست و این قول را از صحیح گفته اند  
چه ایشان بخت خنک و آب میزنند و لعاب ایشان بان  
می شود و پس مانده مکر و دمار و کزدم و کرنا سگ باک است  
تا مکر و دمار است نه خرمی یعنی آنکه اولی و احتیاط اینست  
در تر از آنکه از آن و علی ای حنفیه در سورا سپید شکار کرده اند  
چنانکه در کشتن و فتوی بر آنست که سورا سپید پاکست و پس  
خروسته نیز پاکست و فتوی بر آنست که کشتن آنرا حرامست و خروسته  
و طعام خورند و این دور و اینست بیکر و اینست حرام دست با خود  
پاک و فتوی بر اینست پیش حق عرق و لعاب هر جنبه و حکم این  
او دار و دست و در مذبح شافعی آب دهی و آب چشم و آب بینی  
و عرق و پس مانده شراب و طعام جمیع حیوانات حکم آن حیوانی در  
در نجاست و چهار است و کله است پیش شافعی جمیع حیوانات است  
مگر سگ و خوک و آنچه بتواند کرد و از هر دو پس جمیع اینها که شکار  
جمیع حیوانات پیش شافعی پاک باشد و خون و شمش و سر کین و قی دم  
و تمامی حیوانات نجس است پیش شافعی هر چند گوشت ایشان حلال باشد  
و ابو حنیفه صریحی در روایاتی از شافعی و مالک و حنبل بر آنند که  
شمش سر کین چهار پایان پاکست پیش شافعی بی پس مانده سباع  
بهایم مثل شیر و کرک و بئک مانده اینها نجس است و پس مانده که  
شمش بی کرده نیست و همچنین پیش حنبل بی پس مانده خرو و دست و خن  
و در این پیش و بیکر است که شلوک فیه است یعنی پس مانده که  
و در این نجاست اما نیم نیز باید کرد تا نازد و میگوید باشد و این قول و افق

میسر می باشد و باقی میسر را باقی است که مرده و آدمی و مرغ و ماهی را این  
 همه پاک است و مرده که او را از نفس پاک است مثل کبوتر و گاو و اسب اگر  
 اگر در طبعی مثل سرکه یا سبزه یا خنجر یا پیر و شافیه یا آرد و روغن و  
 قو است و اگر است که آن را باغ را خنجر کند و این اختلاف در باغ  
 که طعم و عذای او در آن باغ باشد و اگر نشو و نما می آید و باغ باغ  
 نباشد و در آنجا بامیر و کبیر و کبیر و آن باغ بخلاف باغ در میان  
 آسمانی و احکام حلیت و حرمت و کراهت حیوانات طیور و وحش  
 و بعضی از خواص و غرایب حکایات که از ایشان نقل کرده اند از این  
 اول نام حیوانات طیور و بعضی بعد از آن بفاصلی بود از آن  
 بعد از آن به کنی ذکر کرده ایم بر تفسیر و در بعضی حروف و حروف  
 را بفارسی شتر گویند و به ترکی دوده و به کنی او شتر و شتر و از  
 چهل گوید و داده را ناله شتر عارفی عجیب الخلق قوی بسیار که خور  
 بارش و مانع بود از جانچه و صفت او گفته اند و عظیم بود باری  
 نوزدی ز کفر از جهان قانع بخاری و عوب در مطاوعت مردم را  
 باو تشبیه میکنند و گویند الطوع سر المجد و شتر است که چلی که با آن  
 میوه و مسافت بسیار در زبان اندک علی کند اشعار عرب را  
 با استکی خاص می خوانند و او را بسبب شمع آن شوق و ذوق می است  
 میوه و راه دور و دراز را بر زبانی قلیل میوه و جانچه شاعر گوید  
 ناله از الحاح و عرب سوده از رخ و شمع نمی می کنند و طبع  
 یکروزه در یک زمان و از غرایب احوال شتر است که چون شتر  
 بر ستارده سبیل افتد فی الحال میرود و هرگاه عریان به بیابانی می بیند  
 که میدانند و سه منزل آب نخواهد بود و او را بکنار آب می بیند  
 و بر بیابانی که مصطلح ایشانست او را میگویند چند روزه آب برده  
 که بیشتر یا با است او را زبانه عادت او است به چرخ

کداری

میرود

دوران مدت بیست کی صبر نیاید و شتر را کینه بسیار میباشند و شتر  
 بسیار با این علی اصلوه و السلام و موده از که بدست  
 که شتر را کینه شده از شیا طین و اگر ما شتر را بجز و چون یک  
 حور دتا زهر مار و رو تا شیر نکند و چون بنجو شود هر یک بطول  
 خود و صحت یابد و شتر و میان عربها بسیار میباشند که وقت  
 و شیر شتر را است بکعبه و از این باب الاخطایه که ایشان گوشت  
 شتر را حرام میدانند و اهل سنت در شکست و در بخور دادن  
 گوشت می نمایند کرده اند بیشتر بر آنند که وضو می شکند اما  
 چندی بر آنست که وضو می شکند و نوادی که از بزرگان است  
 شافعیست موافق حنبلیت و شافعی خود او را برین بوده اما  
 آخر رجوع کرده است بدانکه شتر زهره ندارد و بر روی جل  
 او چیزیست مانند زهره در روی لعابیت اگر در چشم کشند  
 غلبه گوری دور کند و چون چشم شتر را بسوزند و بر زخم بزنند  
 خون بایستد و چون سوی او را بر روی چپ بندند سلسله الکل  
 را باز دارند اگر شتر از بخندی از نیزه یا شتر اعرابی پیش میروند  
 با آب نیم گرم بیاشامند قوت باه را باده تر از همه او بهار زاده  
 ترمانی بدیده شتر هر جانند باز بکند و چربی کوهان او بکند  
 را مفید بود و در راه را باغی سی شتر گویند و به شتر کی بارسلان  
 و بدکنی و ایند پاک و او جانوری بوقت صیبا صحت شوکت  
 و لیر است و او را در میان جانوران بنزد باد شاه میدارند  
 چون صید کنند لش و قدری از باقی اعضایش بخورد و باقی را  
 بگذارد بر سر نیم خورده خود را و در بازمانده و چ جانور بخورد  
 و بر کرسکی و تشکی صبر بسیار دارد و هر جانوری که با او در مقام  
 فروشی باشد متهم نفس کند و زان حایض السیدین را بدور دارد



غیر باشد در بطوری حکیم گفت بکنی و از شیر دیدم روی و مانند روی  
آدمی پیدا او بسیار سرخ رنگ دلبسته و مشک دلبسته و مشک دلبسته  
و دیگر شکلی که بود و شاخها مثل اریله مستعد داشت و آبجو مشهور است  
و میان مردان بسیار است چنانچه است بزرگ رنگ او زردی سری  
مایل و از سر منی او تا سر دیش خطی سیاه کشیده و چون بزکشی  
بر شان دیش موهای سیاه بلند پیدا شود و مشهور است که شیرک  
بچه پیش میزند و بچه وی در اول تابعدا است حرکت دارد و  
جنبش بعد از آنکه پیدا شود در شش و شش و شش و شش و شش و شش  
از آن پدرش می آید و با وی در روی می دهد با هر که صورت  
و شکل شیر پیدا میکند و عمر در آن و در علامت سری او داشت  
دندانه های وی می افتد و از میان او بوی بد می آید و در خردگی  
سفید و طایفه می ترسد و از او از کرب و وجوب زدن پشت  
مطلب میگرد و از آنکه ششها را سست و پوسته تب دارد و از این بزرگ  
در رنگ زرد کریز و اگر نمود در میان پنجه اش رود و از آن خلاص  
تواند شد و در محل التواء کفته شیر را در دم و در دهان و در  
در ولایت خطای پرستند و هر کس از آنجا که شیردان ولایت  
برد او را از شیر می دهند و از حضرت رسالت نباهی صلوات الله  
علیه مرویست که دعای شیر اینست اللهم لا تظنی علی احد من  
اهل المعروف خذایا مرا مسلط مگردان بر یکی از اهل معروف  
یعنی بر تابعان شریعت مصطفوی و اهل البیت علیهم السلام و از حضرت  
امیرالمومنین علیه السلام الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام که  
مرویت هر که شیر را بدهد و از او ترسد بگوید اعدا بر اینان  
و بالحبس من شر الاعداء من مضرة او ایمن کرد و معنی این کلمات  
اینست که بپناه بگیرم بر اینان و نجات از شر اعدای خود

بادشاهی عالم حضرت در ایالت برادر جلالی انداخت با شیران  
 تا او را بچو زند حق تعالی روزی از شیران شیران در اینجا بجا  
 و بعضی گفته اند که بنحان پادشاه زمانه گفته بود که در میان  
 بود و آید که سبب شیطانی که در آن پادشاه حکم کرد که هر روز  
 در تیسال متولد شود او را بکشند آنها را در آن سال حضرت ایالت  
 متولد شد مادرش از انطاکیه و ترس آن پادشاه در او در خانه  
 شیرانی انداخت خدا تعالی شیران را بر و همراهی کرد و آید تا و را  
 پرورش سمید و انداخته حضرت در ایالت در لکین حج و صورت  
 الهی و در شیر که او را حجی رسید و انقش فرموده بودند تا همیشه  
 حق تعالی در نظر وی باشد که گوشت مغیره را است پیش پاییه  
 و چون علمای اهل سنت پیش مالک کرده است که هر که  
 پیله شیر در خود داند جانور را در زنده در وی بکشد و از این  
 ضرری بوی زرد و زرد زرد زهره اش آدمی را شجاع و وای کرد  
 و صرع و دماغی بکشد و اگر در جگر بکشد خون از چشم بر  
 و اگر بر خنجر بکشد دفع کند گوشت و پیه او و الج و دست خا  
 معیده است و خوش علت بر طائران ایل کند بر پوستش چسپین  
 شب ریح را میفید بود اگر باره از پوست وی در صندوق  
 نهاده باشد باز آتیب خوره آید شود و اگر باره از پوست او  
 بر کوهان مضرع بکشد خلاص گردد و اگر پوست شیر را بر ابل  
 بکشد از آوازش امیان مخالفت بر مندا و بقاء کسی  
 خرگوش گویند و به شکی طاق و شقان و بد کنی او را سینه میکند  
 یکسال باده و یکسالی زنی باشد اما این اصلی ندارد و او را  
 زهره بکشد و خنجر زنی باشد و آن چسپینش باز باشد  
 چون بگویند و بی زهره و شفا یا نه جلای است گوشتی

بدرمب اهل سنت و در مذہب امامیہ خرامست که در خون خروش  
در پای بند برود و خوب میگویند جنی از وی میگریزد و هر کس دماغ خود  
برای آن زد و بخورد از رفته که سبب حسگی باشد خلاص باید اگر کسی از  
خروش پاکبسی که کم کرده در وقت کار بر قضیب باله بزرگ خود  
محرقت اگر سرش بسوزاند و خاکستری در دندان برآید  
و زرد مانند سفید شود و نیز مایه خروش را اگر زن بعد از حیض خود  
بمشک بخورد برگیرد بر آفتنی ماری دهد و اگر بعد از طهر یا شام  
روزی منع آفتنی کند و اگر با حلی و ریت بر محلی بزند که غاری یا بی  
رخی باشد بیرون آورد و چون با سر که لادک یا شامی هر دو  
نافع باشد و گویند چون یک قطره از زیر مایه وی باشد آینه آینه  
بیانند نافع و دهنه گردنی ماری و عقرب و مجموع زندگان و اگر  
زن آفتن نیز مایه خروش بر یا حصیه وی یا با آب مرغ مرغ  
فوزند نمید آورد و نیز مایه مادی و زنده مادی آورد و چون برسد  
بآب و بر مینی بون منع خون رفتن اندر هر دو نوعی از خون زنده  
آورد و جای که با سر که خورش میزند بیدار شود و اگر خورش زنگ  
برگیرد در آن آفتن شود و کوشش قولنج و مفاصل و نفوس برود  
کعبش با خود و آفتن دفع چشم بد کند پای او را اگر زنی بزند  
مادام که با وی باشد آفتن شود و خون وی اگر بر بدن آفتن نافع  
چشم مردم جلای چشم دهد و اگر بفارسی ماری بگوید که با یک کمان  
و زانغ چشم و سر و دنب با یک باشد و اگر موش مادی بود و او  
بدترین ماری است بدترین انواع آفتنی است که حال میاه و غده  
و زرد و مایه را ترکان پهلان گویند و دکنیان سنان عرب است  
او را ابوحنی میگویند و نه آنکه میگویند هزار سال میزند و نه آنکه  
میگرد و میرود و چشم خود را بر درخت بلبلان میمالد و درخت

بشود و وی را در کوری درخت با و باز آید امیسا زد و  
 هر چند میان او درخت با و یا این مسافت بعید بود و از وی  
 و حوالی او افتد که چشم او را اگر بکشد بعد از سه روزی آید  
 که تمام آنست که گشته او با حق اهل سنت و امامیه است  
 گوشت او در زمین استقاناغ بود و جدام و تکریمی چشم  
 برید و بجان شویوت کند و دفع زهر لفظی باشد چون بار و عن  
 زیت بر آن موی برود و بستش در آب شنبلیله امیده  
 خوشش روش چشم زیاد کند که دل و بر اخشد کند و برود  
 جندند و کاه کنند و اگر دندان او را عورتی بندد حاکم شود  
 در سر او هر قاناق است که هیچ علاج ندارد و باغاری  
 کوزن و کاه و کور کوبند ترکان نرمش را صفع و ماده اش  
 تا و الی گویند که این او را جیتل خوانند تا دو سال شاخ بر  
 نیار و بعد از آن دو شاخ بر آید است بر آن و چون بکشد  
 از شاخهای وی شاخها مانند شاخ درخت بیرون آید و اگر  
 میزد و تا شش سال بعد از آن هر سال یکبار می افتد و باز  
 بر می آید یک عقده تا از سال که شش زیاد و سال شش از عقده  
 نایب شش می آید و میان شاخ وی بسته و محکم است و از  
 غایت باج الی آنست که بشنید آن سر و میل دارد و مرتبه  
 که او را بر سر و کفن مشغول می سازند و از عقبت آمده میکنند  
 و بدین ماهی نیز میل تمام دارد و ماهی نیز بدین ماهی است  
 و یکبار در ریاضه و آن را می آید از تحت صیادان است  
 و می پوشید و ماهی که فتن بر و نه بگردان ماهی است و  
 و تپیک هر که ماه را دید و بدل میکند چنانچه اگر ده زخم برود  
 زنده پروا میکند و ماه را نمیکند و از بدل او باز نمیکند و کشتن

افنی بخور و حرارت بر بد نشم علی سینه بطلب آب سرد و در کنار  
 خانه می آید تر قانع می شود به نسیم و بادی که از روی آب می آید و آب  
 می خورد و معتقد را که هر افنی از اندرون می برد از چنین بکند  
 و بعضی گفته اند که دفع مضر افنی از جنگ خراطین بخورد و چون  
 افنی بخورد و گاه باشد که افنی بخورد در لوی که نزد یک چشم است  
 جمع شود و مانند موم بسته گردد و آن بهترین تریاق است جهت  
 و خوب ترین نوز است و حال است که بشت می کشند از آب  
 می کشند و افلاج را می کشند است اگر شاح وی را کشند نهاده بخور  
 کنند جمیع نوز را بکشد و اگر شاح سوخته وی بسوزانند نوزی  
 و دندان در در اثر او و بکشد و هر کس وی چیزی بر خورند  
 در خواب نشود و آتش میدان خون وی سنگ می ماند و او را اند  
 خاکستر شاح او را اگر بار و مرغی ضم کرده بر شاق طلا کنند و مال  
 او را بر الفارسی شغال بپزند و به ترکی معال و بدانی کوله  
 جانوری محال می آید است و خراب کنند و انگور و شکر و جرات  
 گوشت او را می پزند و حنظل و شافیه را و او فو است و دفع  
 کنند که حرام است و عذاب ناکستند و اگر زبان  
 در خانه بیاورند در میان لاهل آسمانه خصوصت فراع افند  
 زهره و شش را نیم درم در آب حل کرده سه روز متواتر بخورند  
 سه روز ایل کنند و گوشت او در زحمت دیوانگی و صرع که در آخر  
 ماه پیدا شود سودمند بود گویند اگر چشم راست او را بر چیزی بند  
 چشم زخم زده بشویش بقیال برود برود و این را بقیال  
 را سو و موش خردا بپزند و به ترکی خرماسیانی خوانند و بدکنی نول  
 و نمین مار و موش و زنک است و مار و موش را بعد از این  
 بیرون آورد و بخورد و زنک که اوقات بسبب می که در دهن

دارودهر کشته در دوازدهوا آن ایلیم با صلح آید مرغان  
در دهر و رفته که ما که در دهر او ست پیوسته ای بر دهر او  
نزد دهر و رفته و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
هلاک کرد اندک خلافت است و در دهر او و در دهر او  
نزد اوست حرام است که در دهر او و در دهر او  
کنند و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
یا گوشت وی بر که بخورند و در دهر او و در دهر او  
در دهر او و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
مسین و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
چشم وی خشک کرد و در دهر او و در دهر او  
از دهر او و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
در دهر او و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
رازی گوید هر طعمی که در دهر او و در دهر او  
کند و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
برای همه در دهر او و در دهر او و در دهر او  
بنویسند و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
در وقتیکه ماده بر سر تخم نشیند از صاعی از وی دور نشود بسیار  
که است زیاده از ده پیه در زیر گیر و در کم از بیست و  
بر آن در دهر او و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
تا ماده بپاید خلافت است گوشت او بهیچ غذا نیست اگر  
دماغ او را بپایند از زایه باشد بخورند و اسیر و اوجاع رحم  
بر دهر او و در دهر او و در دهر او و در دهر او  
سفاق بار و داء الشعلات هر دو رنگ رخ تازه کند گوشتش  
در دهر او و در دهر او و در دهر او و در دهر او

بیاثمانند در دشتان بنشیند خاکستر آتش را نشویم نکالان با صلاحت  
 بان چنین است است بندگان بد و در اعضا بنشیند و خوش  
 باه و بیرون و سعال نماید کند گویند در اندرون وی سنگ است چون  
 بماند و در شربت بیاثمانند در زخم است که نفع رسانند  
 بیاثمان را بیاثمانی و در آبی باز گویند و بر سر کسی که قاحل است بیاثمان  
 شکاری تعلیم پذیر خوش صورت و سنگبر در جاست ماده او از سر  
 بزرگتر و گیرنده است او را باز گویند و در شربت با جود باز بزرگتر  
 اصناف باز سفید سر بزرگ است که چشمهای او بسیار سرخ باشد و در  
 دراز و سلیقه بینه من و در شربت با شربت و در انهای سفید است بزرگ  
 و موی خور و بر او بسیار جایش زرد باشد باز سفید و در و لایق است  
 و در زمانه باز نامه گفته که بهترین باز این باز را در قیمت و علات  
 او آنست که چشمش سیاه یا از رقی باشد و پشت او سیاه شود و باز  
 که باز مقید آن نیست که بصف خود جنت شود بلکه بیاثمان من و زعفران  
 جرج جز آن جوی خور و از جنت اشکال باز مقدار است گفته اند که او  
 زیاده از دیت سال بماند بجهت آنکه طالع و طالع است که در کس  
 قانع و کم از او است که در دزد باشد چون بچو شود و بختش خورده  
 صحت یابد و اگر موش خور و بر بقی کند و اول کسی که سکار را از کرده  
 ملوک روم بوده اند که است آورده اند که مار و در سفید باز  
 سفید داشت و زنی او را پراپند باز در دما غایت شد  
 که از آمدن او قوی میگشتند بعد از در نک بسیار پدید آمدنهای  
 در جنگ داشت حرام است که است او جمع مذاهب است  
 مالک مکروه است که زهره باز را اگر در چشم کشند زهره  
 آب کند اما از زهره اول ظاهر شد و نتوان کشید که بضر است  
 را بیاثمانی و اگر کسی باشد گویند و بر سر کسی که قیر خواند جانور می کشند

شفا  
 بیاثمان

تعلیم بدین فرزند بود و در سیرت بسیار نزدیکی و محبت و  
 از این جهت با هم سرور و اندام و در ولایت دکن و بحر استانبول  
 و جاکرفت اما باشد بسیار است و باشد که در شهر خاندان  
 کامیاب بود دیگر و از اشتیاق و دراج کوفت در حضور این فقیر  
 و خوشی از یکشنه تا صد گرفته اما آنچه خود دیده بودم و شستم  
 و از بس که با شما که درین اطراف میبود باشد که در جلی حوض  
 و در سیرت و در این کامیاب باقی ظل سبحانی همایون اعظم  
 قطب افکار و سیرت که در سیرت و سیرت است و اگر بتو  
 آن حوض و در سیرت که در سیرت و سیرت است و اگر بتو  
 چهارصد و بیست و یک سال و در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 است سوارید و در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 چون از چنین آب میروید و در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 را بر این قیاس فرمایند که در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 بهر باب مالک کرده است که در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 باشد که در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 شکاری تعلیم پذیر است و در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 بنزد و در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 بسیار در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 مردم شجاع و دلیر و با و نسبت میکنند که در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 خلق بی فکر و سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 ندیده و در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 دریا بازمی آید و در سیرت که در سیرت است و اگر بتو  
 که باشد و در سیرت که در سیرت است و اگر بتو



نمودند چنانچه در بعضی نواحی که معموری ندارد و کم میزند بجه بر می آید  
ماده را و از نر بزرگ تر است و در زیر و کینه تراشیده و در او  
بحری کجی میگویند و ماده اش را بحری و او را بانوان مختلف نامند  
بهترین رنگی که است که بسیار بی پایل باشد و سینه کث و ده  
در سینه باشد و دم او از بقی دم نکر باشد و این صفت را اصطلاح  
قوچچیان و کزن بحری سیاه گویند و میگویند که جانور است که  
کینه که در درین می باشد و در خراسان نیست که بحری بسیار هم  
یازده یا دوازده پرتی باشد و در بعضی جدا است و در ده یا  
سیزده بر چهار و در بعضی باشد که یک پرتی بحری بان رنگ کف  
پیدا شده از بانجی پیدا نیز بر تو و لیه تر باشد و بحری جالای  
بزرگ که بجه ده برابر او باشد یک و مثل دست و بسیار کلنگ  
و خجالی این خمر خود در ولایت کلنگ دیدم که بحری کلنگ سرشت  
که از سر بال راست و تا سر بال چپ و هفت درج بود و از سر تا  
تا سر و پنش ز و ربع و ربع و بنا بر سر کلنگ از ربع می شود  
و این سه جانور مخصوص ولایت کلنگ است از خراسان و عراق  
و ماوراءالنهر بطریق غیر شایده و از یارانی که در آن ولایت میزند  
تقص میگویم ایشان نیز گفته این سه جانور را نمیست در جمله این  
این سه جانور نیست بنا بر سر جانوری نیز میگویند که در آن است  
که در وقت یافته و بحری بعد از دو وصله کرده و چهار دو برابر  
کلنگ کلنگ است که دست و پنم بلکه تا دو برست نام می باشد و در  
که بر هر جنبه از سوراخ میکند بسیار در حواله اطفال ده ساله و ده  
ساله را تنها دیده و بنفاز کلنگش سوراخ کرده این خمر از بحری شکار  
او غریب بسیار دیده ام که در آن موجب طول می شود یکی از آن  
درین ساله ذکر می کنم بجه غرامت که چون شایه باشد چنانچه

طبع بادشاه حجاب سکندریه و خلافت بنا به عالی نهاد ترکمان برآورد  
 ملک سلطنت و جهان داری مرکز در ریزه سخاوت و سخاوتی بری خلد  
 ملک و سلطان و افاض علی العالمین برده و احسانه که باعث تحریک  
 ایر به ساله است بعد از انقضاء امور دین و دولت بهر رعایا  
 خاندان سپاهی و رعیت اکثر اوقات بهل صید و شکار و تماشای محراب  
 و مرغ و مرغور از او از بر و در بگری و اوت انداز جانوران  
 شکاری غبار ملایم رنگ که در وقت از اینکته خاطر صفا کیش  
 اندیش میزد و در این سبب در شکار خانه معروفه ایشان به  
 نشان تاصد و نجاه بگری بلکه زیاد بود و از جنین باز و باشد و شاید  
 قدر منی و عقاب شکوه و بانی جانوران شکاری انقدر می بود  
 که حد آن ممکن نیست اما چون بگری در شجاعت و تهور از اکثران  
 جانوران زیاده بود و توجه خاطر دریا مفاصل و آب شکار و بیشتر بود  
 و بنفس نفیس خود و توجه ترتیب تعلیم بگری یکشند و در خوشنما  
 نواب کلید چند بگری اینجا نامدار و همه گیر گشته بودند که  
 سلاطین و ملوک اطراف و جانب در آرزوی دیدن بگریها  
 نامدار و تماشای شکار آنها بودند از جمله آن بگریهای نامدار  
 یکی سرخ رو نام داشت و او بگری بود با غایت دید و هیچ  
 پندیده بهلری و شجاعت و تیز روی او ندیده بود و کوشش  
 شونده و صفت اینطور جانور سفیده او را نواب کلید  
 انطور تعلیم داده بودند که در مقامی که هزار جانور بزرگ  
 کوچک می بودند از او میگذشتند آن بگری مرغان کوچک  
 که از شسته آن از ایشان بزرگتر نبود و اگر میگذشت از او  
 که این بگری از آن بگری دیده گشت که در تابستان محل جایی  
 که آفتاب گرم شده بود شش بگری نواب کلید میاب خبر گوید

که در حوالی شهر در سلطنت کلکده جنگلیست و در میان آن جنگل  
 حوضیست که در آن حوض بنارسی آمده شسته است و کلکده هم  
 و یکلوله و سرخا و جانوران دیگر نیز بسیار چون بقراس جانور  
 بزرگ و دوی دارکم یا بست همان صنعت نواب کامیار با بی  
 دولت در رکاب سعادت آورده بشانی تمام متوجه شکار این  
 کنند این ضعیف چون اکثر اوقات مانند فتح و نصرت لازم که طبع  
 و نساب آن عالم را بدوم من نیز همراه رفتم در راهی که از قوچ  
 که در فن خود از نادریهای روزگار بود بموقف رسیدن ساینده  
 بنا بر سر جانوری بیل بزرگ تیر بر خنار است و در میان جانوران  
 که جنگلیست است و جنگی و حوض را بنایه خود درخت و دهنه نیز  
 و وقت پرانیدن بجای گذشته اگر افرجه غلط و شرف نواز باشد  
 بنده رفته در آن جنگل امروز کاهالی آن جانور کنیم و هر طرف که  
 مردمان فرستیم تا او را ببندند کجا فرو می آید بعد و صبح یک  
 و او را بکم در کتب میب توقف نموده متوجه جانب بنده میزند  
 و فرمودند این شخصی چه میگوید بنده را چون اعما و تمام بر جانب  
 سرخ زد و بدو و دیگر دیری و دعوی داری او را سفار کرده بودم  
 بعضی میبندیم که بجای سرخ را و همراه است یا نه نواب فرمودند که  
 است بنده بعضی میبندیم که پس ملاحظه بصیت نواب را خوش آید  
 فرمودند این است بیلوئی باز متوجه شدند در آن حال فوجی که سرخ  
 روی بکوه میبندست پیش آمده بعضی میبند که ساعتی پیش ازین  
 سرخ و کلکلی گرفته و او را سپید کرده ام و هنوز طعمه در سینه دارد  
 و جمع قوچیان و اهل شکار که لازم بر کاب اکثر انساب بودند  
 بعضی میبند که حالیا واجب شد که شکار بصباح اندازیم و نواب  
 فرمودند این بحیر اما تعلیم فرمود و ایم و اعتقاد بر جان جانور

نکته

و اینقدر میدانیم نظم و سیرج رو بر جانوری که افتاد او را نخواهد گذاشت  
 خواهد رسید یا نه و خواهد گرسنه و خواهد هو اسیر باشد و خواهد هو اسیر  
 باشد و خواهد کرم الغرض که بعد از ساعتی موضع مذکور رسیدیم بسیار  
 در همان محض که گفته بودند نشسته بود در میان جانوران بسیار امر  
 خارج شرف آنها با بخت که یکی از شکار بیان برود و بنارس را به براند  
 بعد از آنکه این شخص بنارس را برسانید و با کامیاب بگری سنجید  
 را کلاه انداخته و بنارس را با او نموده و او را که گفته آن  
 بگری بچل و مانده و بهان بنارس گرفته است و به باقی جانوران  
 نشد و او را بد و حمله زد و یک بقای که نواب کامیاب بنیاده  
 بودند او را گرفته از آن بالا جان بر زمین زد که بنارس  
 ساعتی از جانی بنسید و بوجوش هیچ مضرت نرسید مردمانی که از  
 اطراف وجود او به سوار و پیاده ایستاده بودند به سرعت هر چه فایز  
 خود را بر سر انداختند و بنارس را گرفت و خورم و شادمان شدند  
 آنجا این قصه نقل کردم که گفته اند که در آن بگری سرخ و دست که در  
 دیگر تعول شوم بویب تلال کرده و این بگری وقت تحریر سال  
 سال و هم بود که در شکار خانه نواب کامیاب بود و هر سال  
 بنیس بنارس و دسی و کلنگ سار و خجالی فریب عمل بنیاده  
 خارج جانوران دیگر مثل کلنگ کلنگ و کلنگ و سرخ باقی جانوران  
 و بسبب این و فرخی که از شکار او در بندت نواب کامیاب  
 دست داده و خلقی که در موط و بهر دست داشته اند و فیصل و آنجا  
 گرفته اند و کوشش و تو جمع مذکور است و در بهر حال که  
 بگری در بهر حال بکجه تار با جیمه بخت و بهر حال که  
 طوطی گویند و بد کنی و بعد و در آنجا که بنیاده و بهر  
 بگری طوطی نام سبب است که بنیاده و بهر سرخ و طوطی بیابان

بعضی از ببال او سر حشمت بعضی زرد و سر و منقار و با سر خرد و گاه  
 است که منقار زرد و مسماه نیز میباشد و این قسم را نورانی میگویند  
 و این در زیر باری باشد و طوطی سفید و زرد و دیگر باشد و یک صفت  
 دیگر از طوطی است که سفید است منقار و باری او میباشد یا مسخ و  
 است که بر سر تاج مستقی یا سفید دارد و این صفت که در زیر بر  
 طوطی سبز بلکه زیاده میباشد و این را در یک کلاه مبین و او نیز  
 در زیر باد میباشد و جمیع اقسام طوطی را میگویند اگر اینها را از اقسام  
 کنند زبان طوطی بطریق زبان او میباشد و این سبب است که بعضی  
 گفت و این فقیه این اصناف طوطی را زرد و آبی و سبز و سیاه  
 شنید بعضی را که رنگهایان تعلیم کرده بودند فکری میگفتند و بعضی  
 بنه وی و بعضیها را دیده ام که سوزنهای کلام الله تعلیم کردند و  
 مثل فاتحه کتاب قل و حواته اعد و در بعضی کتب دیده ام که کلام  
 طوطی است بخورد و اگر آن خورد می میرد و این سخن غلط است و اهل  
 طوطی آب بخورد و این طوطی سرخ را که از زیر بادی او در دهان  
 و نقل را گرفته در آب بکشد و ساقی میکند و بعد از آن آب  
 است را در ظرفی کرده و پس او می نشاند و خود را در آن آب می اندازد  
 و غوطه بیند بخورد اگر بر چند روز چنین کند جانور را می جوید و بیان  
 بر او پیدا میشود و او را از آزار میرساند و اگر گشت او در دهان بماند  
 حرام است و در نهان است و دور است یکی اگر مرغی الاصل و منقار  
 است و فتوی بر اینست و یکی آنکه حلال است و در خردان گوشت  
 او وضاحت آورده و شنی هم زیاده گفته و خردان نه هر دو است  
 زبان او در خوش را که خشک است و در میان دو دندان پشته با هم  
 و شنی در زرد و سبز و آبی و سیاه یکی در سبز یکی در سبز و یکی  
 نو و اینها را در سبیل کوچک جفت نموده است و در خردان

و در نهان حقیقت طوطی است

میشود بعد از آنکه خصوصاً در جاهای تاریک مناکات در میان او  
 پیدا میشود بعد از آنکه بداند زیاد بسیار حجت میگردد و وحکم  
 بیکد بیشتر خوش او سپیش است و اگر در بر این شلوار آدمی  
 و تنویش بسیار رساند چنانچه ازین بیت معلوم میشود که یک  
 کفش یک در شلوار بهتر از شلوار است و اگر در بدن و جامه باشد  
 وی خیزد و بشنود و بعد از آن وی اگر در بدن و جامه باشد  
 بان مانی توان که در جمیع مذاهب حاجت مستحق در در خواست  
 بسیار باشد خواه اندک که بعضی گفته اند اگر بسیار باشد  
 مفتی بنیت هر چه گفته اند در خانه که یک یک بسیار باشد اگر  
 کوکر دو دکنه هم بکشد و همچنین سیاه دانه جو شایند آب  
 نیشاند یا پوست نارنج را بسوزاند یکبار برود و شایند که  
 حضرت رسالت نبی علیه الصلوٰه والسلام مریت که برین  
 هفت ابد بر قدحی آب خواند این بر آرد و مال آن لایه کل علی  
 وقدره یا اسبک و نصیر علی ما اذینوا و علی السفا فیتوکل  
 المؤمنون بعد از آن بگوید فان کنتم موئنین فلفوا شرم و اذا  
 کم عابدا از آن پیش از آن آب بطرفهای جامه خود بسیار  
 یکبار این شود و یا بخارسی پشه و به ترکی سبک و بد کنی پشه  
 خوانند و پیش از آن که بزرگ کوچک بزرگ را عرب بن گویند  
 و کو یک را بعضی خردترین برند کاشت بشکل نبات  
 بزرگترین حیوانات که فیال است مخلوق شده و بد و پر و فیل زاید  
 چنانچه با و خرطوم دارد و پشه با و خرطوم و دود دارد  
 و گفته اند قدرت خالق را اندک نیست فایس باید کرد که با لوری  
 که سبک چنان را در دماغ و قوت فکر کردن و قوت دیدن و  
 و طایف در و سوراخی که از آنجا غرغره و سوراخی دیگر

حجت  
 یک

از انجا پیر و ن رو خلق کرده و در شب دهان استخوان نیست از خرطوم  
بدرو و نفس زده و خرطوم می دیگر بدان نازکی و باریکی را آن طور قوی  
داده که پوست فیله و کاه و امثال آنها بدان سطرپی فرو میرود و  
حیض است بر یک بدن و خون و کاه است که چندان میخورد که شوق میشود  
و از پیریدن عاجز میگردد و تا هلاک نشود و کاه است که چهار بای  
چندان میگذرد که او را میکشد و هر چهار بای دیگر که گشت انجمن  
خور و میرد و حرام است بذهب اما میسر است که بذهب ملک  
که مکره است و خون او اگر ببدن و جامه رسد عفونت حاجت نیست  
نماد در جمیع مذاهب که اگر چه پیشه را با قدری صحیح عربی سه روز  
بصاحب تب ربع دهند تب برزد و چون بر شرب اندام بر روی مالند  
زخم پیشه نمیشود و در ارباب فارسی است و به ترکی قاتر و بکنی  
نیز است که گویند و او از آب و خرمو لد نشود و از غبته هر عضوی از وی  
مشابه دارد و در دو و همچنین در اخلاق جز به بزرگی و ذکای است  
و به بعضی بلاد خرمو لد میانه است و آنچه پدرش را بدو میرسد  
از آنکه مادرش خراب شود و در خواص فرسی بیشتر از عاریت و در کل  
مادرانند و تر بوده آنچه از اسپه کو خرمو لد شود بهتر بود اما  
نا در است استر در از عمر برین حیوانات اهلست از سبب قلت  
جماع چنانکه گنجشک کو ماه عمر برین طيور است از جهت کثرت جماع و میگویند  
استر از زمان فریدون پیدا شده و بعضی گفت اند اول کسی که استر  
پیدا کرد قارون بود اما قتل اول صحیح است مشهور است که استر  
برای که یکبار رفت دیگر جهان راه میرو و غلط نمیکند و استر را چه  
منی باشد و از حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام مرویت  
که و تنیکه غزو آتش می افروخت از ختم سوختن را و به هم رسید  
شکار کنند ترین حیوانات استر بود و در محل میزد برون از بهر قتل

سلسلوی بر کلاهت حضرت نیاپی علیه الصلوٰۃ و السلام بشمار  
 شده اند و حق تعالی استر ازینست خوانده و بدو منت بخلق نهاده  
 و بدو مل مشهور که حضرت امیر المومنین علی و در جنگه ابرار و ارسیده  
 استری بوده که حضرت در حالت پیام علی السلام با آن حضرت  
 هر گشت و گزوم است مذهب امامیه و حرمت نهیست مذهب  
 وضعی و اینست محمد و ابویوسف درین مسئله تفصیلی است چنانچه در اصل  
 مثال و حرمت گذشته و پیش مالک و معتز و بعضی از اصحاب مالک  
 نیز بر حرمت آن گفته اند و در دل استر هر زن که بخورد و استن  
 نشد اگر هم استر بسوزند و بار و عن مو بر بر جانی که موی نرود  
 بمالند و موی بر آید و دوا و الشطب و در کنند و اگر شرم و موی و سر که استر  
 را در خانه و دکاند موشش بگریزد و اگر بپوشد شکم عورت مرده باشد  
 و بیرون نیاید مشاشر استر بخوراند بچه بکشد و بیست استر اگر زن حامله  
 هم را بردارد و بچاش بزبان رود و اگر حامله نباشد با او گیرد و اگر  
 حرکت مثل استر صاف سازند و زن خود بر که و آب بن کند و اگر شرم  
 استر با خون می در رستنه خانه دفع کنند در آنجا موشش کم گردد  
 و از غریب او آنگاه نمی که کلام در رستنه باشد سر کین استر را و بی  
 وقت بر آن اندازد و در راه بپلند بر کس بران راه گذرد و او  
 نکام شود و آن شخص اول خلاص گردد و در راه فارسی کا و دراز  
 و بنال گویند و بدتر کی مغر و بد کنی پیل و او بالوان مختلف میباشد  
 جانوری بر قوت بسیار نفست و در آبادانی جهان بر و است  
 اند و ستان بیشتر از همه جای باشد از غریب احوال است و از  
 او بصلابت تراست از او اندر زنده حلال است بجمع مذاهب  
 حضرت رسالت نیاپی علیه الصلوٰۃ و السلام فرموده اند و عن  
 کاتبانست و گوشت او است یعنی پاری بدانکه در شیر و آن



بند چری می باشد بطریق زرده تخم مرغ بخت و از اجزاء البه و جاده  
و کاه و زهره گویند بقایت گرم بود و آن مانند باز هر بود و در عمل  
و در مادی های طلا کردن و خوردن سودمند بود و چون سخن گفته شد  
و بیشتر آب برش و بر موضع که سفید بود مالند بوی سیاه بر آید و اگر  
سبب آن داء الثعلب و بعضی باشد اما سفید سیاه کند که گاه است شاخ  
کاه و آب زایل کند و قوه باده سفید آید و اگر در بینی و منبر و عروق باز  
دارد اگر سیاه کاه و از این پنج سرخ و در موضع دود کنند که زنده مانده از آن  
موضع بگریزند اگر سیاه کاه و از این کوزه مالند و در زمین بگریزند هر یک که  
در اینجا نه باشد بر آن جمع شود و زهره کاه و اگر آب کنند با بوی  
طلا کنند مایع بود زهره کاه و اگر بر درخت مالند گرم در میوه آن  
نیفتد و اگر در فارسی خرم کوبند و به تنی بسیار و در شش و بدنی  
کو گوشت که در شب خواب نمیکند و مشکا و در شب سید  
بسیار شوکت و قوت دارد در شب بر اکثر جانوران غالب است  
و در تشنیه ایشان می رود و بکشد ایشان بخورد و چون رو شده  
پنهان میگرد و بکشد آنکه او را چشم زخم زسد و اگر بر و زهره کاه  
آید جانوران بنبال او کشند و او را از بسیار رسانند شخصی  
کلای و بعضی شکار یان او را میگیرند و در روز در پس دام میگذارد  
کلافان و دیگر جانوران می آیند که قصد او کنند و در دام می افتند و  
بوم انواع می باشد که راست گوشت انواع او بدست می آید و  
و در مذہب حنفیه مالک حلال است و بکروا به شافعی نیز حلال است  
اما فخری بر این نیست که چون بوم را بکشند یک چشم او کشند  
می ماند و یک چشم بوشید و آن چشم کشاده را هر کس بخورد در دوزخ  
نشد و بعضی گفته اند یک چشم گرم که بآب فرو رود و از آن طاقی  
خوانند بولی آورد و یک چشم را بآب فرو رود و جواب آن خوانند

او تا یکی چشم دور کند و پیش صاحب قلع و قوه کوز دشتایا بدگریم  
 او را امثال خط کرده کسی بجا دارد در چشم مردم شیرین نماید  
 زهره اش اگر با خاکسریوب بلوط خلط کرده بخورند سنگ مثانه  
 خود کرده بدون آرد و جگرش نه فاقست کسی که بخورد  
 قوای پی کند که دو ایدرین باره مغزین روغن خلط کرده در  
 مانند عساره و تا یکی چشم ببرد و است آورده که کسی شخصی  
 و موده بدترین مرغی بجا که در بدترین هیزمی که بسیار  
 و بدترین شخصی ده آن شخصی بومی گرفت و همیشه تلخی لباس کرده  
 بعالمی داد که قصه مال سالاران با حق مبارک و لطفیت  
 و نام جانوریت برنده بزرگ محمل ماهی غار منقار و سر و گردن  
 و هر ده سال و دم و نیمه پشت آوسیه است و با اینهای سرخ  
 و باقی اعضا سفید این جانور در ولایت تلت بسیار است و جادو  
 شکاری غیر بگری او را می تواند گرفت و هر گری که بجای بکار است  
 در میان که بسیار استیاری تمام دارد و در باب حلیت و حرمت  
 بنارس قوی صریح بنظر نیامده و خوردن آن شایع هم نیست اما  
 بنارستانه علاماتی که فقها در باب حلیت و حرمت بطور کفر  
 مینماید که حال باشد چسبند ان و چینه وان دارد و در محل برید  
 و قیقل از ضعیف تر بوده است و مرد را هم نمی خورد و کوشش بکار  
 نمیکند و اندک تلخی اکمل بالصواب است و در ج افراخی  
 تذرو و برکتی قراول خوانند در دکن نیست مرغی شکو صورت  
 خوش قراول است کوشی خوش طعم در نهایت دارد و گوشت در وقت  
 خوشی هو او زردن بادجوب لایع میگردد در وقت زردن یک  
 ساعت بیشتر هیچ میشود و فریاد کند بعد از این ناله است  
 علامت است که در وقت او جمع مذاهب است اگر آب برآورد

بینی چنانکه سوسن را نافع بود و گوشت او ختم را زیاده میکند  
 و قوت جمیع را تضعیف را افقاسی نمک کیندی مغولی سلقون  
 و بدکنی که مالونزی که به منظر است دهنی فراخ دارد و سری دراز  
 و در میان آن بسیار شد در ولایت دکن در حوضها و رودخانهها  
 بسیار می باشد و بسیار بزرگ میشود و پوستی محکم دارد و فکهای  
 او بسیار بزرگست و بر سینه او چسبیده حرکت نمیکند و سینه بالایی  
 دهن او حرکت میکند بخلاف جمیع حیوانات پشت نمک پشت  
 سنگ پشت نماید و چهار پایی دارد و دنب دراز و کاه بدراز  
 ده گزیدانی شود و در شبها دو گز و آدمی و کاه و کاه و پوست کوه  
 و هر چه از حیوانات در میان آب بدستش افتد بکشد از غولهای  
 ندر این فقیر خود دیده ام که نمک را کشیده اند و از شکم او طلا  
 آلات که مردان و عورتان می پوشند بیرون آمد که مردم را حوز  
 آورده است و در حضور فقیر مکرار می و کاه و کاه گرفته و هلاک کرده  
 و نمک سوراخی که از آن فضولات بیرون آید نیست اما ترش  
 نوک و ماده اش مزج دارد و چون شکم وی بر میگردد بیرون آید  
 از آب و دمان باز میکند مرقی خورد که از اعصاب غیر انقباض  
 خوانند می آید و بدمان می میرود و آنچه بدمان می آید می خورد  
 و آن مرقی بر سر خاری دارد و چون نمک دهن به هم تنگ  
 خار بر دهن او میزند تا دمان یکشاید و نمک در بای نیل مصر  
 بسیار شود و هر وقت که میخواهد با ماده جنت شود از آب بیرون  
 می آید و ماده را ریش می اندازد و جنت میکرد و تخم در شکم  
 می بیند از بچکان او آنچه در آب می روند نمک میشوند و آنچه در شکم  
 میماند سقنور و سقنور خاصه مصر است در اندوستان می بیند  
 و در شهر مصر چون نمک بسیار است که طلسمی است که نمک را

یکی از اینها مانند او در یک فرسنگ از شیب بالایی مصر میخیزد  
 مذکور اندر ساینده مشهور است که او را نمیتوان زد که مگر در زیر  
 فعل چرا که پوست شیش حکم است و آهن بر دکا نمیکند و این  
 فقیه بگفت بدو نموده ام که نوا یک میایب بیهانی طلسم جانی  
 همایون اعظم قطبشاه خلد اسد ملک و سحانه نمکی را که چهارگز  
 در آن بوده همیشه بطور بر میان شیش زده اند که او را بدو  
 نیمه ساخته اند و محمیر از او که شفته در زمین نشسته است از اینجا  
 قیاس فرمایند ضربت آن عالم پناه را اکثر اکابر در کربلا را  
 مشابه نموده اند نمک با سبب عداوت کلی است درسی  
 خواب نمک از آب بیرون آید و سبکی را بیرون و در کنار آب  
 بریندود و او را بزند تا فریاد کند نمک بجان صاحب آب چون  
 آید جسته گرفت یک تخم گوشت نمک صلاست بدین صفت  
 و مالک در نهی شافع و قولیست اصح آنست که حرام است  
 و حرام است بدین نامیه و جنبل و جیشیل را اگر کسی چیش  
 کند بند نفع رساند بشرط آنکه پنجم آدمی که در دکنده همان  
 چشم نمک ابرو بندند راست را راست و چپ را چپ اگر  
 چه او را با موم فسیله سازند و روش کرده در آب اندازند  
 و نوع فریاد بزند در آن آب مادام که آن او میزند بود و آب  
 زهره او در چشم کشند بیاض برود و اگر در زیر میخونی بخور کند  
 جنون از وی زایل شود و اگر دندان وی که از جانب راست  
 باشد بکشد و بر بازوی راست بندند مجامعت اقوة دم و محلی  
 تمام بود با جوده او اگر پیروی در پیشانی کوفتند جنکی نالند و گوشت  
 که بر ابروی ازین بکشد و در برافاسی و ترکی همین نام است  
 جانوری سکاری توایم پذیر کوچک است ماده از نر بزرگتر است

ماده او را در کینان ترستی خوانند و نواز او را ترمه نام از جمیع جاها  
دلیر تر است و او را بر جانفوری که فرستادند تا او را نمیکند یعنی  
کندارد و قاعده چنین است که جوره او را در بالای جانفوریست  
و قوت چنان اول جانفوری که جسته سلطانین می آورند می باشد  
اوست و او بویار و بکوله و باقی جانوران که چکس میگردانند  
او بسیار نیست که گوشت را به جمیع غلامان اهرام است و به  
مالک که بگوید که ببرد اسب اگر در چشم نهند بر تارکی ناف  
بود که از اسب را ببارسی رو باه و بر تکی شای بد کنی نمودی  
گویند جانفوری مجمل بسیار دانست غرب در حله مردم را با  
تشبیه کرده گویند اسب در غلبه چون یک رو غلبه کند  
را بکنار آب میرساند و اندک اندک در آب میرود و چنانچه  
کیک مار کرد و بان او جمع می شود چون کیکها بر کرد و بان او  
جمع شدند فی الحال غوطه میخورد و بهمه از تشویش کیک غلام  
می یابد و دیگر آنکه شکم خود را بر باد کرده در شیب می چسبند ایما  
در هوا می کنند چنانکه جانوران کمان میکنند که مرده است  
نزدیک او میروند بر خاسته ایشان را میگیرند و اهرام است  
وی به سبب ماهیه و حنفی خلاست به سبب شامی و صبل و یک  
که سر و پیر او در کبوتر خانه بندند هم کبوتر این مکر بریزد  
او در مرض فاجع و لغوه نمیدانست به وی چون در میان کبوتر  
دندان زایل کند و اگر با پوست شکم فرغ سوخته و در انقلاب  
ناضی بود و چون از ابر تا زانیه با جوی طلا کنند و در خانه بنهند  
جمیع کیکان بر آن جمع شود پوست فی نهایت کرم بود و در آن  
چوبستین خانه چوبستین آن بر آن مردم سرد و نایب و زنان  
چوبستین مناسب باشد و مردم محرومی مزاج باید که از پوشیدن

آن کرم

این مختار از اینده است چنانچه با مومن با افقاری و ترکی که مومن خوانند  
 بود کسی در شرف کماله و داده را پس نوبینها نوری قوی و بیکل بر  
 تو نیست اکثر اوقات در میان آب میباشد در بند و ستان از  
 هر جا مشت است اهل و بیکلی هر دو میباشد و او در غم میبرد و نگر  
 است و اکثر اوقات بر هر دو غالت است از بون مشت است و  
 در و نادر گریست که نیست او را غدا بیکند و بدان سبب  
 بیکند و اند کرده از اهل برش و روح او است که سوال است  
 که شمشیر از کج غدا است که هم در پیش بون او و در بند  
 تا آب ننگ و در ده گشت و بر من و جربید و در افقاری  
 طبع و ترکی جگر که بد کسی به خوانند جانور است که چک برده  
 و هیچ عهد از غنای جانور بیک شبیه است شمشیر بیکل و در  
 بکران کا و وسیع بیک شفته و پاهای با بیک شفته مرغ و پاهای در غدا  
 و او کاه است که سبب پاک مردم میکرد و بدانکه غدا و زراعت  
 و درختار از حوز و فقط میشود و کاه است که قطعه بیک بیکند  
 و چون او پیدا شد سبب فوت مردم میشود و در غدا بیکل و شکر  
 عظیم در هوا پیدا میشوند و در میان بی ایشان بزرگتر است  
 اراج او میباشد و هر جا که او فرو داد همه فرو می آیند  
 جلای است با اتفاق جمیع علمای است و در غم بغیر از مردم لار  
 کسی بخورد و ایشان در خوردن افراط نمی کنند و اگر  
 طبع از آتش نهند و در او نافع بود کسی را که سوز که در شمشیر  
 خاصه زن را و بخوردن با و بو کسیر اسود دهند و او کویر و  
 بلخ را اسود و نب بیند از نو با قدری سوز و خشک بپاشند  
 استقار اناغ بود و در حیات جاری را افقاری جزو گویند و  
 بزرگ غدا و بد کسی خرمال و او مرغی بزرگ نیز بیکل و در از است

و این مختار از اینده است چنانچه با مومن با افقاری و ترکی که مومن خوانند  
 بود کسی در شرف کماله و داده را پس نوبینها نوری قوی و بیکل بر  
 تو نیست اکثر اوقات در میان آب میباشد در بند و ستان از  
 هر جا مشت است اهل و بیکلی هر دو میباشد و او در غم میبرد و نگر  
 است و اکثر اوقات بر هر دو غالت است از بون مشت است و  
 در و نادر گریست که نیست او را غدا بیکند و بدان سبب  
 بیکند و اند کرده از اهل برش و روح او است که سوال است  
 که شمشیر از کج غدا است که هم در پیش بون او و در بند  
 تا آب ننگ و در ده گشت و بر من و جربید و در افقاری  
 طبع و ترکی جگر که بد کسی به خوانند جانور است که چک برده  
 و هیچ عهد از غنای جانور بیک شبیه است شمشیر بیکل و در  
 بکران کا و وسیع بیک شفته و پاهای با بیک شفته مرغ و پاهای در غدا  
 و او کاه است که سبب پاک مردم میکرد و بدانکه غدا و زراعت  
 و درختار از حوز و فقط میشود و کاه است که قطعه بیک بیکند  
 و چون او پیدا شد سبب فوت مردم میشود و در غدا بیکل و شکر  
 عظیم در هوا پیدا میشوند و در میان بی ایشان بزرگتر است  
 اراج او میباشد و هر جا که او فرو داد همه فرو می آیند  
 جلای است با اتفاق جمیع علمای است و در غم بغیر از مردم لار  
 کسی بخورد و ایشان در خوردن افراط نمی کنند و اگر  
 طبع از آتش نهند و در او نافع بود کسی را که سوز که در شمشیر  
 خاصه زن را و بخوردن با و بو کسیر اسود دهند و او کویر و  
 بلخ را اسود و نب بیند از نو با قدری سوز و خشک بپاشند  
 استقار اناغ بود و در حیات جاری را افقاری جزو گویند و  
 بزرگ غدا و بد کسی خرمال و او مرغی بزرگ نیز بیکل و در از است

و این مختار از اینده است چنانچه با مومن با افقاری و ترکی که مومن خوانند  
 بود کسی در شرف کماله و داده را پس نوبینها نوری قوی و بیکل بر  
 تو نیست اکثر اوقات در میان آب میباشد در بند و ستان از  
 هر جا مشت است اهل و بیکلی هر دو میباشد و او در غم میبرد و نگر  
 است و اکثر اوقات بر هر دو غالت است از بون مشت است و  
 در و نادر گریست که نیست او را غدا بیکند و بدان سبب  
 بیکند و اند کرده از اهل برش و روح او است که سوال است  
 که شمشیر از کج غدا است که هم در پیش بون او و در بند  
 تا آب ننگ و در ده گشت و بر من و جربید و در افقاری  
 طبع و ترکی جگر که بد کسی به خوانند جانور است که چک برده  
 و هیچ عهد از غنای جانور بیک شبیه است شمشیر بیکل و در  
 بکران کا و وسیع بیک شفته و پاهای با بیک شفته مرغ و پاهای در غدا  
 و او کاه است که سبب پاک مردم میکرد و بدانکه غدا و زراعت  
 و درختار از حوز و فقط میشود و کاه است که قطعه بیک بیکند  
 و چون او پیدا شد سبب فوت مردم میشود و در غدا بیکل و شکر  
 عظیم در هوا پیدا میشوند و در میان بی ایشان بزرگتر است  
 اراج او میباشد و هر جا که او فرو داد همه فرو می آیند  
 جلای است با اتفاق جمیع علمای است و در غم بغیر از مردم لار  
 کسی بخورد و ایشان در خوردن افراط نمی کنند و اگر  
 طبع از آتش نهند و در او نافع بود کسی را که سوز که در شمشیر  
 خاصه زن را و بخوردن با و بو کسیر اسود دهند و او کویر و  
 بلخ را اسود و نب بیند از نو با قدری سوز و خشک بپاشند  
 استقار اناغ بود و در حیات جاری را افقاری جزو گویند و  
 بزرگ غدا و بد کسی خرمال و او مرغی بزرگ نیز بیکل و در از است

و از تیزی او لعل کرده اند که کسی او را در جبهه می رسد و خونش  
او را شکافت در اندرون او سیاه و اندک از آن در بلاد پیش  
می باشد یافت و او در طلب دانه بسیار حید می نماید با اینها که  
که اگر مشکلی می بود مثل است در میان مردم که افکند و می آید  
چنگ و نیست به هرگاه چرخ و بکوی را بر و انداخته و از یک شک  
او را بگیرد و بچال خود چنان بر جانور میزد که از پدید آمدن میان  
او خلاص می شود و این خیر کمر را به کت در شکار از او می باشد  
بحری بسیار تیزی در شیر بهتری باید که خزان را بگیرد بحری می رسد  
که بیشتر شده از دلیری و تیزی او که شسته و از حضور بین آید و در چاه  
کشفه کی صبح و یکی محل عصر هم حلاست کشت او بجمع مذاق بسیار  
منهیب اما می مکر و است و در حدیث آمده که حفظ اینها است  
پناه بر علیه الصلوة و السلام گوشت نقدری خورد و اندک  
اگر کسی را که خواب بسیار کند دل می بر و بند خواب کمتر کند و اگر  
بوی آن اندرون سنگد آن او خشک کند و بسایند و با آنکه آن  
در چشم کشند در ابتدای نزول آب هیچ دو و بهتر از این بر و می رسد  
چشم دور کند و در سنگد آن وی سنگی باشد چون کسی بنزد که  
رعاف داشته باشد در ساعت به بند و تا آن با خود در چشم  
عود نکند و اگر نعت اسماء داشته باشد کم شود و چشمش خضاب  
بهترین ادویه است در افقاری و و گاهی یک کوند و جزای آن  
مرغی زیرا صورت خوش خرام شیرین صغیر است بزرگ و کوچک باشد  
بزرگش را کبک در می و کوچک را کبک کوهی خوانند و عرب کبک  
نزد را یعقوب خواند و گویند کاه باشد که کبک داده مجروح شدند و  
کبک نه تخم نهند و کاه باشد که بر خاکی که کبک نه که شسته بطلد آن  
خاک بر پایهای خود پاشید تخم نهد و او دو آن می سازد و تخم

در و موش غنچه ای را از مخافلت نماید و یکی ماده آنی را محافظت  
 نماید بچنان بر باشد و آنچه ماده محافظت نماید بچنان ماده باشد  
 و عمرش هر سال میرسد بخت بسیار دارد و جنگ خوب میکند  
 حکم حلال است گوشت وی هیچ مذاهب است اگر بکار منی  
 بر یا بکرده بگوید که در از صرع این شود گوشتش دفع است  
 ماده باه کند زهره اسل که در چشم کشند ناف بود اگر  
 نه هر زهره را در منی کشاند و من را نیز کند و حافظه اوقات  
 جدا و با بعضی موشکی و غلبه از وزغ و حاد خوانند  
 ترکان و ارجلغان و دکنیان چل گویند چیس تریم غایت  
 گویند سالی نر باشد و سالی ماده چنانکه انوری گفته است و در  
 چون زخمی نماید موزی نبات چون زخم تا چند سالی مادی  
 سالی زری نه غز در ابا غراب دشمنی بود و می رسد بچه بیرون  
 می آورد و او صید نمیکند بلکه میرماید و در میان پریدان ساکن  
 میشود چنانکه بر مای وی رکت نمیکند گویند بهترین مرغ است  
 حق تعالی چنانکه اگر از کرسنگی میرد ضد کج و تخم که در نزد  
 وی باشد نمیکند بکایت شعور است که در زمان سیل و سیل  
 علیه السلام موشکی بطریق باز و بجری صید مرغان میکرد و چون  
 پیشان علیه السلام دعا فرموده که خدا یا مرا اعلی ده که بگوید  
 من کسی نیستم چون صید کردن موشکی از جمله آن ملک بوده  
 بعد از فوت سلیمان بطرف شد که گوشت او هیچ مذاهب  
 حرام است و در حدیث آمده که حضرت رسول علیه السلام امر  
 بکشتن وی فرموده اند هر چند آن شخص احرام حج بسته باشد  
 در نهایت بعضی علما عامه کشتن وی واجب است اندامی غیر علما  
 گفته اند که سنت است کشتن او و حکایت خون وی چون با اندک



شکست کل را خط کنند و بیاشامند و سوزند و بعد از آن بر روی  
النفیس چون او را بسوزانند و خاکستر آن با آب بیاشامند و نفس  
را باغی که در مهره وی چون خشک کنند در سایه کسی را که برانی  
موزی چون مار و عقرب گزیده بود با آب حل کنند و سهیل از آن  
در چشمش کشند نافع بود انا اگر زخم از طرف راست بود و چپ در چپ  
چپ کشند و اگر زخم در طرف چپ بود این را در چشم راست کشند و اگر زخم  
را در خانه بیاورند در آن خانه مار و کرم و زنیاید و زنیاید و بجا  
خرد و از گوش که میزد و به زنی اینک بد کنی که در دهان نوری رود  
به او از تر گوش شقی تر سنده صبور است عوب مردم را در صبر او  
بسته کرده گویند امیر سرج مار یکبار برای که رفت دیگر بداند راه  
تواند رفت اگر بالای بلند می باشد که شیر را به غنای او باشد  
و او از شیر بشنود خود را از تر شیر بزرگ اندازد و او را کشند  
سال عمر مثل از بهل زیاده نبود که گوشت و شیر او بعد بسبب مایه طلب  
مکرم و دست و بعد بیشتر فنی و حقی و سهیلی رام نکست کزدم گزیده  
چون از گوشت بر خورشید و خر روان شود الم شکین باید و اگر در  
گوش خرد گوید که مرا کزدم گزیده در و ساکن بود و اگر در اول  
سال هر وع پوست میانی ویرا با خود نگاه دارد تا یکسال از صبح  
ایمن باشد و چون سال نوسود پوست میانی دیگری بکشد و دوباره خود  
نگاه دارد چرخ گوشش وی اگر بخورد که وی کند که بسیار کرد  
منع کریمت کند اگر چشم او آتشتری سازند و کسی که زحمات صبح  
داشت باشد با خود دارد دفع رساند آب سر کین تازه اش اگر دگر  
کسی که خون از دماغش می رود چکانند منع خون رفتن کند و چون  
سر که بر سر کین خرافت اند و برونید همین عمل کند و دندانش در زیر  
بالین نهند و از آن رو سبزی بجهت مسلول را فریاد و در

بهی فرا میرسد و بفارسی خرگور و به ترکی قولان خوانند درینجا  
 و او بالوان بسیار میباشد از آنجمله تره در کشت عمرش پیش  
 اهل تاریخ برایش نگهرویی درویش سال می باشد و بعضی گفته اند  
 که تا هشتصد میرسد چنانچه در افواه است که خرگور بدیع بهرام  
 نوروز پس از آن دیده اند و این سخن در تاریخ ابن خلکان است  
 حضرت یاسیت عوام نیست و هشتصد سال بود و نگر او در کتب  
 تغیر نیز نیست این سخن عوام است اصل او از کسی آمده  
 بوده که یکجمله گفته و اینها از روی متولد شده اند سلم حیات  
 نوشت از قیام مذکور یک چند خانگی شود و دانش گیرد و خود  
 کشت وی در وقت مفصل نفع رساند بهر وی موی بخنجر  
 دور و از دور چنین بهره وی اگر یک ر که در جامه خواند شده  
 کند به هندیغ آن میکند نظر کردن در چشم کو رخ روشنی چشم زیبا  
 کند و منع زول آب کند از چشم آب زهره دور اگر در چشم کشند  
 چشم را روشن و تیز کند و از زول آب نگاه دارد و بیشک  
 کرده دور اگر بار و عن زینق طلا کنند بهن را دور کنند و منقش  
 چون بخوراند خاکستر آن روشنی چشم دهد و منع خون رفتن از  
 چشم کند و نگاه داشتن شمش خون و صرع را از ابل کند و عریض  
 را و در اصل لغت الطلاق میکنند بر هر مرغی که طوق داشته  
 باشد چون قمری و فاخته و کبوتر اما حال ب بعضی عمار مردم  
 مخصوص است کبوتر و کبوتر را ترکاچ که کرچین خوانند و بکی  
 کبوتر نیز گویند و مرغی تیز راه دانست و از طبیعت است  
 که غاصد و آسمان خود را میطلب و اگر طبع هزار فرسنگ دورفته  
 باشد و ده سال گذشته و بعضی از اصحاب تاریخ نقل کرده اند  
 که کبوتر در یک روز سه هزار فرسنگ قطع کرده از سطوی

حکیم گفت کہ کبوتر ہزار سال می شود و زو مادہ ناپاکی و جودہ ہوا  
 ملائکت نمایند و بوسہ زنند و نفار در ہم برند و از ایشان چنان  
 کہ موجب ہیجان شہوت شود و بظہور می آید ازین سبب اکثر مردم  
 در خانہ کہ عورات باشند کبوتر نگاہ نمیدارند و کسی را کہ قصدی  
 در شہوت باشد مناسب است دیدن ارشمان و در حدیث آمده کہ  
 شخصی از تنہائی پیش رسول علیہ السلام شکایت کرد و حق تعالی فرمود  
 کہ یکجہت کبوتر نگاہ دارد و حضرت امیر المومنین علی علیہ السلام فرمود  
 اندک بد رستی کہ بانگ جناح کبوتر درو میکند شیاطین استغوا است  
 کہ ہم کسی پیش ابو جعفر علیہ السلام آمد و از جن شکایت کرد کہ او را  
 در خانہ امش شتویش مید و انداخت حضرت فرمودند کہ سقطض علی  
 و در اہفت درع کند و در اطراف خانہ کبوتر نگاہ دارد و آن جن  
 میگوید چنان کردم کہ آنحضرت فرمودند دیگر ہرگز از خانہ خود از  
 جن مرفوی ندیدم و مشہور است کہ حضرت نوح علیہ السلام غرق  
 فرسارہ بودند کہ جز آب بیاد و را و ببرد از خور و ان مشغول شد  
 و را آمدن تا خیر نمود حضرت نوح ند کبوتر از دنبال او فرستاد  
 کبوتر رفت و پیش از غراب خبر آورد حضرت نوح دعا فرمود کہ  
 خدا تعالی او را طوفی بدہد کہ میراث بر بچہ ہای او برسد سبب علی  
 نوح خدا تعالی او را طوفی داد و کہ ملائکت کوشت کبوتر جمیع  
 وجاہ است گاہ ہر شوق او بچہ تخم و بچہ و مکتوبی ستادن و این  
 بدان اما باری کرد و بر ایندن و شرط بستن کہ شوق در بر  
 پیش اما باری است و شیخ الاسلام کہ از اہل سنت است کہ کبوتر  
 بازی پیش جمیع علما مکروہ است و سفیان ثوری کہ کبوتر بازی  
 عمل قوم لوط است و کواہی کبوتر بازی پیش اما باری و ابو حنیفہ و مالک  
 درست نیست اما بخند مشافعی بزد این کواہی را غیر مکروہ دانند

حکمت

کشته اگر نه ز بخت شود او را طبع بخوراند شفا با بد ببردش  
فت و چشمه بر در و نشی آورد خوش چون در دخی مال طاعت  
را بن کند این تر که دید در هر خانه که کسوتر بود اهل آن از خضر را  
فایده و سکنه و محمود و سباحت این باشد اگر خوردن کسبش را  
مداومت نماید زیر کی بفراید خاکسته استخوانش بر جراحانی که علاج  
پذیر نیست از شفا نماند صحت دهد اگر کسی ترزند و بماند و نیم کشند  
ز جانیله زدم کشند و باشد در زار شکن بد خون کبود چرخ  
که در حشمت یافته عقیقه است اگر نه کسی شکسته یاش و زخم آن با خون

رسید و خون کسوتر بچکاند که مفید است و در انگاری مای  
چشمه و بر تن کی بالغ و بزرگنی بجای اصناف مای بسیار است و در  
کی بماند و به طبعش از یغ سکنه یاده میباشد و در کوی  
بر مای یاش که تنگ مای غیش و در صنفی نامی دارد و در مظهر  
که در زمان حضرت رسالت بنای علیه الصلوٰه و السلام جمع بکبر  
از صحابه در سفری که رسیده شد و بودند مای چرخ نام در زخم زخم  
خ و رسانند و یک استخوان پهلوی او را در زمین فرو بردند و  
بلند بود که شسته سوارای از زیر وی بیکشت در دریا بیکشت مای  
میباشد که از آن مال بسوی بند طولش چهار صد بالقد و در مای باشد  
ای پرفا و است خدای تعالی مای که جکت ابر و مسلط کرده  
که کوشتش در بدن این میگردد و درها نمیکند تا او را هلاک کرد و اند  
در کتب مای و کبر است که او را حوت الحیدر میگویند بسیار بزرگ  
میشود گشتی را از رفیق باز میدارد و در کسب میرساند و دریا  
در آن او را بستاند و نمیکند او را بماند و چاه که کجوال بود  
است در دریای اندازند و نمایی از آن میگردد و در دیک  
عایض نموده که گوشت هر مای که غلوس و در در پیش ابر و جلای

لایه های آن را الی سگی و کله البرق  
بکشد و در آن مای غش و در مای  
الکس که از این صید مای و در مای  
بکشد و گوشت و طبع آن را که مای  
الکس و در آن مای و کله البرق  
لایه های آن را الی سگی و کله البرق  
بکشد و در آن مای غش و در مای  
الکس که از این صید مای و در مای  
بکشد و گوشت و طبع آن را که مای  
الکس و در آن مای و کله البرق

و پیش اهل سنت کوشش جمیع اقسام و این حال است و مخفی نیست  
 اما می دانید و این صفت پاکست و در این صفت بلایه است اگر چه ما می دانیم  
 خشک کن و ساینده بر معنوی که خون میریزد باشد یا شعله و شعله  
 خون کند اگر مقدار یک جبهه از دهره ما می در پی مصروع چکانند  
 نافع باشد و در بعضی مار کوبند و خشک تیلان بدنی ما می  
 اورا انواع بسیار است کیسوع از و سگله است و این در سینه  
 که بر خطوط سفید دارد و درازی او سگله است باشد آن بر هر  
 که بگذرد بسوزاند چنانکه مدت ها در آن زمین کجا و زمین و از دست  
 یک پیرانه از راه آدمی و حیوان از بصره و از بکیت و هر کس را از  
 و چشم بروی افتد میرد و هر کس که نزدیک شخص باشد که در  
 نظر بر آن مار افتد و مرد او نیز میرد اگر چه مار آن پیرانه را  
 با چوبی بکشد و اجزای بدن او که اخته شود هر مرغی که در محل پیرانه  
 محافوی مسکن او برسد از بالا بریزد و کیسوع دیگر از فیه است که چون  
 اند در ریه است که میخند و کیسوع دیگر تیر مار است و عرب از ادویه  
 میگوید آن مار است که آدمی را که دور رود و نبال میکند از زمین  
 بر حسته بطریق تیر خود را بر او میزند و باک میکند و مار بر عدد  
 اصلاع خود سی میخند و همیشه مار بر گلهای مختلف میباشد شریفه  
 و سیاه و خاکستری رنگ و غالباً در سبب اختلاف رنگ سفید و سیاه  
 نیست و زبان مار در شق است چنانچه بعضی گمان برده اند که دو  
 زبان دارد و مار هر سال یک نوبت پوست میزد از و یک نوبت  
 بر تخانش طهر شود عدد و نقطه عدد و سال عمر او باشد و عمر  
 او در از می باشد میگویند هزار سال میرسد و هر مار که از صد  
 سال گذشته او را از دوا خوانند و چشم مار در سر او نمیکند و  
 بطریق بی جانور این بلا همچنانکه میخورد و جانی که غنیمت او در سر

محکم است ماری بر این آتش مایه است و بشراب شیرین بسیار دارد و  
 کاه است که در بسیاری میل القدرش آب میخورد که از مریضی و پاک  
 میگرد و در غایت احوال مار آنت که بغیر گوشت جانور زنده  
 بخورد و از طعام به نهم آتفا میکند و باب میل ندارد چون مار کاه  
 به سوراخ رود و چنگل را بر زور برون تواند اید و اگر کز دم  
 دور که از رخ و در آنجا از رزساند و بر یکا خسته است  
 و اگر نک زار نماید خاک گردد و مار از فواسق است که حضرت  
 رسالت مآب علی الصلوٰۃ والسلام امر بکشتن ایشان فرموده  
 که حرام است گوشت او پیش امامیه و حنفی و شافعی و حنبلی و مکره است  
 و در کتاب و تریاقی که گوشت مار داشته باشد حرام است  
 و اگر کسی که از مار درشته باشد گوشت مار بخورد شفا یا بد بوش  
 و در فیه سوخته حق کرده سبیل و در چینم برده و پخته و در  
 یاقون سود و بر برص مالند زایل کند که دندان مار در زنگی بر  
 کنند و بر صاحب تیغ بزند نفخ رساند بکاه است و در  
 که در خانه های مدینه بکف از بریان و بنیان مسلمانند که بصورت  
 طایر میشود و هرگاه که از ایشان دیده شود سه روز محلت دهند  
 و ایشان را بترسانند و تعرض نرسانند اگر بعد از سه روز دیده  
 شد و بکشد ایشان را بعضی از علما این حدیث را خاصه مدینه و  
 اندامان و بیشتر علما در همه شهرها چنین است پس ماران خانگی را  
 سه روز محلت میداد و طریق امان در اوج و بهم گریز چنان  
 که بگوید افسس که باشد که با احدی از خدا علیکن نوع و سلیمان  
 علیها السلام ان لا تدون ولا تؤذینا یعنی سوگند میدهم شمارا  
 بهمدی که ستاینده از شما فوج و سلیمان که بر ما طاهر نشوید و مار  
 این آتش را در خانه های او را بفاسی فرستد که بپست شود

و بر یکی قوت نفوذ و بر یکی فراست و بر یکی سیاه کوچک است و بر یکی  
بعد و تابستان باز آید و از بوی و گل مشکانه سانس و در آشیانه خود  
بر یک دیب نهند تا حرارت بخشد و بجا نشیند و در شب بر یک شمشیر  
و قصد بجه و بیابان را از جهت دفع مضرت او بر یک کرشمه آورده و در آنجا  
نهند و شب بر یک جای که بوی کرشمه آید نیرود و چون آن را زنده شود  
بیکریز و جانچه بردن نزدیک میرسد و در نظر مردم با ناچار است  
از جایب احوال او اگر اگر خوشش بکنند باز یک دو و بعضی مرسم سنگ  
بر قازا با بطریق بدست می آورند که بجا او را بر بخت نیرود و می کنند  
و در آشیانه اش می بیند او تصور آنکه بچه اش بر قازان جدا کرده می زند  
و در سنگ بر قازان آورده و در آشیانه می نهد و از آنجا بر آب آید  
و گوشت وی مکر و حجت گرامت شده و بدو آب آید و آب  
خفای و مالک حلال است و در مذبح شافعی دو قوی است او را  
گرامت و منی القلم است و ماغ پرست و یک بال قنار یا یکی چشم  
نزدان کند اگر دلش با شراب بخورند قوه باه با فراط دهد خوردن  
که بیشتر روشنی چشم دهد اگر خوش نشین را بخوراند چنانکه نذر آتش  
برود و چنانچه از محبت مرد متفر باشد چون سرد و پرست و یک کی زوی  
بگیرند و بسوزانند و در شراب آید از آن هر کس از آن شراب خورد  
مست شود و سرکین وی چون چشم کشند سفیدی بر داکر زهره  
در بینی کسی چکانند موی سر و ریش که سفید شده باشد سیاه گرداند و  
دندان نیر سیاه کند اگر خواهند که دندان سیاه نشود پیش از سوزان  
بر آتش تازه کنند سرکین وی زهره کا و بیامیزند و بر موی سیاه  
طلا کنند پس کام سفید شود و بجا نرسد و شب بر یک کوبند و  
بر یکی نیر و بد کنی بیشتر مرغی بول است و دشمن آفتاب است  
و بعد از غروب آفتاب بایران کند و بشوید و مانند کهن خورد

از روی او رنگ گوشت و دندان و پستان و منقار و خضبه اردو  
موی و پیر ندارد و بوی برمی خورد و ماده وی در عصب میگردد و  
بجز راسخ میماند و بوی یک و میخ و چون آلوده آن و خورد  
و از روی بعضی حکما گفته اند خفاش خلق کرد و عیسی علیه السلام  
از آنجه صورت مرغان دیگرند و دیگر حراست آنها و  
چون نور از دخت در آید نیزند و بوی آلوده و دیگرند و اگر  
سینه در میان بالش نهاده هر کس بر بران بندد و راحات یابد  
بشرط آنکه آن شخص نداند که در بالش او سر خفاش هست اگر نه  
بر آدمی نه بد شود و جماع را قوت دهد اگر خوش بیدار شود  
بانی زنی و باشد مالک موی بر بنار دفاکت و بی روشنی  
زیادت کند اگر زنی بد شواری زاید نه هر که و برادرش آن  
در مالک و جمال بر آید اگر سر او را در سوراخ موش اند  
بهد نیزند اگر سر وی در برج کبوتر نهان کنند هر چه کبوتر که  
پسند از آنجا نروید و الف که نه سر کبوتر او را با آنک در زنج  
داخل کنند و در موضعی که مورد باشد بماند تا نهاده نهاد موی بر  
و اگر آن بکار بر دهر نر بر نیاید بسیار در میان شترگان  
بر روی سینه در مینه غلیظه سازد و یک چراغ از زر و عنبر شرف  
بر کند و غلیظه بکنو بر سوزد بوقت شب و یک کانه خام بماند  
و دود او بستر آنجا کند که کسی نباشد و دود مذکور را در  
بوقت حاجت بر جاسد هر که بباله مطیع و دیوانه او شود بجز  
بد آنکه چون بنی اسرائیل از حضرت عیسی علیه السلام  
بمغرطو جانوری خواست صورت به شکل و هیئت شب پره  
براحت و دم در آن دمید پس آن صورت مرغی شد بفرمان  
خدا ایتالی و بر او از نو و آیه کریمه داد و خلق من الطین



الطیر باذنی فصفی منها فتلون طیرا باذنی استبراسد برین صفتی  
 منیر بر افکار سیخو ک کویند و برکی رو نفور بد کنی سرگرمی  
 ترین جانور است و در قوه مجامعت زیاده است از هر صنفه  
 و در صغیر فی طیر مذارد و با مادر صفاه کند و چنانچه با یک ماده  
 در مضنوی هم شوقه را اندوزد و زانیند ترین حیوانات است و در شش  
 هشت میگرد و جفت میزند ماده شوخی در ششها و اگر بگوید  
 و گاهی در چهار ماهی شش یکی بگوید آید بیکدیگر و در مضنوی  
 نوشته که هست بچم میزاید و جوان بازده سال شود و دیگر میزاید  
 فاسپان ماده شش را شوخی شش را اگر از جوانی بول از  
 شوخی که زیادت و در عجایب المخلوقات نوشته که اگر شوخی  
 باخر مجامعت کند و در آنحال خربول آفکند شوخی در حال بمیرد  
 و بعضی رسائل گفته اند که اگر شوخی را بر پیشانی بر حیاتی محکم  
 ببندند و خربول کند شوخی بمیرد چون چهار بار و در خنک خورد  
 صحت یابد و اگر سر و زنجیری نخورد و کرسنه کرد و بعد از آن  
 دور و زنجیری نخورد و فریب کرد و ترسایان در روم شوخی را چنین  
 فریب میکنند و اگر بچشم او را بکنند بمیرد و حرام است کوشش  
 بجمع مذاهب حکمت زهره اش بوسیر را مفید است پیداوار  
 اگر بر خنایز و دقل طلا کنند صحت بخشد جگرش در گردن مار  
 و کزدم و زنبور رفع رسا ند استخوان سوخت او را جانی  
 ناسور شده باشد بیفتانند مغیر باشد اگر سرگین شوخی زهر  
 درخت سیب خاک کند سیب بسیار و سرخ دهد طبل افکار  
 اسب برتری است و بد کنی کوره کویند و او بهترین حیوانات  
 بحسب صورت و سیرت و بهمه رنگ شباهد و از جمیع حیوانات  
 اهلی فرخنده است و بیشتر است از همه تیز و تر و بیشتر از دیگر

در تشریف آوری از می در بابا و تشبیه کرده گوید اسمع من الفرس  
 اخلاق نیکو در دجین قرطاس برداری و زینگی و احتمال  
 مجامع و ریاضت و در شرف او همین کیفیت که حد اینها  
 در کلام محمد سون یاد کرده بهسانی که هومنان برین باقی  
 جنت سکینه و حضرت ساسانیاه محمدی فرموده که انظر معقودینا  
 الخیل الی زیم القیمه یعنی نیلویی بسیده شده بموی پشانی و سنان  
 ناز در قیامت و نیز حضرت رسول علیه الصلوٰه و السلام فرموده  
 است که ملائکه در اسو و باران حاضر میشوند که وقت باقی کردن  
 مردان از آن خود در وقت اسب دوامیدن و نیز انداختن  
 و بعضی از علما بر آنند که آفرینش اسب بیشتر از آدمیت و گفته اند  
 که اول کسی که اسب سوار شد اسماعیل پیغمبر است پس از او بهسان  
 و در میان این می گویند و سخن کسی نمی شنود و بجهل التواریخ گفته  
 که اسب را در هندستان توالمیت و این سخن غلط است و  
 در بعضی تاریخ گفته که گفت اسب در ترک است و غلبه قبیلهش  
 در عرب و اسب در هیچ ولایت این عزت ندارد و در  
 هندوستان هیچ جا و را این نوع تربیت نمیکند و در آن  
 جماعتی هستند که ایشان را اجابک سوار میکنند ایشان را  
 بر تیر خوب تعلیم میکنند و می آموزند که مرسی بران متصویریت  
 و جمله اسبان که ایشان تعلیم کرده اند چنانست که درین  
 دویدن که او را چنان بازیانه زده اند بی التله جار می کشند  
 بجز صورت و آوازی او را ایستاده می سازند باید دان  
 که عمل چنین آورده اند و تعیین میدان اسب ناخن که میدا  
 است که در دیره و میان کشیده مقدار یک فرسنگ است  
 و اسب شکم کشیده و میان ناکشیده و یک فرسنگ حدیث

آمده که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام مکرر میفرمودند که  
که شکار باشد در قبیله شکار خلافت جمهور علی بن ابی طالب  
به دست و پای اسپ سفیدی داشته باشد و می بیند سفیدی باشد و  
بعضی گفته اند مراد اسپ یک نشانست و بعضی علما گفته اند  
کردند که دو دست و پای وی سفید باشد اما اگر پشانی سفید  
که است ندارد و آنچه در حدیث آمده که در سه چیز است  
اسپ خانه وزن اختلاف کرده اند در تاویل آن بعضی علما  
بظاهر گفته اند که حق تعالی این سه را اسب ضرر می سازد  
آنست که از ایشان مفارقت کنند بخوان یعنی در شکار افتد  
طایق دهند و از آن سرای بجای دیگر روند و اسب را بفرستند  
و عایشه سیکوید این سخن جهود آنست انگیز این حدیث را در حدیث  
که در اول حدیث میاورد و حدیث چنین است که نبی  
علیه و آله وسلم فرموده که شکار کند خدا تعالی با یهودان گوئی  
گویند شامست در سه چیز است و بعضی علما این حدیث را چنین  
تأویل میکنند که شامست نه آنست که نازید یا زنا باشد یا  
نا پاک باشد یا کاین که آن در شام باشد و شامست برای  
آنکه تنگ باشد یا همسایه بد داشته باشد شامست بآنکه  
جهاد بروی کند یا تنگ رو باشد و بد راه و کند از دیوار  
شوند و حلال است گوشت و شیر او بذهب اما میوه و نان  
و حبیبی و ابو یوسف و محمد که از اصحاب ابو حنیفه اند و در نزد  
مالک اولی آنکه بخورند و نزدیک بخرامست پیش ابو حنیفه اما  
حالی و در مذهب حنفی فتوی بر آنست که گوشت و شیر اسبی  
نوان خورد است اگر دندان اسب بکودک بند و دندان  
زود بر آید بی الم اگر موی و مژگن در خانه بیاید و نیز دندان

در جای دیگر

در آینه یاب اگر نمش در خانه دفن کند موش از آنجا بگریزد  
 اگر موش در آنجا بماند موی بیرون نیاید و موش سیاه  
 بسوزاند و باروغن زیت خم کرده در خانه بر مالند تلخ  
 و اگر زن بدشواری آید سرکه آب بر او زرد و دود  
 کند خلاصی یابد اگر خوان آب در کفش بکشد در روز این  
 که در جادوی بدشکل آید اطمینان با که و و پلنگ شمش  
 دارد و آب بر رگست در تعلیم گرفتن اما فرمان برداری  
 معهود می کند مگر بجهت وزدن بسیار هر چیز است و می بیند  
 و باقی باور چندان باورند یا میخورند بخورد و تمام چنین هر چیز  
 که آدمی خورده از میوه یا میخورد و در زایشان هیچ بسیاری  
 که غناچه بعضی از علما گمان برده اند که حوک از دهان بیرون  
 و چون بجا آورد و اعضا می بکشد و در هم رفته بود و در پیش  
 چندان از این زبان بلیسکه اعضا شایسته باشد و بپای  
 گرسنه میگرد و دست و پای خود میبکشد و فریاد میکند و در میان  
 زمستان تروکم میاید و از چشم مورچه هر لحظه بجهت آلوده  
 می رود و گوشت او خراست بند است اما به و شافعی و قی  
 و به غیر از اصحاب احمد جبل بگوید آیه احمد جبل و بقول طایب  
 ملال است که چشم خرس در گمان بار بسته به چشم  
 ربع در آویزند شفا یابد زهره اش با غلغل حل کرده در آه  
 الفحاح طلا کنند موی بر ویانند دندان پیش او را اگر در شیر  
 نه از نه و آن شیر را به بچه دهند با سان دندان بر آرد  
 و به او بسیار شفقت دارد و از جمله اگر او را بر برص طلا  
 کنند دفع کند و همچنین نامور را دفع کند اما اگر به او آب

دیوانه کرد و اگر خون او را در چشم کشند موهای زبانی بر بیاض و دست  
و پد اسیان روی بچشم بدخو آویزند بدخوئی ترک کنند خون زهر خونی  
باعسل و آب راز دانه در چشم کشند چشم را بر او من کنند و اگر  
فایده سی بوز کوبند و برتری و بدکنی تیر و دراج کوبند مشیر از یار بود  
کبک کور خوانند مرغی بیدار بود که است و کوشتی بنام است خوش  
دارد در هوای خوش و باد شمانی بر درستانها جنگلها  
و امن کوهستان می باشد و مهور بر زبانی عرب کوبند و دراج  
خود این کلمات کوبند که یا لشکر تدوم انهم بعضی کوبند صدف  
و صدیق کوبند و بعضی هم کوبند سیخ و کباب طبع کوبند و بعضی کوبند  
سفره و نان و نمک کوبند هرگاه مرغ شکاری خواهد بود و اگر  
خود را در زیر درخت خاکی اندازد و درین جا را محکم بکشد  
و امن نماید و در جمیع مذاهب کوشت وی حلال است  
کوشش خفته و طبع و تیزی فهم و بصیرت و دینی را زیاده  
شکایت بندد و پیه او را اگر بکشد از زهر و کوششی که در دهن بکشد  
شکایت و دهن را غلبه صفحانی در کتاب محاضرات  
آورده که جالینوس طبیب بدین مبتلا بود و روزی پسری  
در پس عایلی با او بسیار مشغول بود ناگاه دراجی بر پد پسر  
جالینوس را گذارشته متوجه گرفت دراج شد جالینوس را آن  
هنوز جگرش در گرفته بود و بسبب دراج از مقصود خود جدا  
ماند او را با دراج عداوتی تمام شد و در انحال از بعضی  
دو غمی بود که دراج را غنینه میبند ازید مراد دراج بدست شد و  
میزانم او را پس از آن روز هر کس در آن شهر مریض میشد او را  
دراج میفرمود تا باندک و مفتی در آن یک دراج گماند و دراج  
از آن روز طعام مغز هر مریضی شد و در آن را افشاری میبند

مرغ خانگی گوشت و شرکان تیغ گویند و دکنی کلری گویند جانوری  
 پرشده است اگر خروس نیاید در خاک بطلد و از آن غلطیدن  
 در روز و شب گوشت حاصل شود اما طعمش بد بود و بجز راغشاید  
 و اگر پیش از جای زردان خروس برود آن مرغها نیز نیکو شود  
 و اگر بدست انگیر بر سر این خفته بود او از رعد شفق و قاعی بفریاد  
 برآید این او در دو جناح را از شغال همان هر اسب است که گوشت  
 از گریه گوشت را بسیار هب حلاست است اگر گوشت  
 مرغ خانگی را بسیار زود بخرید و بجز زود باه بفرایید اگر  
 بر خور دین گوشت او و بجز اش را و دست کند فقر و بد است  
 شود و بیهوش بطلد اگر این طلف مرغ و شقاق را ببرد و زهره  
 کرد و چشم اند منفع نزول آب کند اگر سرکین مرغ سیاه بر کرد  
 خانه کسی مالند و راغشاید خصوصیت افتد اگر مرغ را بکشد و آن  
 فریه کنند و آورده روز و بعد از آن بکشند و بیهوشی برون  
 آورند و بر کسی که ماخلای سودا می داشته باشد به خوب  
 بیانی طلا کند بغایت نافع بود و اگر مخدوم بر اعضا خود مالند  
 بغایت مفید بود و پخته اش زمستان در میان کاه و مالیشان  
 در میان سبوس بسیار ماند و راغشاید و شرکی خروس سبوس  
 به بدکی مرغ در معرفت اوقات زیرک ترین مرغ است و اغشاید  
 کار او آنکه وقت نماز می اند و اگر شب دیدار و کوماه شود غلط  
 نکند و بعضی از علمای شافعی گفته اند که بر آنک خروس اعتماد تو را کند  
 چون تجربه کرده باشند او را چند نوبت و در کتاب مکارم الاموال  
 آورده که آن در خبر به سالت پناهی نقل کرده که الدیلاک  
 میبوی و عده و عده وی یعنی دس سفید دوست منست و عظمی  
 و سمرقانی و حضرت امام رضا علیه التحیة و الشافعی فرموده اند

که فی البدیه خمس خصال من خصال الانبیاء معرفت اوقات الصلوة  
 والغيره وانشاء وکثرة الطرود یعنی در هر راس پنج خصلت  
 از خصال انبیاء یکی شناختن اوقات نمازها و در هر مرتبه چهار راس  
 دیگر میان باکیان او آید تا او را نزد و پروان کند قرار میگیرد و  
 سیوم شجاعت چهارم سخاوت پنجم بسیاری رفتن بر اهل بیت الهی  
 و حضرت رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که چون جزو مسلمانی  
 کند از فضل خدا اینست که چیزی سود آن کند به جز دین و ملک و بیعت  
 بانگ کند و از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که این اندیشه  
 خلق و یکسانیت العرش لم جناحان لو نشاء و جاوزوا و لم یشرعوا  
 فاذا کان آخر المیل نشر جناحه و حقق بها و صرخ بالتمسک بقول  
 سبحان الملك القدوس فاذا فعل ذلك سجد اليك كما يجاء  
 و فعلت مثل فعله خفت اجنبا و اخذت في الصراخ و اورا  
 در غایت داده آثار عظیم است و در هر راس یک راسه کند  
 هم گریست او حال است و جنگ انداختن او بهد هب اما حرام  
 و در راس هب اهل سنت مکرر و خصی کردن بهد هب و شمشیر  
 اما بعضی علمای شافعی حدیثی دو آیتی کرده اند که حضرت رسول الله  
 صلعم منع فرموده اند از خصی کردن و در هر راس گوشت و پوست  
 و استخوان را که تاج خرو و خشک کرده و ستوده بپسندیده و در هر  
 می باشد دفع کند و دیوانه را بهوشیار سازد و خون ویرانی که  
 سفید جوشیم داشته باشد در چشم کشد نافع بود و اگر خوشتر در  
 طعامی کنند و بخورد قومی دهد در میان ایشان خصوصیت افتد  
 هر که زهره خرو و سبزه و زنی که آب تن نشود بخورد حاطه شود  
 و زهره را از آفتاب را بفارسی مگر کسی نپزد و بر کسی حسن و بد کنی  
 مکن جانوری بخورج از دست بی شرم عرب گوید و هر چه در راس

از غفلت بود و از زمین در ساعت پیدا میگردد و بعد از آن با  
 یکدیگر جفت میگردند و او را از خطیست و خورشید او بنشیند و به  
 این سبب پیش بر او زمینان بود چه مکتب تا هو اگر می شود خواند  
 برید از بر بند هاج جانوری بسز زبان آب بخورد و مکر مکر و مکتب  
 الهی در یک چشم است که چشم را از غبار نگاه دارد و چون این  
 خوردن قدر یک ندامت و ایمان بدست میآید و در حدیث  
 آمده که چون مکر در کاشته نماید و او را و برید در آتش باشد  
 که در آن کاشته باشد در یکسال وی شفقت است اهل تجربه گفته  
 که بال حبیب اول فری برود و در حدیث آمده که هر کس در  
 شبانه روز است و هر مکر که هست در آتش است و مکر  
 عسل و از عجایب او آنکه آفتند و وی بر سبب و سفید است و بر  
 سفید بسیار و مکر را صناعت در مکر و سنگ مکر و شیر مکر  
 و اسب کس همه در خاصیت یکسانند و حرام است اما اگر در یک  
 آتش افتد و جوشیده شود و کم گردد آتش حلال است و اگر مکر  
 بر آن کرده بخورد سنگ مشا نه خورده کرده بریزد و در مکر  
 پدید کشد و در چایکه زنبور کرده باشد مالند و در بنشان اگر مکر  
 در ظرفی کشد و در بالائی آتش نهند تا بسوزد بعد از او را سوز  
 با عسل خلط کرده بردارد و اشغال طلا کنند موی رویاند اگر در چای  
 در قی که و بسوزند مکر دور شود و عسل آورده اند که ابو جعفر  
 دو انقی از بنی علما را ال کرد که حکمت در خلق مکر صبت آن است  
 جواب داد که تا محض تشکر آن ظاهر گردد و از خواص رسالت  
 علیه السلام است که مکر بر جسد مبارک آنحضرت نمی نشیند و  
 در رافعاتی کرک و سبکی خورت و بد کنی لاند که یکو پند کرک  
 جانوری شر و شوخ چشم دلیر است ماده اش از زنبور بود و دانه



جانوری چون آدمی را چندی پس رود که کشته شود و آید که اول چشم  
 آدمی بزرگ افتد فیروزی آدمی باشد و اگر اول چشم کوچک  
 بر آدمی افتد ظفر کرک بود و کرک کوسفند را بیشتر بوقت سحر  
 بر دکه سنگ در خواب است و بدند آن پس سر کوسفند بگیرد و دم  
 او را میراند تا از کله بر دیشکنش را بدرد و دهر سال کرک را یکبار  
 سبحان شنوت شود و چون باد و بخت شود داده در زیر ساختن  
 از سنگ در خود گیرد چنانکه اگر در آغوش هر دور انگشت از غم جدا  
 نشوند و اگر کرک خورونی نیاید به نیشیم هوا افتد نماید از خواب  
 او انگه چون در خواب شود یک چشم وی باز ماند و بوی در صبح  
 باشد فریاد بیاورم چنانکه اگر او را بگیرد هر چه خوب باشد بیاورد  
 پاره پاره کند فریاد بکنند و از یک فریاد بوی مرد از می نشود  
 حرام است که در شامی و صبح و مکر و حسد بدست یک  
 سر کرک را چون در کبوتر خانه بیاورند کرک بماند آن اینجا  
 نیاید و اگر در جای کوسفند آن دفن کنند عمر بخور شوند بلکه میرد  
 اگر پیشتر ز کردن اسب بند بسیار دو و چشم استش چون  
 باخود دارند از هیچ چیز در شب ترسند چشم پیش نهایی از هر  
 اگر زن بخود بگیرد استن شود چون وی بار و عن جو ز مخلوق کرده  
 در گوش چکانند کتری بر دغایه اش بر آید کرده بخورند قوت باه  
 بر پوستش خفتن قولنج بر دجون از پوست می طبل سازند و  
 در میان طبلها بزنند طبلها پاره شود پیه وی در رحمت  
 موی رفتن نافع است کرک به سجده با دمی انس بگیرد گویند  
 اعیانی بچکرکی را بشیر کوسفند برورش داده بود چون بزرگ  
 شد آن کوسفند را بدرد و برفت و آنچه شیخ سعدی علیه الرحمه  
 گفته عاقبت کرک زاده کرک شود و کرک با کرمی بزرگ شود

مشتابست یعنی در زمانه سید زبانی نام وی همین  
جا در بیت کمر دوست کوتاه پا و سر و گردنش نشسته ماند و  
شاخ وی مانند شاخ کاه دست و پایش بای کاه ماند و  
پوشش بیلنگ و دمش چون دم آهو و در پاهای او زانویست  
بلکه در دستهای ویست چون راه میزد و پای چپش پیشتر از  
پای راست بر میزد و بخلاف جانوران دیگر بعضی گفته اند  
که شتر و گاو وحشی متولد در دو مهر و در حرام است  
و بعضی از علما این شافعیان را حرام است اما حلال است در نزد  
مالک و فتوی در مذهب شافعی بر آنست که حلال است و در مذهب  
حنفی فصل صریح در باب گوشت وی دیده نشد شیخ الاسلام علیه  
الصلوات مذهب حنفی تقاضای آن میکند که حلال باشد و در مذهب  
وی اگر در حیثیت کشند منع نزول آب کند و در مذهب سلطان را  
بقارسی خرم شک و برگی ایلا ننج و بداند یکباره خوانند جانور  
که سر ندارد جنبش برکت است و درین در شکم و پای و در دو  
پهلوی و دو در سالی سه نوبت پوستی اندازد و خانه خود را دو  
در می سازد یکی بطرف آب و یکی بطرف خشکی و چون پوستی  
دری که بطرف آب دارد محکم میکند و دری که بطرف خشک است  
باز میکند تا خشک شود اگر او را در سوراخ مرده و در پشت  
و تمام بدن علامت امنیت است در آن ایست که بدین طریق  
وحفی و مالک و حنبلی حرام است بقول شافعی حلال است اگر  
خزفک را از درخت راویزیم و هوشیار شود و از آون  
باشد جنبش را اگر بر کوه بچکان بیاویزند بچ خوش خوی شود  
گوشت وی در زحمت و ترافع رساند سلطان را و بقارسی  
نک نشت و در سه نوبت و کشت نیز گویند برگی و سبزه و



گوشت گویند بسیار و حیوانی و شافعی و منبلی و ابو عبد الله است  
که از اصحاب شافعی است بر آنست که گوشت گربه صحرائی  
حلال است و منبلی مالک گوشت هیچ انواع گربه حلال است  
گوشت گربه سیاه خاکی از برای دفع سحر نافذ است  
اگر عکس و برابری بر آن گزیند و ای می رود و بزند و دفع کند  
صحر اقطی است عربی و او مرضیت مشکای  
کسر و منقار طایر دارد و بسیار دانه در دینده سیاه و نیمه  
سفید و بیاضی و شرارت و بشومی او از مشهور است از برای  
که میخورد شکم را کینه بکشد او از زوی منبلی حرام است نزد  
علامه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منع فرموده اند از خوردن  
و بعضی میگویند که این نه از حرام است که گوشت و حرام است  
بلکه از جهت که عیب همان برود و اندک او شوم است و باید است  
و بر این حضرت نهی فرموده اند در افغاری و دکنی جری گویند  
و بر کسی آنکه جانور است شکم را قوت و شوکت تمام دارد و  
بر اکثر حیوانات و حتی و هوایی غالب است و تعلیم پذیر است  
انسان مودب است او را نژاد عدد نبود و بچه کم شود و در جری  
خنکی مزاج آب غنجر و از جهت بوی دهان دارد و اول کسی  
جمع میدهد که در حارث این بودترین طور بود و در میان و مردم  
لازم بسیار بچشم میسازد و از او آهوی میگیرند ملک را شد که از  
اکابر امرای بلاد بود و جری نور که میگیرند در هشتاد و شصت  
میگرد و بجانچه آهوی گرفت و این از کار از ماست که غیر او کسی دیگر  
نگرد و حکم حرام است نزد امامی و حنفی و شافعی و منبلی و پیش مالک و  
سنت هر کس گوشت او بخورد در دینش بوی بد آید و از عذاب  
آنکه در دوزخ اندازند و در دنیا منبلی افغاری سوسه را میگویند

و ابو عبد الله است که از اصحاب شافعی است بر آنست که گوشت گربه صحرائی حلال است و منبلی مالک گوشت هیچ انواع گربه حلال است گوشت گربه سیاه خاکی از برای دفع سحر نافذ است اگر عکس و برابری بر آن گزیند و ای می رود و بزند و دفع کند صحر اقطی است عربی و او مرضیت مشکای کسر و منقار طایر دارد و بسیار دانه در دینده سیاه و نیمه سفید و بیاضی و شرارت و بشومی او از مشهور است از برای که میخورد شکم را کینه بکشد او از زوی منبلی حرام است نزد علامه حضرت رسول صلی الله علیه و سلم منع فرموده اند از خوردن و بعضی میگویند که این نه از حرام است که گوشت و حرام است بلکه از جهت که عیب همان برود و اندک او شوم است و باید است و بر این حضرت نهی فرموده اند در افغاری و دکنی جری گویند و بر کسی آنکه جانور است شکم را قوت و شوکت تمام دارد و بر اکثر حیوانات و حتی و هوایی غالب است و تعلیم پذیر است انسان مودب است او را نژاد عدد نبود و بچه کم شود و در جری خنکی مزاج آب غنجر و از جهت بوی دهان دارد و اول کسی جمع میدهد که در حارث این بودترین طور بود و در میان و مردم لازم بسیار بچشم میسازد و از او آهوی میگیرند ملک را شد که از اکابر امرای بلاد بود و جری نور که میگیرند در هشتاد و شصت میگرد و بجانچه آهوی گرفت و این از کار از ماست که غیر او کسی دیگر نگرد و حکم حرام است نزد امامی و حنفی و شافعی و منبلی و پیش مالک و سنت هر کس گوشت او بخورد در دینش بوی بد آید و از عذاب آنکه در دوزخ اندازند و در دنیا منبلی افغاری سوسه را میگویند

و نیز یکی که امین و بدکنی کمون برده جانوری زیر یک درانگ است  
 چنانکه سالش تا صد بر صد عرب و در آنجا شمار دوات بخود و به بیم  
 و خنکی میزد و در چیل روز یک قطره لول کند و هفت و بیست و نه روز  
 و ذکر و ما و ما و فرج دارد و در حدیث آمده که سوسمار را  
 ضعیف بنوبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کوبانند و در  
 دراست در مذهب امامیه و ابو حنیفه و علامت نزد شافعی و حنبل  
 و اهل سنت حدیثی نقل میکنند که در مجلسی که رسول خدا صلی الله  
 السلام سوسمار خوردند و آنحضرت منع نفرمودند آنحضرت فرمود  
 تم من قریش است و قوم منخو ز طبع من از آن نماند و دارد و  
 سوسمار در جذب منفعت و دفع مضرت جملهاست اگر چنان  
 پای مرد بزدان برود و قوه باه بنشانند چنانکه در آن روز نفوذ شود  
 هر که دلش بخورد اندوه خفقان بر دوزدن سپهرش از در کبر  
 غنیه در خوشی باز دوزد و مانند زایل کند و روشن چشم بفرماید  
 اگر کند دست او را از پیش روی اسب بیاورد و نه هیچ اسب  
 در و دیدن بآن اسب نرسد و از ایشان بگذرد و پسرش در  
 دسته تیغ پوشند شجاعت فراید سرکین ویرا اگر بر برض و کفایت  
 طلا کنند زایل کند و اگر در چشم کشند سینه می که در چشم جدا شود  
 دفع کند و افقاری و ترکی کفایت رویند و بدنی با سر کوبند  
 جانوری بلکه کون است بکفایت آدمی فریفته شود و تا نقره  
 و او بر شکر کل است است الت نری و ما دکی دارد و هر سال چنان  
 یک التش بود و کفایت را با سگ دشمنی بود و یکدیکه اگر سایه بکشد بر  
 سگ افتد سگ از دیدن بازماند تا کفایت آدمی برسد و دیگر  
 و بعضی گفته اند اگر سگی در راه پادشاه بر بام بماند و سایه او بر زمین  
 افتاده باشد و کفایت بر سایه آن سگ بگذرد فی الحقیقه

پیش او بر زمین افتد که حرام است درند بسیار مایه و ابو حنیفه و ثمالی  
 درند بسیار و ثمالی و ثمالی اگر اندک اعضای کفار در روی او باشد  
 و دروغش آن را بر او آن دروغ در اعضای کفار سردی در دهنش  
 نفوذ آید و اگر زهر روی در چشمش کشند جلاد دهد و در پیش جلاد اگر سر  
 او را در کبوتر خانه دهن کشند بوزن پنج سوار شود و اگر چون وی بگوید  
 و او را دور کند پیدا و اگر در برابر او نهد در چشم مردم سپید  
 و در چشم زنان و حسن اگر بر کسی بنده که تب دارد و تب زیاد  
 و دیگر که بگوید که در او را هر دو آن دوست دارد اگر کسی را  
 حسن در دست باشد کفار بگریزد و در دست او سحر را بگوید  
 فارسی و ترکی نام وی یک است و او را بپندی نور گویند و در  
 میان مرغ ها می مانند بسیار است میان جانوران در حسن و عزت  
 خوش رنگ ترین مرغ ها است هر پیش چند رنگ است از مرغ ها  
 و سبز و سیاه و لا جوردی و غیر آن و در سه سالگی بروی پاهای  
 میرسد و با دوی تخم میدهد اما سالی یکبار دو آرد و تخم پاکتر  
 میکند و پاکیزد یکبار با زری می کشند چنانچه تخم را می شکنند از چینه  
 تخم و میرا در زیر مایان می نهند لیکن زیاده آرد و تخم غنیتر  
 و اگر زیاده آرد و تخم نهند کند میشود و بچه طاقوس که مرغ بومی آرد  
 خوب میشود و حسن وی نیز کمتر میباشد و از عجایب وی آنکه پاکیزد  
 جنت میکند و بلکه جوان هنگام برشکال میشود و روح مست میکند  
 و برض درمی آید و در چشم وی اشکی پیدا میکند و دو ماهه آنرا  
 میخورد و بدین قدر تخم میکند و بچه پروان می آرد و باین حسن  
 عرب نگاهداشتن او در خانه سارنگ نمیکرد و بپیش این تواند بود  
 که شیطان را بهشت بر دو آدم ازین سبب از بهشت پروان آید

و غایت عمرش بیست و پنج سال باشد حکم حرامست و در مذہب امامیه  
و مذہب لک حلال است و در مذہب شافعی و وقول استثنائی  
حلیت و یکی حریت اما قنوی بر آنکه حرام است مگر در مجرای  
نیز بر باشد و طایفه ای از اهل نظر قص نماید و فرماید که این عریض است  
اگر مغرور طایفه ای باشد این غسل بخورند و آنچه را دفع کنند و در مجرای  
ببرند و هر دو غسل و انکی با سنگین و آب گرم و در حرمت حکم منع برآید  
و زبان بسته باشد که شستن قوی با آب بیزاید و در زمانه بیزاید  
و انکی را با غارسی آلوده کنند و بزرگی که یک و بزرگی را بزرگی  
در برابر زخمی و صفت کنند و او از همه جا نوری و حقیقت است  
انواع می باشد یکی از آنها آنست که مشک از نافه و پیر و پیر  
رنگ او سیاه باشد و بزرگی از آهوی و لایتهاست و او را و  
و دندان سفید باشد و پیر و آنده مانده دندان قبل و نمک مضار یک  
و جب زیاده و که باشد و خوش و سنبلی و گیاههای خوشبو  
"جرم خونی که در ناف آن آلوده شود و مشک میگیرد و دو مشک  
بهتر از مشک آهوی بزرگ بود و مشهور در حقیقت مشک اگر  
خوشت که در ناف آن آلوده شود و در هر سال آن خوش  
یکبار در دم میگذارد و او را بر جانی می نالد می افتد از بیست و هفتم  
آن ولایت در بیابان و بیابانها و چه به فرو می برند تا آهواناف  
خود را بر آن میچنان و چه به جانی نالد و خواجه نصیر الدین طوسی چنین  
که چون آهواناف یکشنبه بدست شکم و اعضای و پیر و پیر و پیر  
در ناف و می جمع کرد و چون آهواناف کرد و بداند که در خون  
می نالد و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر  
کشتن آهواناف در ناف باشد خوب در پیر و پیر و پیر و پیر  
کشتن در ناف باشد پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر و پیر

در مشرق

و مشک روی میبایست مانند بنیر یا به کله در اندون بر و است و  
 بعضی گویند که آهوانا فله را پروان می اندازد و در مشک مانند کله  
 مرغ هم خورازا مشک جانی بهتر است و نافه اش بر کله انگلی  
 تنه میسازد و مشک تا از آن ولایت برون بنیرند و  
 هوای چکانه بنیرند بوی خوب بنیرد و علم حلال است و است  
 همه اقسام آهوانا فله است مشک نیز پاکست و حلال است  
 خوردن مشک قوه دل و دماغ دهد و منشور طوایست کند  
 و بر آب بنیرد کشاید و با زنگ سرخ را از دکنه اگر شاخ آهوانا  
 کند که نه با کله بنیرد و اگر نه هر دو در کوشش حکایت در در  
 ات کله و در و از غریب آنکه چون مشک را بسیار در طعناص  
 اند از بنیر بوی دهن بد اشود و سودمندترین زهره باخته  
 روشنی چشم آهوانا فله است و از بلاد هند آهوانا  
 که می باشد و آن آهوانیت نرو بزرگ که از پس سروی قایم  
 ز تنش خطی صبا کشیده و گردن و بال و هر دو نقش صبا  
 و در میان آن صبا بنی و بهای سفید تر است و شکم و بانی  
 اعصابی او سفید است طریق حکما را و آنست که او را که  
 بعد از آن گرفته و رام ساختند محلی که مست شد و بهمانی از  
 از بی می سازند و در هر دو شاخ او بسته از دو طرف کردن  
 او کله را بنیرد بر سر کف او انداخته در زیر شکم بر سر و دست  
 محکم میبازند و او را بصواب رده در میان کله آهوانا فله از بن  
 آهوانا فله نرو که در میان کله آهوانا فله می آید که این را از کله  
 کنند میان ایشان جنگ میشود و آلفه جنگ میکنند که شاخ آن  
 آهوانا فله بسیار که کفتم که مکرر دو بند میشود بعد از این آهوانا  
 آهوانا فله میبازند و او را نگاه میدارند تا محلی که صبا رسیده و او را که



و این فقیر مکرر تماشای شما را آموخی آموخه که در این دنیا  
 بفارسی آنکه گویند و ترکی کی و بد کنی نیز عقاب خوانند مرغی بسیار  
 قوت صاحب شوکت تعلیم پذیر نیز نظر است و رب اورا سید و  
 سکه بند و در سر منی مردم را با تشبیه کرده میگویند و البته مرغی  
 و در کجا مختلف دارد و تیر بر است بر تیر که باشد که در عراق جز  
 میخورد و شام در یمن نشسته و نمیشتر نمیکند و در شلی روز و چو پرو  
 می آرد و بر بالای بلند آشیانه سازد و بر جایی که اگر تیر اش حرکت  
 کند سلطان نیز بر افشته و بچه اش را بدود و مرغی اینقدر حسن دارد  
 که سکون بر حرکت میکند و چون بجزر آرد و دوتا بجزر آرد و دو کی را  
 بدیر افکنند حق تعالی مرغی دیگر را که شکسته است و اسخوان از آن بسیار  
 تا آن بجزر افکند و از غریب وی آنکه بوان بجزر آرد و بدود  
 بچکان اورا بر میدارند و می پرند آنجا چشمه است و فراخجا اورا  
 غوطه میدهند بعد از آن در آفتاب میدارند تا بر آبی و می پرند  
 و بر پای توپرون می آرد و در روشن میکند و دیگر آنکه جلور و را  
 چون تصور پیدا شود جلور و باد و خرگوش میخورد و تنگ میشود و در  
 عجایب المخلوقات گفته اند و در ایام زغن عقاب و عقاب زغن میخورد  
 و در تار پخ مغرب آمده که در کنار نیل عقاب است در کمان سیاه  
 باب فرو میرود و ماهی را میگیرد و پیرون می آورد از اعقاب  
 انیل خوانند که حرام است گوشت او پیش امام و پادشاه است  
 مگر مالک که پیش او مکر و هست مگر زهره وی چون در چشم کشند  
 تا یکی چشم ببرد و اگر بر بستان زنی که از شیر درد کرده شده  
 با بقد طلا کشند شفا یابد و اگر بر ویرا بسوزانند و بر جانی کلفت  
 شده باشد مالند و در کند آزار و سرکین ویرا بر خا زیر مالند  
 نفع رساند و اورا بفارسی مکه گویند و ترکی ساعتی

اور ایستادی و حیانت و غرور و شکاری و صف میکنند چون غم میکند  
 در در بر یکدیگر همان بسیار در از جهت لنگه اگر بشیر و زود  
 تخم نریزد و گفته کرد و وقت خود را نیز نهان میکند مظهر است  
 که اگر کسی در علم و هوش و مورچه قوه خود را نهان بسیار کند  
 حلال است در مذاهب و حیثیت و مالک در مذاهب فنی و قول است  
 فتوی بر آنکه حرام است اگر دماغ و پیرا با غلبه حلق کنند  
 بقوه و فانی را معید است اگر دماغ و پیرا بر نه بطلانند و بر سر  
 زخم نه نهان بر باستانی پروان آید و در افکار و تفکیر  
 و کجاست و کجاست و چو ک خواند و در تنگی سرچین و سایر جوانان  
 و بد کنی چینی گویند و او انواع باشد از عیاب آن آنکه گوشت بخورد  
 چون سیاه لیک و خن در نده ندارد و مرغی ضعیف است و جماع  
 بسیار میکنند این سبب عمر او کوتاه است و بعضی گفته اند چهار  
 ساله میشود در زیر سقف خانه از بیم در جافوران است و بسیار  
 و از مردم دوری میکند تا بمرتب که اگر جلای وطن کند کجاست  
 همراه برود و چون معاودت نمایند باز آید و او را با مادر و کنی  
 است چنانچه مادر را بپسند آورد و بمنزله بیمار جرات میرساند  
 و مادر نیز بچکان او را هر جا باید میخورد حلال است که شربت  
 بجمع مذاهب که کوشش قوه باه دهد و باد بافتن در خوش  
 قوه باه و فراط دهد و کتاب دینی یا ملک سنگ مشاهیر را در کند  
 اگر دماغ و بی با عسل بر نهان بخورند نرکت بود کسیر و انام بود  
 و کجاست خاکی بسیار شک او بار کند و آب منی خود در و اندازد  
 و شکم او بدوزد و کراسی نو که آب نرسیده باشد کجاست کجاست  
 در آن اندازد و دیگر ای دیگر مالای او بدارد و دیگر در زیر  
 و دیگر در هفت روز بدارد بعد از هفت پروان کند

این سوخته شود بسیار در قنفل و مشک و دیگر این بامیز و خود  
کند ولی بپزند و هر کس را خوردن دهد مطیع او شود و اگر کسی  
صید پر لار چند ماهی بود از پرنده مانند جوی و کبوتر  
بعد از گرفتن و در دزدان کند و است از او بوز صحنی  
عنه نقل کرده اند که او حکمان جنوک میبرد و سر میدهد اما قوی  
در مذہب است فاعی بر آنکه این فعل را نیست مطلقا و بر قول اوست  
روا باشد بشرط آنکه در وقت سردادن مباح گرداند بر هر کس  
بکیرد و اگر کسی چرند و اسبی را چون اسب شسته و کوفته و کلاه  
محرار سرد و آنست با اتفاق علماء و کتاه کار است و در  
مردم گویند بفارسی و برکی حیان و بدکنی جیوه و گویند شش این  
موزی زین حش است هشت پای دارد و شش بر شکم بود و بسیار  
بچرمی از دور نکمای محکم دارد و بدترین انواع او سیاه است  
بعضی از علماء گفته اند بچه از شش سر و ن آید اما این قول صحیح نیست  
قولی درست آنکه از زبان میراید و بچرمی مانند لیک است و  
از عجایب آنکه مرده را نکند و و بچرمی که در خواب باشد مادام  
حرکت نکند او را نکند و اگر افعی را بکزد بمیرد و اگر حواهد را  
از سوراخ برون آرند ملخی بر سر جوب کنند از سوراخ خود بیرون  
آید جریع است بر خوردن ملخ و در شهر محصل زوالات عرب کذا  
زنده نماید هر چند از جای دیگر بیاورد و کاشان یک نوع از  
عقرب سیاهی باشد که کاشی الاصل را که گریه هلاک میکند و  
اگر از بچرمی میکند و و عقرب چون روشن شود بر جای سرش می  
بدرمیش زنده نفاست که عقرب را سر بر سنگ خارا انداخته اند  
سنگ بزبان حال باد و گفت از این بیش تو مرا خبری نمیدهد  
می بود و هر ایکنی جواب و مسدادم ما طبیعت خود ترک نخوا

و در بعضی گفته اند که هر چه بخار باشد زخم گردد و کار آن  
 پس بعضی گفته اند که در دندان که در شکم است  
 جمع عیال و اقربا در آن بخت مار و کرم و است بشرط آنکه از  
 قرآن و دعا باشد که از حضرت رسول علیه السلام نقل کرده اند  
 و چون که معنی آن در این روایت جدا خال کفر دارد از جمله  
 کرم و بی ایمت به آنکه هر کس در اول شب گوید اخذت زبان  
 القرب و لسان الحیة ویدار سایر قی محولی است و این از  
 آنست که رسول الله از شر مار کرم و دزدان خلاص شود  
 انصوان دیگر در شب بخواه بگوید احوال بحالات الله الساعات  
 من شر ما خلق یا بگوید سلام علی نوح فی العالمین یا که لک  
 بخیر الحسین از من عبادنا المؤمنین از شر کرم ایمن گردد  
 و اگر عقرب در کوزه کند و سر و پایی بکند و در تفرش  
 نهد خاکستر شود و نیم دانک در آن خاکستر خور و کسی را که  
 سنگ مانند داشته باشد دفع رسا و آن خاکستر را بر و عن  
 بر هر جانند موی رویا مد اگر عقرب بکشد و در خانه و در کند  
 عقرب از آنجا بگریزد و بعضی گویند که عقربهای و کرم و زنجار  
 جمع شوند و اگر بر زنجیر بپاشد و دود کنند در میان بگریزد  
 و اگر کرم سپاه طغی کرده بپاشد و بر جانیک برص باشد  
 دور کند و اگر بر او افکند و کلاه گویند و برتری فرقه  
 و بد کنی گوید و او را نوح می باشد یک صفت کلاه پیش و یک صفت  
 می باشد سرخ مقدار سفید بال سفید پای و یکو غدر کرم  
 و طبع همه اصناف او یک بگریزد یکست جانوری در یاز سفر و دراز  
 عمر و در ماده اش جهان بهم مهربان باشند که هیچ طلب بعد از  
 بکری با جنت بگریزد چون در جنت شد از او از خلق بیست

از ناز و دگر  
 و یکدیگر را  
 ز آواز  
 همه جا  
 که هر جا  
 تفتاب  
 زهره  
 تفتاب

کے

اگر تو رفت و قطران بسوزند هر کس که بویش شود و اصل او در آن  
 نماند خدای تعالی او را از هر نوع عیب و نقصی پاک کند و بر او رحمت  
 خدا کند رنگ دلی تغییر کند و خود در کوشش غلبه یابد و بر همه  
 است و منی بغیر از این اما دفع را معین بود و مضرت است و انسان اگر در  
 دفع مضرتی بکشد که آنکو و کشتن نماند و کند و در اخبار سی و شش  
 بشری تحقیق آن در کتب خود خواند و شکر و تحمیل و در دست او را در  
 انواع سیل و جذب منفعت و دفع مضرت و دستا نه است فاسد جان  
 آدمی و اختصاص بر کسی که سبک دیوانه او را از زنده باشد خاک بریزد  
 و بر کسی که بلیک زده بود و دل باز و در تالاک شوند از جنید با  
 هیچ چیز با دمی از غفلت از راز نقصان نیز سانه که موشش در جگر آمده  
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از خواب بیدار شدند دیدند  
 که موشی قندیل جراحی را گرفته بطرف آنحضرت میکشد که آنرا از حضرت  
 اندازند و در بعضی روایت آمده که بر مصدای آنحضرت انداخت  
 چنانچه مقداری سوخت آنحضرت او را بکشت و حلال ساخت کشتن  
 زیرا از بخت امر فرموده در خانه که آتش است آنجا خواب نگیرد  
 نه است انیمیه و خفی و شافعی و جنلی موش عالمی حرام است و در دنیا  
 مالک مکره است اگر بخت موش را برگاه کند و در خانه بیدارند  
 موشان بگریزند و چنین اگر آکنده کرک یا سگ دو دکنند موش بگریزد  
 و اگر دم موش را ببرد و در میان خانه دفن کنند موشان بگریزند  
 اگر چشم موش را در کلاه دوزند هر کس الکلاه بپوشد از راه پیاپی  
 رفتن آسان شود و اگر بصاحب تب و آویزند تب را بپوشد اگر  
 موی زاید بر یک چشم آدمی را آیده باشد آنرا بکشد و در آن موضع خود  
 موش مالند دیگر بر نیاید و در اخبار کسی بوز و بر کسی فارس و بقی  
 چینه خوانند جاف و بی تند خوی بسیار خضاب بر خاکی آکنده است

و قضایت تعلیم و ترتیب دارد ماده پیش از نر تیز و کرد و گیرنده و دست  
 و کلان وی زد و تراکوت میگردد از خود وی چون بر شود و از سید  
 کردن بلند اند خود را بجای جوی می رساند که صید میکنند و رسید او  
 طبعه بخور و ماده و در سه سال یکبار البش نشد و در عجایب الخوقات  
 گفته که هرگاه شیره و بنگ با هم جفت شود غرور پیدا می شود و همچنین از  
 است و نر است و خودی را یکبار اول کسی که یوزر بر آفتاب سیست و  
 بر شکاری برد و یزدین معاصیه علیه اللعنه و العذاب الیها و یسب و یوز  
 اگر بخور شود کسی که در شکار یابد او را با و از پیش مو است است  
 و نر آب سر و برادوست دارد و نر است به نر آب و اهل است  
 که یکدیگر مالک مکرود است لیکن فروختن و با جارت داد و اندک  
 نیکار کنند به نر آب است و نر است و نر آب را نر آب  
 خلط کرده بر جاست نه صحت بخش خوردن گوشتش قوت تن دهد  
 و زمین را تیز کرد اندک کننده و بدل او هر جا که بر یزد موش مکر یزد  
 و نر آب را نر آب می گویند که یوز را چند فصل است که نر و اوار  
 داشت که هر غالی نر از او فرایند و نر آب که هرگاه خواهد صید را یکبار  
 کین کند تا جری که بر و طاهر شود که گرفتار عیب باسانی او را است  
 به از ان او را که یکبار در نر آب می بیند که صاحبش در شکار کرد  
 با و محتاجت خود را خود را و دلیل کرد اینده مثل شکاری دنبال  
 صاحب خود می رود تا صاحبش را ضرور می شود که او را با خود سوار  
 کرده ببرد و میگوید او من محتاجت من چرا خود را خود را و دلیل کرد  
 همچون شکاری درین بیشه بکران تا چند خون جوی و دوی  
 بهر دیران نر آب که هرگاه بخورند او را تعلیم دهند که از گوشت  
 شکاری نخورد و نر آب که در حضور او میزند و تعلیم میکنند  
 از آنکه تعلیم میگیرد و متب می شود و ترک خوردن شکاری میکنند

بآن منیرد که او را باید از چهار به لنگر مردار خورده و از صاحب  
 گوشت یک طلب هم نکند و بنال صید باقی گوشت نهاده است گوشت  
 یحیی را صید را گرفت گوشت و کوزه بازرگانه و دو سیکه بخت  
 و هلاک خود از برای غیر مناسب نیست پس بر این تفسیر می گویند  
 و این را برای همین است که هندی می گویند که خداوند از آن حیوان  
 بر روی بزرگتر و بزرگ تر است و با وجود این معتقدند که آنکه بر  
 دست و پا دارد و به سبک به حرکت است و چون قدر بسیار بلند و  
 گردن او کوتاه است خداوند با او در آخر صومعه درازد و او از  
 گوشت بی استفاده آن دوران انجمن قوی خلق کرده که بدان  
 کاری تواند کرد و از آن خرطوم آینه علت بر این می دانند  
 زبان کوتاه دارد و برگشته بند و آن گویند که زبان مثل مقلد  
 بنودی سخن گفتی گویند بعد از پنج سالگی همچنان تهنوتش باشد و بعد  
 از هفت سالگی بگوید اگر در پیش غیرت بسیار دارد و میان کینه و  
 دشمنی است و مار نیز دشمن فیلست و فیل جوان بجز رشود و مار خور  
 صفت یابد و آنکه در بعضی گفته اند که فیل بر پهلوی خود انگشت  
 خود را است گوشت بدهد به امامیه و ابو حنیفه و شافعی و حنبلی با  
 پس مالک و ابو حنیفه الله قوتی که از اصحابش نفیست طلال است  
 و فروختن و خریدن فیل را است بذهب امامیه و اهل سنت و  
 استخوان او را که علاج میگویند و از آن شانه و دهنه کار  
 و بر آن بسیار دبا که بذهب امامیه و اهل سنت و استخوان  
 که علاج میگویند و از آن شانه و دهنه کار و در آن بسیار دبا  
 بذهب امامیه و ابو حنیفه اما در نه بذهب شافعی فتوی بر آنست که  
 استخوان او بلبید است مگر او را بر سریده باشند و بر پهل  
 پوست او را بخت یک مگر در پیش شافعی پوست او بلبید است



در نخست بزرگست هر چند او را سر برده باشند و اگر ازین کین  
 فیل با التین بخورد و بر کینه است باشد از کربار و از دندان فیل  
 برشته سیاه بر گردن کاوندند از و با و میکی امین شود و بمرکتب  
 محلی که با در میان کا و با افتد شاخ ایشان را سوراخ کرد و با چوب  
 دندان فیل در آن نهشته تا این باشد حال که من حکیم گوید هر که او  
 بهفت روز هر روز بخورد به فیل خرد و بر کرد و اگر ناخن فیل  
 بر صاحب سوار است روز دو کند بشود اگر کسی چرک گوش و  
 آب بخورد بهفت روز در غایب باشد نهفته و بر اند روز برین  
 علاج کنند زایلی کرد اند اگر چشم کسی سفیدی پیدا شد و باشد  
 فیل را بجای سفیدی بآید بهشت شفا یابد و این مجرب است  
 از بکسوفات را و نارسی کبی و بوزنه و سیمون گویند و بهتر کین  
 خوانند و بد کینی بند و جانوری نیز هم شیرین چرک است  
 میان جانور آن با آبی مشابست بسیار دارد و میک و طریقه  
 و طلق میزند و چیز با بدست میگیرد و اگر کسی چشم کرد و سنگ بر روی نهند  
 و صفتها را از و دی آموزد و حرمت بخدایید و صغی و شافعی  
 به منجلی و حلال است بدست مالک این چشمش با خود و استن بخورد  
 و او را نوشتش در مرض جذام نفع رساند و نوشت هر که گرم خورد و با  
 کنگر که بود و در چشم مردم زشت نماید اگر از پوست غریابی  
 سازند بآن کندم و جو و باقی دانهها به بیزند و بکار همان نزع از  
 طخ و باقی افتد این باشد و است روایت کرده اند که در زمان  
 متوکل خلیفه در بغداد بوزینه در زری و زک بود و در زمان حضرت  
 فردوس مکانی شاه اسمعیل حسینی و الی کجاست بوزینه شطرنجی را  
 تحفه هدایا بخدمت آنحضرت فرستاد بود و از آن بوزینه حکایتی عرب  
 منقولست گویند که از اکابر ائمه حضرت شاه دین پناه روزی بان

سحر  
 سحرچی

بوزینه شایع می باشد است چون بانی بوزینه خال لب شده حضرت شاه  
 پیاده از بساط شطرنج بر داشت بر سر او نهاده اند و بتی دیگر که با  
 بوزینه بآن مرتبه رسانید که حریف را مات سازد پیش از آنکه بانی  
 از ترس آنکه حضرت شاه مبادا او را بزنند بالشی بر او شسته و چون  
 ساخته بشته بازی کرده حریف را مات ساخت و این حکایت را  
 فقیر از مردمان فصیح السرا شنیده و در غنیمت شمرده و به زبان  
 نام او میست آواری خوش از آواز او و حشرات الارض مثل دم  
 و خنجر که بجای بکریزند اگر پیغمبر در زیر قمری نهند و پیغمبر قمری در زیر  
 داخل شوند و قمری بر آزند خوش رنگ از غریب احوال و آن  
 که چون قمری زیر پیر داده و وی را و یکدیگر جفت نمود و نام یکدیگر را  
 میر و خلافت شیع را لب لاس می خواند و پیش از آنکه  
 از باغ طربس آورده اند و در میان و هند بر وی سلطان محمود و می  
 بر شکل قمری بدیده فرستاده بود که چون طحالی که در آن شهر بود  
 میباید لشکر از چشم آن عبور رواند و بر شکل شکلی است و  
 خاصیت آن شک آن بود که چون او را می تراشیدند و بر جرحه  
 می نهادند جرح را فراهم می آورد و اگر در ایضار سی خار داشت  
 بر آن کبری و بد کنی سارس خندان جانوری درشت زعفران است  
 و بخوردن مار و افی میل تمام دارد و دم مار را بکشد و در خود  
 کشد تا مار خود را چندان بر وی زند که بخرج و سسیت کرد و بعد  
 از آن او را بکشد و اگر افی او را بکشد و سسیت خود را نکشد  
 حلال است و در شافعی و احمد و مالک و حرام است و اما بگوید  
 گوشت وی در رحمت خداست مفید است اگر خون وی بر  
 یک دیو اندازند مالش نافه بود زهره وی و مومنی که وی را  
 کشته باشند مالش دیو بر نیاید اگر در چشمش نشاند سفیدی را لایق

بلا و هندی باشد از جاموس بزرگتر است و از خیل کوچکتر و در  
و میخاست خیل دارد و بر پشت پنبی بکشی از پنبه دارد و محار و  
آن شاخ تنیست و از آن شاخ یک شاخ دیگر جدا شده و در خیل  
او بسیار تیزی باشد و خیل میکند که او با خیل جنگ میکند و شاخ بزرگ خیل  
میزند و خیل را بر میدارد و چون شبیه شاخ خیل بزرگ خیل رفته میماند  
که خیل را بر میگردد و دو خیل هر دوی میرند و هر کد آن بغیر از یکی بجز  
منحور در بوش شاخ و بر این شاخ اندرون آن نقش است نقشها شبیه  
پادشاهان چین از شاخ و می گویند و آن که پیش ایشان عزیز  
کر آن به است در عجایب المخلوقات گفته عمر او هفتصد سال می باشد  
و بچنان شهنش بعد از پنجاه سال و چون جامه شود ده سال بشمار  
در مراتب جلالت و حرمت وی را درایتی در هیچ تدبیر نظر نماید  
مشیح الاسلام گفته طاهر گشت که حلال باشد به علف میوز و اتمام  
دارد که طم خیل داشته باشد به آلت جنگ و در بدن دارد و اسلحه  
نکند بد آنکه آن شنبه که از شاخ او جدا شده باشد شاخ درخت از  
خاصیت او آنست که هر عقده و کسی که داشته باشد بوی بازو  
جانب او اگر کسی قوی تر داشته باشد بدست گیرد خلاص یابد و اگر کسی  
بچه در بگیرد بگوید از دو اگر مسیاه شده و مضرع و مفلح و کسی که  
شنبه داشته باشد و هند شفا یابد و اگر از ابووان سائید و  
بر او و شمش با خاک بر آید و آن خاک بر جمیع فتنگان پاشند و  
سبب از روز خفته باشد و اگر بر خیزند باز بیفتند و اگر طعانی زهر داشته  
باشد آن شاخ در آن نهند قوت آن زهر باطل کند و بسم کافور  
اول و کمر کافور ثانی را با فارسی و دکنی کلکند و بزکی در شاخ او  
جانوری مشهور است و یک کلک تنه جای نمی باشد و بجای نمی رود

و این شد و کجا میباشند میروند و اینست که در این  
 میباشد و شب جایگاه که در این می باشد و از ایشان  
 میباشد و در این است داشتن یکپای ایستاده باشد که اگر  
 بر و غایت شود و زود است باز گردد و از صفات پسندیده او  
 است که هرگاه مادرش بر شود و راضی نمیکند از بخت  
 طبعی بلکه به جایی و مادر نیز او را میبرد و در صحنی او را  
 میبرد و در بخت نکست که بخت تعریف کرده اند بسبب  
 یکپای راه میرود و دومی ترسد که اگر هر دو پای بر زمین نهد  
 زمین فرو رود و دیگر آنکه هرگاه خواهند او را به جاوران  
 و یکطرف ایستاده نشسته او را به بر اند و جمع که ایستاده اند  
 در طرفی دیگر دست را بر هم زنند او را از آن طرف رسیده  
 بطرفی رود که در آن طرف جانور که هر شبته اند گرفتار شود  
 خلاصت گوشت او بخت مذکور است که گوشتش گرم و خشک  
 است و خوش طعم فواید بسیار دارد اگر خورشید سائیده و در جوش  
 بجوشانی آورده چون زهره اش تا حریف نکوش خلط کرده و دیگر  
 بدانبند و تا هفت روز او را بر دوششانی نه برند و در تاریکی  
 نگاه دارند تا فایده و همچنین در جوش را مفید است و هر که بزره  
 کنگ با خود دارد و دلیر شود و اگر دماغ او را با روغن نعنع  
 و روغن جوجکاند چیزی که فراموش کرده باشد باید آید  
 جانور است که در دکن میباشد بخصیص در ولایت ملکان بسیار  
 رنگ صورت او مثل کنگ است اما بد و بزرگی کنگ بلکه زیاده  
 میشود و منعار و پاهایش سرست و پشته در میان حوضهای آب  
 میباشد و آنجا هم می آید و بگری که دلیر و نامدار است  
 و این فقیه که عتاشای شکار او کرده و در یک روز

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب

شش تا از و بگویم اینها نواب کامیاب سیلانی خلیفه الرشید علیهم السلام  
 ملک و سلطان گرفته اند که حلال است که شش او و جمیع مذاهب و مذاهب  
 شریط و علمای متحابی طاعت در دوستی و برادری و دوستی و دوستی  
 تیری است و بدگفتی گفته اند و اگر چه بخش و جنین و حیوانات است  
 اما چند خلعت مستحسن در دوستی و فاداری و قناعت و نبوری  
 بر شدت و سختی و کمر سنگ و کم خوابی و ملاقات بر دوام صاحب درد  
 و بدفع دشمن او مشغول گشتن در غفلت و حضور و در محافظت جان مال  
 صاحب کوشیدن و اگر از صاحب از آری رسید با نقد و نعمت تمام  
 و از آن بگذرد و از ملازمت او دور نگردد و و منعم بر آن از یک صاحب  
 و صاحب را از آری رساند و از جمیع صفات است که کاشکی یکی از صفات  
 در بعضی از این آدمی صورتها را بیاید سیرت که بشود به وفای  
 و خرس و طمع و مقصد و لی نعمت آید و شکار و مساخته اند و بهی  
 هم حرام است و بخش و بیع مذاهب و کمر پیش مالک که گوشتش کمر و  
 و خودش پاک و جایز است بکار داشتن او بهت صید کردن و بکار  
 آبی و احمد جنبل صید کردن و یک سیاه جایزند باشند و اول کسی که  
 جهت کاهبانی بکارهای باشند حضرت نوح است علیه السلام و کاهب درین  
 سبک که با سبانی و صید بکند جایز نیست و سبک و یوانه را از ذوق  
 خمس شمرده اند که واجب الفتن اند و از جمله خواص و از الملک  
 کلکند که متعطلت و تختگاه نواب کامیاب سیلانی بهمان  
 اعظم قطب شاه است است که نواب کامیاب امر نموده اند که  
 یکیک فرسخ راه از بهر طرف آن شهر نگذارند که کسی سبک شتر ببرد  
 و اگر خانه کسی سبک یابند او را از آری نمایند و امانت میرسانند  
 و در حدیث آمده که ملائکه در خانه که سبک می باشد یا  
 سبک با غیره کشیده باشند در معنی آید و بعضی علما گفته اند که این حدیث

و اردو است در حق سگی که بد و حاجت بخشد و بعضی علما گفته اند که این  
 حدیث وارد است ما است هیچ مکانی که چشم سگ سیاه  
 هر جا و هر کسند و نفوذ خراب شود زبان سگ اگر کسی نهد که  
 سگ دیوانه نرود و باشد نافست و اگر بر چوب بندند در انفس  
 باستانی بر آید و اگر چوبش بخورد کسی بزند که او را سگ در آن  
 نرود و باشد شفا یابد هر کس و در آن سگ با خود همراه دارد که  
 بر و سگ نرود اگر خاکی که سگستان شامی در روز چهارشنبه بخورد  
 سگ نرود و بر کسی که بخت دارد بخت در خلاص یا به بقدرت الهی  
 و بیشتر علما بر آنند که سگ صاحب کف میسر است و در سگ  
 نیکو میگویند و در سگ افسوس و به ترکی و دکنی همین  
 لک لک که بید و در سگ نرود و صفت میکند و در سگ نرود  
 مایل بحر است سیاه و در هر دو که تغییر در هوای آن پیدا شد  
 از آن و دیار که بید و در سگ نرود و در خراسان در ولایت های  
 سر و سیر قریب با اول فصل بهار پیدا می شود و تا هوا معتدل  
 و گرم است انجامی باشد و بکسی از آن که قریب فصل  
 شد از انجامی بجانب هند میکند و بهندی آید و فصل ج را که در هند  
 در هند میباشد از دیکه که قریب در شکالست باز از هند  
 که بکسی بخراسان میرود و در هند بعضی شد و بکسی از دود  
 میان لک لک و مار دشمنی بسیار است میان مارا گرفته بر هوا  
 می برد و از آغا بر زمین میزند تا لک می شود و بعد او را طعم  
 خود و بچکان می سازد و مار نیز قصد بعضی که او میکند از بخت  
 بر جایی های بلند مثل سرنار یا دبالای کشند تا آشیانه بسیار  
 و چون بعضی نهاده از بختش خود غایب میشود و اهل خراسان  
 در مار و رانند با دکن لک لک و حوشها و حرمتی می کنند که اگر

و بعضی  
 سگ نرود  
 و بعضی  
 سگ نرود

بها راست است و خلاست در مذاهب حنفی و در مذاهب سنی و در  
روایت بیشتر علمای شافعی بر آنند که حرام است چرا که مادر  
میخورد و در مذاهب امامیه و اثباتی صریح و در حلیت و حرمت او  
بنظر نیامده اما آن که در طایفه در جان و آن صلال گفته اند بعضی  
دارد و او را علم کرده اند اگر چه ویران کنند و بر بخور و مینهند  
نافع است بفرقه او بهین بود و قوی خصایص است و از غریب  
و آنکه بعضی از حکما گفته اند اگر کسی غمی داشته باشد استخوان  
کاه را در غش زایل کرد و در غریب تر آنکه چشم او را بر کسی حمله  
در شسته باشد و آب غرق نشود و هر چند شنا و بلند  
مالک البحرین را بفارسی بویمار و بترتی اخا رو بد کنی بگوید  
خوانند و این نام مجرب است آن یافته که با وجود آنکه بر کنار درینجا  
پیوسته نشسته میان بخته آنکه بخاطرش میرسد که اگر ازین استخوان  
لحم میکرد و موجب تشویش خلایق میشود و گوشت او بنایب  
اهل سنت حلال است و اگر چه در مذاهب امامیه حلیت و حرمت  
صریح بنظر نیامده اما بعضی شوط حلیت دارد و هر که گوشت  
بسیار خورد و بوی کسیر پیدا کند و در بعضی از علماء الفارسی  
تورگی و و کس که کس خنزند و او را عویب عریف خوانند و مسیده  
نیز میگویند بلکه بعضی کابر این از حضرت خضر علی علیه السلام  
و سلم نقل کرده اند و مشهور میان مردم آنست که مقابله  
مرغانست و اگر کس در از عمرید شد و یا نه بعضی میگویند هزار  
سال میزند و تیز چشم است چنانکه میگویند از چهار صد فرسخ راه  
می بیند و همچنین بوی مرده ای و و در رمی باید و اگر بوی خوش  
رسید بویار میگرد و بعضی یافته اند میمید و طعمه بسیار بخورد که  
چنانکه چون سیر شود او را با سانی توان گرفت و ناگاه آتش می

در این روز بخت بالای کوههای بلند آشیان سله و دیگر خیار  
 و در آشیان خود نشسته تا خفاش در آن نرود و بجهت آتش زیان  
 نبرد و بعضی مورخان گفته اند چون نر او باره آتش نکند کند  
 باره آتش بهیچ وجه نمی بیند و بجهت بیرون می آید و در جای گرمی  
 آفتاب با قول درست آنگاه مانند خر و سبزه بخت نر و بخت می آید  
 و بخت خود را چندان دوست نیدارد که اگر از وجود اگر در  
 غم میرد و چون بچو شود هر کس آدمی خورد و چون چشمش تیره  
 بکار آدمی خورد و دروشن شود و حکم گوشت او در هیچ غذا نیست  
 مگر نهیب مالک مکر و بخت است که زهره او را در گوش کسی که  
 گرمی کند و درشته باشد بچکاند نفع رساند و اگر بخت بخت بدلی  
 در چشم کشند تهرکی زایل کند و اگر باب سرد زهره او را بخت  
 کرد و چشم طلا کند از نزول آب منخ کند اگر پرویز او در زیر پای  
 زنی که بد شوایی زاید نهند آسان در آید و بخت را بازاری  
 و دینی شسته مرغ خوانند و بختی در ده خوش مرغی جاهل است  
 و حکایت و ابلیش مشهور چنانچه از صیاد بگریزد و سر خود را در زیر  
 دیک پنهان سازد که صیاد او را ندیند و در غروب مردم بعضی را  
 مثل گویند احمق من نماند و گویند تخمهای خود را بدو کش میکند  
 یکبخش را بچو پروان می آید و یکبخش را می کند و تا کند شود و  
 از آن که می پاید آشنو تا بختی آتش خورد از عجایب آنکه خاصیت  
 نر را اما خاصیت شامه و بوی نشیند و بسیار قویست آب که بخورد  
 بکافور و اگر بای وی کشند سیاهی را و نمیتواند رفت  
 چنانست گوشت او هیچ غذا نیست زهره آتش تاریکی چشم میرد  
 گوشتش و بای زشت زایل کند چون بر آن مداومت نمایند پیش  
 بر و میوه طلا کند شفا دهد بجهت آتش در دیک آفتاب طعام نر و بخت



شود پوست بختدانش بد آب برده و فلکند نرم شود اگر در دریا اول  
 تابستان یا آخر بهار بکیرند و پس او را در جای خنک افشانند و از آنجا که  
 اگر عرق بکند را پس او بچکانند و در موضع خنک محسوب بالند و  
 زایل کند و در افغانی بپنک بترکی قیلان و بدکنی بوسه بخورد  
 جانوری قمار می شکند بر قوه نبرد و خوش صورتی و از دهنش  
 خوش می آید بخلاف مشهور که کثرت بختش در غایت سستی است چنانکه  
 باندگانی شکسته کرد و او بدترین مسباح است چون سیر کرد و  
 شبان روز خواب کند و صید کرده جانوران دیگر غور و غصبت  
 دارد و در حدیث ضعیف آورده که از جمله کسانی که نزد خداوند تعالی  
 اند کسی است که غضب کند و قتل کسی خلاف حکم خداوند تعالی میکند چنانچه  
 پلنگ حمایتش خود غضب میکند و چون خسته شود و پیش نور و شرف  
 یابد و او با مادر دوستی تمام دارد و با دیار حیوانات دشمنی دارد  
 اگر گوشت است گوشت وی در جمیع مذاهب مکروه است بلکه  
 مکروه است حکم بر پلنگ هر جا دفن کنند بموشان بر آن  
 شوند زهره او اگر در چشمش اندازد و منی حیم زیاد کند منع  
 نزول آب کند بیهوش و نافع ترین چیزهاست در زحمت فالج و درد  
 رحم و در جراحت کند و بر پوست خنک بپاشد و اسیر را پس از  
 را بفغانی مورچه و بترکی قارچ و بدکنی جیتی خوانند از جمله  
 پر حیل تر است در طلب زوج و حریص بود در ذخیره نهادن  
 بر تنه که اگر به داند که عمرش یکسال پیش بگذرد و غذای چند  
 سال جمع کند و او را بدو نیم کند تا سیر کند و در غایت  
 کند چرا که اگر بدو نیم کند سیر کرد و از ترس اند و آنها سیر  
 کنند نشود در خانه برون می آید و با قناری بکند و سیر  
 با وجود این حص بعضی از علم کنند که حیوانات از خوردن میست

بسیار در آن روز و سوزی دانه قناعت میکند و چون در وقت شب در  
وقت تیر است اگر موری که از آن کند و سر برساند و در وقت  
هنگام حرام و چون از آن کرد و ضرر رساند آگاه جایز است  
و در آن آنکه انداخته و موقوف خانه وی بود اینست که اگر  
موی جدا شود که در بر جل و پیشانی ماری که باغ نشسته باشد  
دانه باشد موی بر ساق و اگر آن موی در خانه که از آن دانه  
نار متفرق شود و اگر که در خانه موی بریزد و اگر که  
در روی غنایت و ثروت و از آن موی قطره در گوش که آواز  
میکند بجا نماند و آنکه در خانه و عمارت باقی موی  
ترکان ترش و اوغ ترکی میگویند و ماده آتش اوغ ترکی  
بهندی و او را جلی میگویند و مانند کالو است هر سال  
شاخ بقیه و در ضمن بار و خجسته بود و هر جا که ماری و خجسته  
پند بخورد و گوشتش به جمیع مذاهب حلال است اگر شاخ  
برگویی و دم مار را بسوزانند و خاکستر آن در کف پای مالند  
از بسیار رفتن الم نرسد و آنکه فاد و هر از بر کوهی  
حاصل میشود و از آن طریق قار و قی طبعی خوانند و آن مایه  
بود و در زکر و نری باشد در می طبقات دارد و میان آن  
خریت که گویا مضرب است و آن جوی مخلصه یا دانه آن باشد  
و آن در شیر و آن بزگویی میباشد و نجاست چون بشیر سنگ  
بسیار سرخ رنگ شود و آنچه بدو و سبز رنگی گویند غلامی  
بسیار از مار و مخلصه نباشد و بهترین آن بود که در کوهستان  
انگاره حاصل شود و از آنجا با طراف برند بغایت عزیز بود  
و ولایت تلنگاه و شیر و آن از اهلی نیز میباشد و برنگ صورت  
مشابه جهانت و در خاصیت نیز نزد یک است و انصاف نیز

می باشد استیلاج می آید که سوزنی را با آن می کشند و در وقت  
فرو بردن اگر مصنوع بود و دودی بسیار بیرون آید و اگر چنانچه  
باشد و دودی نرود بیرون آید که نوک سوزن نرود و کند چنانچه  
نهر را با آب را از ده بسیار و برگزندی ما رطاب است در حال  
بیشند و از مردن می رسد و سودمند بود جهت گزندگی همه جانور  
و زهرهای نباتی و حیوانی و معدوم خوردن و طلاء کردن بر موضع  
و بدین قوه با دماغیت نافه و در شریقی جهت گزندگی با نور و شریقی  
نرم و دوزخ و ده و آنکه شریقی جهت ضعف دل و قوت اعصاب  
پیدا کنند بود و هر کس که هر روز نیم انگشت بخورد از این آفتها و بیماریها  
این باشد و سودمند بود و مجروح را نیز بسبب آنکه او صحت  
عمل میکند نه طبیعت و طبیعت وی بقا است گرم بود و اگر بدین  
رسد حضرت رساند از آن نوعی باید خورد که بدین این رسد  
در هر در اینهمه زبان همین نام است و او مرغی خوش صورت  
کوچک است اما بوی ناخوش دارد و آب را در زیر زمین می بیند  
از جهت دلیلیا سلیمان علیه السلام بوده در ضمن الامامیه نور  
است که عوج بن عنق که بی پروا شد تا بر حضرت موسی علیه السلام  
و قومش نهد و هلاکشان کرد و اندر فرمان حق تعالی بدیدار از  
سورخ کرد و در کردن عوج افتاد و عوج بر آن باک نداشت  
و اسالت در مواسلت سلیمان علیه السلام اما بطریق ملک شبنام  
بدیدار دجانی که در کلام مجید مذکور است که هر وقت گفت  
او بعد از آنکه و خلاص است در نه باب و حیفه و بیک و آیه از  
شافعی بر آنکه حرام است از جهت آنکه از وی بوی بد می آید و حرام  
رسالت بنای از کشیدن وی منع فرموده اند هر جا که مردم  
هیچ از یک هوام در زمین قرار گیرند و چشمش در زیر بالین هر کس



19

[illegible]

در وقت زود و از پیشتر که بنده اند و موش آورد و اگر بخورد  
بانش زبانه کن هر که زبانش افتد و در او دهن و فم  
باید ایش با خود و ششش قوه باقه و دانت کوشش او در تحت  
و پنج نافع بود و اگر بایزید او را برسی که آثار تحت جدام  
روید باشد و باشد این مادم که او بخند باشد و شش را اگر  
و این گفت و دو کس با هم بخورند و نیست یکدیگر را شکیب شوند  
بصاحب افتد و انداج باشد و او را سه روز در جای تاریک  
بر انداخت باید و بالی رستنی در زیر سر خفته باشد و بیدار شود  
دزد و دزدی کند یا بگریزد اگر خوانی و دهن کند بیدار  
که عارض شد و باشد بود مغرور او را از سر بگویند و او  
کمان بوتر یا آبی از جانور آن در امن باشند آمد هر از آن  
در خانه بیافیند اهل آنجا در از سر ضرر رسد چنانکه  
سوت و موده در شربت بزن به بند و شوهر با او باشد است  
کنده حمله شود و در این کار سی چند کوف و بترکی با بگویش  
به بندی اجفت گویند و چند آنکه او از پیش برسد ماران از من  
بجیرند و از بخت در بصر آنرا مغرور و از او در آنش را در آنجا  
بزیب باشد از آن حرام است بکج مذاهب  
بر بوم را بفارسی خوشتر شستی و موش دهنده بیکویند و بترکی  
باغ گوید سخنان بیکویند در محو با باشد یا بهای در آنجا  
و موشهای کوتاه در رنگ نزدیک برنگ او بره بوش  
است که در این صنفی و حلال است نزد شافعی و حنبل و مالک  
در موی زبانی که در ششم پیدا شده باشد بلند و خون  
در بوم اینجایلا کند و بیکویند و ان نیاید تحت هذا کتاب سال صید  
موش تا وقت تحریر و در موشان را بیکویند یا زده و خنده باشد

[illegible]

Handwritten text in Urdu script, likely a list or index, with entries numbered 1 through 10. The text is written in a cursive style and is partially obscured by a large, dark, irregular mark in the center.

